

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232000

UNIVERSAL
LIBRARY

تفوق انگلو ساکسون

مربوط بچيست

يك كتاب اجتماعى مهمى است كه براى جوانان و اولياء
اطفال خيلى نافع است - در كتابخانه شرق بفروش ميرسد -
قيمت يك تومان

ايده آل ملي

كتابى است حاوى يك سلسله مقالات اجتماعى در تعيين
ايده آل ملي ايران در كتابخانه مزبور بفروش ميرسد ۷ قران

ايام محبس

نسخات آن قريب بآمام و در كتابخانه مزبور موجود است

این کتاب

یکی از آثار ذیقیمت نویسنده محقق دکتر گوستاو لوبون است که در این کتاب میخواند بگوید : هر ملتی دارای یک روح مخصوص و مزایای روحی و اخلاقی هر ملتی میزان امتیاز آن ملت است از سایر ملل و تمدن هر ملتی مستقیماً زائیده شده روح اوست لذا در حال انتقال بملت دیگر دست خوش تغییر و تبدیل میشود پس بالطبع از احوال روحیه ملل و عوارض آن و از ارتباط عناصر مدنیت هر ملتی با روحیات آن ملت و از کیفیت تغییر و تبدیل قوانین و فنون و معتقدات ملل و از تطورات اجتماعی و تاریخی ملل و از تأثیر عقاید و افکار و دیانات در مدنیتها و از موقعیت رجال تاریخی در مقابل تغییرات مهمه تاریخی و از عوامل استحکام قومیت و ارتقاء مدنیت با موجبات زوال و انقراض آنها صحبت میکنند و عملی است از مطالب نافع و مسائل مهمه اجتماعی و حقایق مفید

رویه گرفته بنظر بنده بعد از ~~کتاب~~ (عال تفوق انگلو
 ساکسون) این کتاب برای جامعه ایرانی که متأسفانه از این
 رشته مطالب در آن منتشر نشده است خیلی مفید و نفع و
 خیلی آرزو داشتم ترجمه آن مبادرت کنم ولی کسالت روحی
 (که همیشه بواسطه طبع نشدن آثار بترجم یا مواف دست
 میدهد) مانع بود

بیکاری ایام محبوسیت که در سه ماهه کابینه سید ضیاءالدین
 امتداد داشت بنده را موفق به ترجمه آن از نسخه عربی که
 احمد فتحی پاشا زغلول نویسنده فضل و متعق معمری نگاشته بود
 نمود اما متأسفانه تا امروز که قریب سه سال از ترجمه آن
 میگذرد موفق به نشر آن نشدم

اخیراً دوست فاضلم آقای دبیر اعظم که همیشه برای ترویج
 و نشر افکار بزرگان يك مایخولای مخصوصی دارد ~~کتاب~~
 مزبور را بنظرو آن مرد بزرگی که دست تقدیر سعادت ایران
 را در پیشانی مقدرات او نوشته (آقای سردار سپه رئیس الوزراء
 و فرمانده معظم کل قواء) رسانیده و امر بطابع آن نمودند
 بنده نه از لحاظ اینکه ترجمه این کتاب باسم بنده است

بلکه از لحاظ اینکه بالاخره یکی از هزار ها کتب منیده که نشر
آن در این جامعه لازم است نشر داده اند تشکر میکنم و
امیدوارم همان طوریکه تاریخ زندگی تاریخی ایشان با اعمال
بزرگ سیاسی و اقتصادی و نظامی مزین است مثل اغاب بزرگان
دنیا به نشر علم و معارف و ترویج فضل و افکار عالیه آرایش
یابد و تمدن جدید ایران را رهین مساعی خود فرمایند .

طهران ۱۸ جدی ۱۳۰۲ ۳ جمادی الثانی ۱۳۴۲

علی . دشتی

دیباچه کتاب

مساوات در عصر حاضر و حقیقت تاریخ

نمو فکر مساوات - نتایج این فکر - اگر عمل شود
چه آثاری خواهد داشت - نفوذ و تأثیرات آن بر ممال
امروزه - موضوع این کتاب - بیان مهمترین علل و موجبات
تغییر تمدنها - آیا عناصر تمدنیت هر قومی یعنی قوانین و
نظمات و عقاید و فنون و اختصاص به حالت روحیه ملل
دارد - قوانین ثابته تغییر و تبدیل تاریخ .

شالوده تمدن هر ملتی مبادی (۱) محدود و چندیست که منبع توارش آداب و اخلاق ، فنون و صنایع ، قوانین و نظامات اجتماعی آن ملت محسوب میشود . تکوین و پیدایش مبادی در جامعه های بشری محتاج قرون متمادیه است همچنانیکه محو نمیشود مگر در طی قرون عدهیده .

ممکن است مبادی تمدن يك ملتی فاسد و غلط بوده باشد ولی فساد و بطلان آن فقط بر افکار منظور و آزاد واضح میشود و توده اجتماع در مقابل همان مبادی غلط تسلیم صرف و تبهبت مطلق دارند . مبنی بر این جریان طبیعی است که ایجاد يك عتیده جدید و نشر يك فکر تازه ای که مخالف جریان اجتماعی باشد خیل مشکل و محتاج مرور زمانهای طولانی است .

بعضی از فلاسفه تاریخ بشر و تبدلانی را که در قوه عاقله

(۱) مبادی هر علمی اصول و قوانین اولیه و بدیهیه آن علم است . مبادی اجتماعی عقاید و افکار است که تا عمیق ترین زوایای روح يك ملتی فرو رفته و جزء فطریات و احساسات طبیعی آنها محسوب میشود . مثلاً احترام مرگ یکی از آن عقایدی است که در قدیم بر مصر مسئولی بوده و در حقیقت اساس بنای اهرام با عظمت آنها بشمار میرود

و کیفیت تناسل او روی داده است فراموش کرده و در این
صدد بر آمده اند که فکر مساوات را بجامعه بشری تزریق نمایند
این خیال زیبا اعصاب بشر را تکان داده و فکر او را احاطه
کرده و روز بروز بر انتشار خود افزود تا آنکه اساس تشکیلات
اجتماعی قدیم را متزلزل و ملل اروپا را بیک معرکه پر از اضطرابی
انداخت .

تفاوت و امتیازاتی که ما بین افراد و جمعیت های بشری موجود
است یکی از مشهورات واضح است که حق آن فلاسفه ای که
آرزو دارند مساوات مطلقه بر جامعه بشری حکم فرما شود یدان
اعتراف دارند ولی این عدم تساوی را ناشی از تربیت دانسته و
تصور میکنند اگر تربیت را بطور تساوی و بدون تفاوت در
جامعه تعمیم بدهند ، رفته رفته خصایص فطری محو و آرزوی خود
یعنی مساوات مطلقه خواهند رسید . زیرا میگویند همه افراد بشر
در هوش و اخلاق بطور مساوی از مادر متولد شده اند و این
ترتیب و نظامات هیئت اجتماعی است که آنها را از یکدیگر متمایز
ساخته .

این نظریه تنها بهرام موسیالایسم اختصاص ندارد دموکراسی
هم راه اصلاح تمام مفاصل که مبادی اخلاقی را جریحه دار نموده
است تعلیم و تربیت و اصلاحات نظامات اجتماعی میداند .

اما علم و دلیل ثابت کرده است که ایجاد مساوات يك فكر محل نیست و این فواصل بریده ای که دست حوادث طبیعیه مابین عقول بشر ایجاد کرده است از بین نخواهد رفت مگر با استمرار عوامل موثره آنها در يك مدت طولانی و بایک سیر کندی

علم الروح (بسیکولوژی) تا این اندازه که پیشرفته ثابت نموده ، تجربیات و مشهودات نیز مبرهن کرده است که نظام و تربیتی که برای يك فرد یا يك جمعیتی زیبا و برآورنده است احياناً برای فرد دیگر یا جمعیت دیگر بی فایده و بلکه مضر میباشد ولی این فلاسفه نمی توانند يك عقیده را باطل نمایند که در عمق روح و عقل جمعیت فرو رفته است .

نمك جمعیت ها ببدأ و عقیده مانند طفیان رودخانه است که مزارع و محصولات اطراف را غرق و فاسد میکنند بدون اینکه هیچگونه وسیله ای بتواند از آن جلوگیری نماید .

مابین علمای علم روح و سیاستون عمیق و تفکرین دانشمند کسی یافت نمیشود که بخطای این نظریه موهومی که دنیا را تکان داده و آتش فتنه و اضطراب را در اروپا و امریکا دامن زده و مستعمرات فرانسه را بیک حالت بدی انداخته معترف نشده باشند معذالك کمتر کسی در میان آنها برای مقاومت این سبیل دهشتناك خود را حاضر نموده است .

اصل تساوی در زندگانی تا کنون دوره تکامل خود را طی
نکرده و بدوره انحطاط نرسیده لذا روز بروز بر عظمت آن
افزوده میشود .

این همان مبدئی است که سرمدیالست ها آنرا موجد معاد
نوع بشر دانسته و به نشر آن قیام کرده اند با آنکه در حقیقه
ملل دنیا را به پرتگاه رقیت سوق میدهد

از روی همین مبدأ فکری است که زنها بمطالبه حقوق خود
قیام کرده تفاوت فاحش جنس اناث و ذکور را فراموش نموده اند
و اگر يك روز بمرام خود کامیاب شدند هیچ مردی در اروپا
صاحب قایل و زندگانی نخواهد بود

ملل دنیا بانقلابات عظیمه که این فکر در دنیا ایجاد کرده
و در آنیه انقلابهای خونین و عبوس نری را ایجاد خواهد
کرد اهمیتی نمیدهند . رجال سیاست هم در اهتمام باین امر از
دیگران پیش نیفتاده اند زیرا حیات سیاسی آنها کوتاه و جریان
جذماعی قویتر و حاکم مطلق در این قضایا بشمار میرود نه
عقیده دیپلماتها و حکمرانها

درجه اهمیت يك عقیده دینی یا اجتماعی یا سیاسی بصحت
سقم آن مربوط نیست بلکه متوقف بر درجه تاثیر و نفوذ
آن عقیده است در اذهان و افکار مردم زیرا تشخیص صحت

و منم نمائیم یک مذهبی یا دستور های یک سازمانه به عهدیه
فلاسفه و حکماست ولی بعد از آنکه توده یک ملت یک بدآ دینی
یا سیاسی یا اخلاقی عقیده پیدا کرد نمیتواند در محنت و محم
آن مطالعه نماید بلکه کور تورانه بمقتضای آن رفتار کرده
و هیچ مخالف یا نقادی جز همراهی چاره نخواهد داشت از این
جهت است که مساواتیان از طریقه ترتیب و نظارت اجتماعی
قدم برداشته و امید وارند باین ترتیب طبعیت را از سیر ظالمانه
خود جلو گیری نموده دراکه سیاهان [مارتینیک] و اهالی
[گوادلوب] و [سنگال] و اعراب الجزایر و ساکنین آسیا را
تساوی دهند. محقق است که این آفتابان به آرزوی خود
نخواهند رسید ولی آنچه آنها را از این عقیده منصرف نماید
تجربه است نه عقل و فلسفه

غرض از نگارش این کتاب بیان حالات روحیه ایست که
قومیت هر جامعه از آن تکوین یافته و تاریخ تمدن هر ماتی
بر روی آن زمینه استوار است بنا بر این مباحثات ما عبارت
خواهد بود از مطالب ذیل

۱ - پیدایش ملل تاریخی، بیان ساختمان فکری

آنها . مراد از ملل تاریخی مللی است که بعد از تاریخ ظهور
نموده اند - مللی که در نتیجه مهاجرت ها ، فتوحات ، و
انقلابات سیاسی و اجتماعی پیدا شده اند

۲ - تاریخ اقوام بشری از کیفیت تبدلات سیاسی آنها
استخراج میشود . اخلاق و روحیات ملل تا چه درجه ثابت
یا دستخوش تغییر است

۳ - آیا طبیعت و سیر تکامل بشر را بسوی مساوات
در زندگانی میکشاند و یا بطرف تفاوت و امتیاز ؟

۴ - عناصر تمدن هر ملتی (یعنی فنون و صنایع ، آداب
و اخلاق ، معتقدات و نظامات آنها) یکی از مظاهر روح
آن ملت و از آثار مخصوصه ساختن فکری آنها است که
عیناً قابل نقل و تحریل به ملت دیگر نخواهد بود

۵ - بیان طوفانهای حوادثی که پرتو تمدن يك ملتی را
خاموش می نماید

ما در بیان این مطالب به تفصیلات نمی پردازیم مگر تا
آن حدی که تشریح يك مسئله ما را مجبور نماید زیرا در سایر
تألیفات خود این مسائل را مشروحاً ذکر نموده ایم

سیاحت ها و مسافرت های عیدهای که برای مطالعه احوال

اجتماعی ملل مختلفه نموده ام بالاخره این نتیجه را بدهن من سپرده است که هر ملتی دارای يك (ساختمان فکری) مخصوصی است که منشاء اخلاق و عادات ، فنون و صنایع ، قوانین و نظامات و کلیه آثار تمدن آن ملت خواهد بود

(تو کفیل) و يك دسته دیگر از دانشمندان گمان میکنند قوانین موضوعه و نظامات جاریه هر ملتی اساس تغییرات و تبدلات آنها محسوب میشود ولی امید وارم که بر خلاف این عقیده از اوضاع همان مللی که (تو کفیل) موضوع مطالعات خود قرار داده است مبرهن نمایم که تأثیر قوانین موضوعه خدلی ضعیف و غالباً هویت اخلاقی و عقلانی ملل پیدایش این نظام اجتماعی آنها میباشد نه این که نظامات عات تغییرات روحی و اخلاقی وقع شود

البته حوادث فردی و سرگذشت اشخاص در تاریخ بشریت دخیل میباشد ولی زمینه تاریخ را نوامیس ثابته و معینه‌ای تشکیل می دهد که مهم ترین آنها از حیث تعلیم و عدم تخلف ساختمان فکری ملل بشمار میرود . حیات اجتماعی هر ملتی یعنی قوانین و فنون و معتقدات آنها فقط نقطه های برجسته است از صفحه روح آن ملت و هیچ ملتی نمیتواند قوانین ، صنایع و فنون ، آداب و معتقدات خود را تغییر بدهد مگر این که

روح خود را تغییر دهد - بلی تاریخ ذکری از این حقایق
 نکرده ولی ما با کمال سهولت ثابت خواهیم کرد که بسیاری از
 مقررات تاریخی مبتنی بر ظواهر و بکلی از حقیقت عاری است
 مصلحتی که از يك قرن باین طرف در اجتماع بشری عرض
 وجود نموده اند خیلی سعی کردند در اینکه تغییراتی در اطوار
 بشر داخل نمایند ولی ثبات و پایداری روحیات ملل بآنها
 ثابت کرد که فقط يك قدم خیلی کوچکی بطرف مقصد خود
 برداشته اند

زیرا تفاوت فاحشی که ما بین مخلوقات و ما بین جوامع
 و مابین افراد بشر موجود است بکلی منافی مقام دموکراسی و
 سوسیالیزمی است و هنوز علم نتوانسته است باین پیش قدمان
 راه مساوات ثابت نماید که جستجوی سعادت در این دنیا خطا
 است هم چنانکه بشر در بدو ظهورش بسوی آن شتافته و
 هنوز هم نیافته است - البته اگر آن تفاوت فاحش در خلقت
 بشر موجود نبود این خوابهای شیرینی که برای ایجاد مساوات
 می بینند کم قیمت تر از سایر وسایلی که بشر برای تحصیل سعادت
 نموده است نمی بود

تنها آن تفاوت فاحش از مظلّم طبیعت نیست ، اگر به
 پیری و مرگ نظر نمایم اقرار خواهیم کرد که مظلّم طبیعت

انتخاب این مرحله ندارد بشر همیشه مقهور سرپیخته ظلم است
طبیعت و جز محکومیت و اسارت مطلق هیچ چاره و
گزیری ندارد (۱)

(۱) در این که آیا اصول مساوات ممکن است یكروزی
در دنیا ظاهر شود جای بحث و مطالعه است ولی این يك مسئله
گویا قابل شبهه نباشد که بشر خیلی پیش از درجه تفاوت عقلی
و روحی خود تفاوت معیشتی دارد و این تفاوت فاحشی
که در زندگانی بشر پیدا شده ابداً نتیجه تفاوت عقلی آنها
نیست بلکه نتیجه نظامات و قوانین غلطی است که از قبل از زمانه
تاریخی بر جامعه بشری حکومت نموده است . اصول سوسیالیسم
يك وسیله است که اگر دنیا را به تساوی مطلقه نرساند اقلأً
از این افراط و تفریط فوق العاده خواهد کاست و همچنین که
قوانین موضوعه توانسته اند آزادی جرائم را محدود و جنایات
را کم و مختصر کنند شاید اصول سوسیالیسم نیز عاجز نباشد از
اینکه تا يك حدی از فحایح کاپیتالیسم جلو گیری کند .

فصل اول

روح ملک (قومیت)

طریقه علمای علوم طبیعی در تقسیم انواع - با همین طریقه باید انسان را به ملک مختلفه تقسیم نمود - اصول تقسیم بندی ملک غلط است - اساس تقسیم از لحاظ روحیات - نمونه محیط در ملت - عوامل اخلاق که موجد محیط است - تأثیر نیاکن و پدر و مادر - حالت روحیه که در هر يك از افراد يك ملت موجود است - تأثیر ادوار گذشته بر عصر حاضر - علت تأثیر - روح اجتماعی چگونه از عاقله بقریه و از قریه بشهر و از شهر به مملکت منتشر شده - مزایای تمدن و مضار آن - چه وقت ایجاد يك روح اجتماعی غیر ممکن است - ایتالیا - چگونه ملک طبیعی مردمان و ملک تاریخی جای آنها را گرفت

علمای علوم طبیعی در تقسیم حیوانات و نباتات همیشه مبدأ تقسیمات خود را خصایص و تمیزاتی قرار میدهند که این خصایص و تمیزات در نسل هر يك از آن انواع پیوسته يك صِدَرَت ثابت و مبدئی ظاهر میشود . اگر چه امروز ثابت شده

است که ممیزات نوعی در هیچ يك از حیوانات ثابت و دائمی نیست و موافق قانون اختلاف (Varieté) دستخوش تغییر است ولی این تغییر بازداره ای کند است که نظر بر زمان های تاریخی می توان انواع حیوانات یا نباتات را ثابت و غیر قابل تغییر گفت

به همین ترتیب انسان را بر حسب خصایص واضحه بدنی مانند رنگ بشره ، حجم جمجمه ، چندین صنف تقسیم کرده اند که بکلی از یک-بگر متمایزاند . بعقیده این ها انسان موجوده امروز فرزندان يك پدر و مادر نیستند و از ریشه های مختلف میباشد . علمانی که بعقاید دینی تشبث دارند اصناف مختلفه نوع انسان را از يك اصل واحد منشعب میدانند ولی علمای عالم تکرین تقریباً در این عقیده متفقند که نژاد سفید و سیاه دو فاصله بزرگی از نوع انسان هستند که ممکن نیست آنها را فرزندان يك پدر و مادر گفت

این تقسیم خیلی ناقص است زیرا وقتی که ممیزات اصناف بشر را فقط رنگ بشره یا فیزیونومی جمجمه قرار دهیم نوع انسان بجهت اقسامت بیشتر منقسم نمی شود ؛ سفید ، زرد ، سرخ ، سیاه که تشابه اصناف مذکوره خیلی کم و تباین آنها محسوس و بزرگ است با آنکه شعب مختلفه يك نژاد که در ترکیب دماغ و رنگ بدن اختلاف ندارند به درجه ای در حالات روحیه

و طرز ادراکات و اصول زندگانی از یکدیگر دوز هستند که
 بالطبع تمدن آنها ، عقاید آنها ، فنون و صنایع آنها ،
 شبیه نیست مثلاً نمیشود اسپانیولی و انگلیس و عرب را در يك
 ردیف قرار داد

زیرا ممیزات عقلی باندازه ای در آنها موجود است که هر کس
 يك صفحه از تاریخ آنها را مطالعه نماید محسوساً مشاهده خواهد کرد
 بعضی از علمای دیگر پس از رنگ بشره و ترکیب جمجمه
 مبدأ تقسیمات خود را دیانت ، زبان و جامعه سیاسی قرار می
 دهند ولی خطای این نظریه واضحت از آن است که مبنای
 تقسیمات ما واقع شود

پس از آنی که خواص بدنی ، زبانی ، سیاسی ، و اقلیمی
 نتوانستند مصدر طبقه بندی های اصناف بشری واقع شوند
 پس کولوزی ما را بیک طریقه صحیحتری هدایت مینماید و بر
 خصایص عقلیه و روحیه تمام ملل را از يك دیگر ممتاز مینماید
 زیرا خصایص و ممیزات عقلی و اخلاقی اساس تمام تغییرات و
 تبدلات سیاسی و اجتماعی و سرچشمه ایست که عقاید و فنون
 و نظامات ملل از آن جاری میشود و در حقیقه میتوان گفت
 قومیت و روح هر ملتی عبارتست از همان حالات روحیه و
 ممیزات عقلیه ای که بآن جامعه اختصاص دارد

هر ملتی دارای يك ساختمان فکری مخصوصی است که مثل خواص جسمانی آنها ثابت و پایدار است . البته مابین ساختمان فکری يك ملت و ترکیب دماغی آنها تناسب موجود است ولی هنوز علم بآن درجه نرسیده است که از روی ترکیبات دماغی خصایص عقلی ملل را تعیین نماید

حالات روحیه و خصایص عقلیه که مـ وجود قومیت ملل است تنها ارثی است که قرون ماضیه و نیاکان در گذشته در وجود افراد يك جامعه پیاوار گذاشته اند . این خصایص عقلی و اخلاقی پس از مطالعه و تدقیق معلوم میشود که در تمام افراد يك مایه موجود و از ماوراء اخلاق و صفات شخصی این صفات مشترکه جنسی ظاهر است و مانند خصایص تشریحی ثابت و غیر قابل تغییر میباشد و اگر هم تغییر یابد مانند ممیزات نوعی بکنندی و تدریج انجام می پذیرد

افراد هر ملتی علاوه بر اخلاق خصوصی در یکدسته از اخلاق با یکدیگر اشتراک دارند که آن را میتوان اخلاق عمومی یا اخلاق ملی نام نهاد ، در حقیقت از اخلاق عمومی يك جامعه قدر مشترک ایجاد میشود که عنوان و معرف آن ملت واقع می شود

اگر با هزار نفر انگلیسی (یا چینی یا فرانسوی) مصادف شویم البته اخلاق آنها مختلف است ولی همه آنها در یکدسته از صفات شوکت دارند بطوریکه شخص میتواند از روی همان قدر مشترك و خصایص ملی جنسیت آنها را تعیین نماید چنانکه علمای علم طبیعی خصایص تشریحیه حیوانات را میزان شناختن انواع آن قرار داده اند و يك اسب هر چند از سایر اسبها مختلف باشد مبنی بر همان قاعده و خصائص تشریحیه اسب شناخته میشود . همینقدر که رشته اجتماع يك ملتی مستحکم شده باشد تشخیص اخلاق و پیشگولوزی عمومی آنها سهل و آسانست . و قتیکه انسان وارد يك مملکت غریبی میشود اول چیزیکه در پیش نظر او جلوه می کند همان اخلاق عمومی و صفات مشترکه جنسی است که بر کلیه طبقات و افراد آن جامعه حکمفرما است زیرا اگر شخص تازه وارد مثلاً در روز اول ۲۰ نفر را ملاقات نمود یکدسته از اخلاق بیست مرتبه بدر او تکرار میشود و این همان اخلاق مشترکه است که هر يك از آن بیست نفر هارا میباشند و چون اخلاق خصوصی هر يك از آنها بیش از يك مرتبه با شخص مزبور تصادف نکرد ، پس هر يك از این رو یکشخص غریبی بسموال میتواند انگلیسی را

احیائیولی یا ایطالیائی را تشخیص بدهد و آنها را به همان
 تمیزات عقلی و روحی که دارند توصیف نماید . ممکن است
 صفات مشترکه جنسی در يك فرد منطبق نشود ولی بر مجموع
 ملت بطور صحیح منطبق خواهد بود

پس قطع نظر از اخلاق فردی که باطبیعه مختلف است تمام
 افراد يك جامعه دارای يك صفات معینه هستند و آن را
 صفات مشترکه جنسی ، یا (اخلاق ملی) یا اخلاق اجتماعی
 (برحسب اختلاف مواضع) نام و این همان خصایص و تمیزات
 عقلی و اخلاقی يك ملت است که ما آن را ساختمان فکری مینویسیم
 چرا هر مدتی يك ساختمان فکری یا يك روح بیش
 ندارد ؟

اصول (فیزیولوژی) جواب این مسئله را کلاً توضیح
 میدهد : هر فردی از افراد تنها یادگار پدر و مادر خود
 نیست بلکه یادگار اجداد نتیجه وحیات يك ملتی میباشد : مسیو
 شیسوان که یکی از علمای علم اقتصاد است از روی فرض و
 تخمین چنین حساب کرده است که یکمیلیون فرانسوی خون بیست
 میلیون اشخاص را از سال ۱۰۰۰ با خود بر میدارد . هم این
 شخص میگوید که تمام ساکنین يك ناحیه یا يك مملکتی با جمیع
 نیازان خود شریک و در تحت يك سائقه طبیعی زندگانی می

نمایند و با يك حرکت غير اختیاری بطرف آن قدر مشترك جنسی یعنی همان سلسله طولانی که خود آنها آخرین حلقه های سلسله محسوب میشوند کشیده میشوند . ما پسران پدر خود و ملت خود هستیم ، تنها احساسات شخصی ما را بوطن علاقه مند نمی نماید بلکه در ابراز این عواطف ما مطیع خصایص روحانی و جسمانیه ای هستیم که بطور ارث بما رسیده است

عواملی که بر اراده اشخاص حکمرانی میکنند و زمام کار ها و احساسات و تعقلات او را در دست دارد از سه قسم تجاوز نمی کنند .

۱) اجداد و نیاکان ما است که در پیدایش اخلاق و شخصیت روحی ما موثر تر از تمام عوامل بشمار میروند

۲) پدر و مادر

۳) محیط که بر خلاف عقیده بعضی از سایر عوامل ضعیف تر و بی اثر تر است زیرا محیط با تمام موثرات مادی و معنوی آن چندان تأثیری در حیات انسان ندارد مگر آنکه بواسطه تناسل و توارث تا يك مدت طولانی اثرات آن متوالی و مکرر گردد

شخص (هر چه باشد و هر کاری که بکند) پسر ملت و طفل دبستان جامعه قومیت خود میباشد نه تمام افکار و

اجسامات او بخود او اختصاص ندارد بلکه این روح قومیت اوست که در زیر اخلاق خصوصی وی مستور و آثار آن از جمیع افعالش نمایان و هویدا است

جمع اجسام حیه مرکب از سلولهای بیشماری است که زندگانی میکنند ، میمیرند ، توالد و تناسل می کنند و دوره زندگانی هر يك از آن سلولها خیلی کوتاه تر از آن جسم حی میباشد . در حقیقت هر يك از اجسام حیه دارای دو زندگانی است ، زندگانی سلولها و زندگانی مجموع آنها که بسی طولانی تر و با دوام تر است

نسبت هیئت اجتماعیه با افراد همان نسبت انسان است به سلولهایی که جسم وی را تشکیل میدهد : اشخاص متولد میشوند و میمیرند در صرونی که حیات آنها در طی حیات اجتماعیه باقی و پایدار می ماند و هر چند هویت شخصی فانی و زائل میشود ، هویت اجتماع که از همان افراد مرکب است زنده و معدوم نشدنی است

پس هیئت اجتماعیه يك موجود پایدار و زنده ایست که عناصر وجود او را دو چیز تشکیل می دهند
اول هیئت زندگان آن ملت که در يك مدت محدودی مشخص وجود و هویت جامعه هستند .

دوم مرحله طولانی مرده گان

اگر بخواهیم حقیقت يك ملتى را درك كنيم بايد گذشته و آینده را نیز به حاضر اضافه نماییم . موثر ترین عناصر تشکیل دهنده قومیت ملل مرده گانند که عده آنها زیادتر و در حقیقه مبدأ تمام حرکات و افکار فطری و جنبش های سوق الطیمه و جریانهای اجتماعی حال حاضر محسوب می شوند

تأثیر مردگان در جریانهای اجتماعی بیشتر است برای آنکه آنها مبدأ تکوین ملت ، مبدأ پیدایش حالات روحیه ملت ، مبدأ جریان های اجتماعی بوده اند که اینک سلسله آن تا امروز هم کشیده میشود زیرا قانون توارث تنها در خصایص مادی و ترکیبات تشریحی بدن جاری نیست بلکه در افکار و عقاید و احساسات هم مطرد و جاری می باشد و بالاخره زندگان از فضائل اخلاقی مردگان گان نتایج مستحسنة می گیرند همچنانیکه بواسطه سوء عملیات آنها بدبخت می شوند

اگر چه آنمقدار زمانی که برای تکوین و پیدایش ساختمان فکری يك ملتى لازم است نسبت بزمانهایی که برای تکوین انواع حیوانی ضرورت دارد خیلی کوتاه است ولی نسبت به زمانهای تاریخی ما خیلی طولانی یعنی تمامیت و کامل شدن ساختمان فکری يك ملت جدید التکسبى محتاج گذشتن چند قرن است

چنانکه وحدت ملی و قومیت فرانسه تقریباً در طول ده قرن انجام گرفت و هنوز هم بدرجه کامل نرسیده است . یکی از نتایج مهم شورش بزرگ فرانسه محو کردن قومیت های کوچکی است که در آغوش جامعه موجود و وحدت قومی او را زخنه دار کرده بود . انقلاب تکوین ساختمان فکری او را که هنوز میبایستی بطول انجامد پیش انداخت .

وجود طوایف کوچکی مانند بیکاردی ، فلامند ، بورگونی ، کاسکونی ، بریتانی ، پروانس ، و غیره که هر یک دارای يك دسته شمائر و آداب مخصوص و جامعه ممتازی هستند ، البته وحدت ملی و ایجاد يك روح متحد ملی را در تمام فرانسه مشکل می نمود و همین يك نکته علت ظهور این همه مناقشات و مشاجراتی است که در يك ملت متحد الشکلی مانند ملت انگلیس وجود ندارد

نژاد امروزی انگلستان مرکب است از عناصر ساکسون ، نورماندی و بریتانی که هم افق یکدیگر بود و مرور زمان آنها را طوری یکدیگر متحد و ممزوج نموده است که سه عنصر قومیت ، یعنی احساسات مشترك ، عقاید مشترك ، منافع مشترك ملل مزبوره را یکدیگر پیچیده و يك قومیت مشخص آنها را در آغوش اتحاد خود گرفته است ، بالطبع آنها را يك

جریان اجتماعی سوق میدهد .

وحدت مشرب ، وحدت فکر ، وحدت عقیده ، وحدت منافع که در نتیجه مرور قرون برای يك ملتی حاصل می شود مآخسان فکری را تقویت نموده بر دوام و ثبات و رسوخ آن می افزاید و موجب عظمت و بزرگواری ملت میشود . رم در قرون گذشته ، انگلیس در عصر حاضر ، باین واسطه باوج عظمت و رفعت ارتقا یافت و همان روزی که اختلاط عناصر وحدت رم را منزلزل نمود در مغك فنا و زوال سرنگون گردید

هر ملتی در هر زمانی يك سهمی از احساسات ، افکار آداب ، عادات ، عقاید موروثه که روح جمعیت های بشری محسوب می شوند داشته اند ولی این روح یعنی آن جهة جامعه ای که بطور ارث بيك دسته از افراد بشر رسیده و آنها را بيك دیگر مربوط مینماید بدو در خانواده و پس از آن بقریه و سپس بشهر و بالاخره به مملکت منتقل شد و وطنیت را بمفهوم امروزه ایجاد نمود . و مفهوم وطنیت در تمام ملل متمدنه تعمیم نیافت مگر در قرون اخیر مثلاً وطنیت (بمفهوم امروزه) در یونان ترقی نکرده و منطقه آن از شهرهای بزرگ دورتر رفت و از اینرو شهرهای مشهور آن دائماً در جنگ و ستیز بودند زیرا نسبت بيکدیگر اجنبی و بیگانه محسوب میشدند . و

همچنین در هندوستان از دو هزار سال باین طرف مفهوم
 وطنیت از منطقه قراء و شهر های كوچك تجاوز نکرد و همین
 جهت پدیده محكوم بیگانگان و دستخوش مطامع فتحین
 گردیده است .

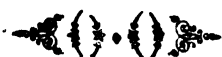
وطنیتهایی که منطقه آن يك شهر یا دو شهر است اگرچه
 از جهت قوای حربی ضعیف و كوچك میباشد ولی از لحاظ تمدن
 و ترقیات عمرانی قوی . جامعه و قومیت این تمدنها اگرچه
 كوچك است ولی يك تأثیر بلند و با عظمتی در تجارت و
 صنایع دارد ؛ آنان در قدیم ، و نیز وفلورانس در قرون
 وسطی بهترین شاهد مدعای ما میباشد .

اگر استقلال شهر های بزرگ یا ممالك كوچك چند قرن
 طول کشید يك روح ثابت تخلف ناپذیر و يك قومیت راسخه
 آنها را احاطه کرده و از انضمام عناصر دیگر مانع می شود و
 ممکن نیست از امتزاج آنها با سایر عناصر يك قومیت تازه
 ایجاد شود اگر هم ممکن شود یعنی ممیزات قومی آنها کاملاً
 قوی و راسخ شده باشد امتزاج کامل صورت پذیر نمیشود مگر پس از
 چندین قرن و اشخاصی مانند ریشدو ویزمارك باید قیام بدان
 نمایند آنهم پس از اینکه مقتضیات زمینه را آماده کرده
 باشد . احیاناً ممکن است دست حوادث اتفاقی چند مملکت را مانند

ایطالیا بیکدیگر متصل نموده و از آنها تشکیلی يك دولتی بدهد ولی نباید اشتباه کرد ایتالی تا هنوز هم دارای وحدت ملی و يك روح مشترك عمومی نیست . هنوز در ایتالی پلیمونتی ، سیسیلی ، ونیزی ، رمانی ، جمعیت‌های ممتاز هستند که شخص میتواند آنها را تشخیص بدهد .

هر ملتی که قدم در میدان تمدن گذاشت و دارای تاریخ شد بطور قطع يك ملت مصنوعی است اگر چه دارای عناصر متحد بوده باشد امروز دیگر ملل طبیعی یافت نمیشود مگر بعضی از ملل متوحشه که هنوز با سایر عناصر اختلاط و امتزاج نکرده اند .

موضوع بیانات ما ، عجالتاً گفتگوی در طبقات الامم ، یا تعیین نژاد های اولیه نیست لذا از نقطه نظر مباحثات ما اهمیتی ندارد که ملل تاریخی باشند یا ملل طبیعی بلکه موضوع نظریات ما شرح صفات و اخلاقی است که بمرور زمان و بواسطه تناسل مناسل و راسخ شده و رفته رفته جزو ممیزات قومی محسوس گردیده است



فصل دوم

(حدود تغییر اخلاق ملل)

بر حسب ظاهر اخلاق ملل در تغییر است - سبب آن - ملکات راسخه و اخلاق ثانوی - ملکات راسخه ثابت و غیره قابل تغییر است بر خلاف اخلاق ثانوی - تطبیق اخلاقی ملل به ممیزات نوعی حیوان و نبات - حوادث و مقتضیات در اخلاق ثانوی موثر است - تغییر صفات و اخلاق - شواهد چندی - رجال تاریخی - اگر در آن زمان نبودند چه میشدند - ممیزات بعد از انقلاب باز ظاهر میشود - شواهد مختلفه - خلاصه

مطالعه تاریخ بشر و اطوار تمدن آنها درجه ثبات و دوام ساختمان فکری ملل را نشان میدهد .

در مطالعات سطحی اول چیزیکه در تاریخ تمدن بنظر میرسید تغییر است نه ثبات و دوام : عموماً تصور میکنند ملل دنیا همیشه دستخوش تبدلات عظیمه و تغییرات ناگهانی هستند و ملل در ادوار مختلفه تاریخ خود با قیافه های گوناگون و

مختلف ظاهر میشوند ! مثلاً خیال میکنند انگلیسهای عهد (کرومویل) غیر از انگلیسهای امروزی هستند یا ایتالیائی ملایم و حیلہ گر امروز غیر از ایتالیائی درنده زمان (مینفتوسلمینی) است . مورخین چه تفاوت‌های عظیمی را میان قرن شانزدهم و هندم فرانسه شرح میدهند ، چه امتیاز و فرقهائی مابین وحوش دوره انقلاب و بندگان ناپائزون تصور میکنند و بعثیده آنها در طی چند سال هویت آنان تغییر نموده است !

ولی استقصاء در تاریخ اخلاق بشر مدال میکنند که این يك اشتباه بزرگی است که برای توضیح آن ناچاریم باز هیئت اجتماعیه را بهادیات و انواع حیوانی یا نباتی تشبیه کنیم : يك فصلیه نباتی با وسائل مصنوعی علم فلاحات قابل همه گونه تغییر و تبدیل است ولی آن خصایص اصلیه که نوع مزبور را از سایر انواع نباتات جدا میکند بهیچوجه قابل تغییر نیست و وسائل مصنوعی در آن تأثیری نمیکند .

جامعه های بشری نیز دارای دو گونه اخلاق هستند که يك دسته در مقابل حوادث قابل همه گونه تغییرات است که آنرا اخلاق ثانوی میگوئیم و دسته دیگر مانند خصوصیات نوعی حیوانات یا فامیلهای نباتی ثابت و با دوام است که ما آنرا « ملکات راسته » مینامیم

اینکه می بینیم انقلاب یا حوادث فوق العاده بفتاً يك جامعه را زیر و زیر کرده روحیات و اخلاق آنها را بکلی واژگون نموده و يك پیسیکولوژی دیگری بر جامعه حکم فرما میشود در حقیقت همان اخلاق ثانوی است که تربیت ، محیط ، مقتضیات میتواند در آن تأثیراتی به بخشد .

نباید فراموش کنیم که ساختمان فکری ملل استعدادهائی دارد که بمجرد ظهور مقتضیات عرض وجود میکنند و همینکه عوامل موجد آن از بین رفت باز آن قابلیتها خاموش و آرام میشود . این مسئله در ایام انقلابهای بزرگ و هنگام ظهور فجایع و مصائب دینی یا سیاسی بخوبی واضح و روشن میشود حوادث فوق العاده پیوسته باعث ظهور و بروز استعدادهایی است که در نفوس بشری کامن و مخفی است ، یکدسته از رجال تاریخی دنیا زائیده شده همین حوادث فوق العاده پیداشدند و شاید اغلب این اشخاصی که ما آنها را زنی و داهی میدانیم ، اگر در اوقات عادی بدنیا می آمدند از ما امتیاز و رجحانی نمیداشتند . يك نظری بقولان دوره انقلاب و عهد کنوانسیون بیندازید که چگونه در مقابل تمام اروپا ایستاده و مقاومت ورزیدند و کار قساوت را بجائی رسانیدند که دوستان خود را با اندك مخالفت با سود ظنی بزیر گیرین میفرستادند ، در صورتیکه

همه آنها از مردمان عادی و متوسط و رقیق القلب بشمار میرفتند و اگر با طرفان انقلاب مصاف نمیشدند همه از مردمان سلیم النفسی محسوب میشدند که بکسب و صنعت و حرفه خود مشغول میبودند . گویا انقلاب بعضی از زوایای ساکن و آرام دماغ آنها را به هیجان آورده بود و کردند کارهایی را که يك منز عادی از تصور آن مرعش میشود .

اگر (روبسپیر) بعد از چند سال دیگر قدم به عالم اجتماع میگذاشت یکی از بهترین و پاك ترین قاضیان عصر خود بشمار میرفت ، فوکیه تنویل مدعی العموم يك محكمه جنائی شده و جنایتکاران را بسختی تعقیب مینمود ، و سنت ژوست يك معلم ماهری میشد که قطعاً به نشان اکادمی مفتخر میگردد .

اینه فرضیات و توهمات نیست : بدوره بنابارت نظر افکنید و مشاهده کنید همان اشخاص ، همان وحوش خونخوار چگونه گردن اطاعت در مقابل حکومت خم نموده ، در دوائر دولتی و مدارس ، با کمال اطمینان مشغول کار شدند زیرا آن طوفان سهمگینی که سطح این دریاچه را مضطرب کرده بود فرو نشسته و جریان هیئت اجتماعی بحالت طبیعی برگشته بود .

ملکات راسخه قابل تغییر نیست حتی در بزرگترین انقلابات سیاسی که چنین بنظر میرسد که بکلی اوضاع و احوال را از گون شده است

در حقیقت همان ملکات راسخه و حالات روحیه تغییر شکل داده و بایک قیافه دیگر در جامعه ظاهر میشود : رولسیونرهای فرانسه و قتیکه بر ضد استبداد قیام کردند قوه و اقتدار را از شاه، دربار، اشراف و روحانین سلب نمود ولی بلافاصله قوانینی وضع کردند که بمقتضای آن قدرت و نفوذ بدست طبقه دیگری افتاده و در میان یک دسته معین مختصری محدود گردید . بالنتیجه همان استبداد همان خردسری و همان فعال مایشائی سلاطین بوربون دوباره چهره عبوس خود را بفرانسه نشان داد .

هر انقلابی ، هر جنبشی و هر نهضتی که در ممالك لائینی روی داد نتوانست روحیات آنها را تغییر دهد . از ماوراء هر اصلاح و رفورمی که کردند باز همان رژیم کهنه یعنی همان مرض مزمنی که در ملل لائینی ریشه دوانیده است و پیوسته آنها را در مقابل قدرت یک نفر خاضع مینماید عرض وجود کرد . زیرا میل اطاعت و مقهوریت در مقابل استبداد جزء ملکات راسخه و اخلاق ملی آنها شده است

اگر این میل طبیعی نبود بناپارت نمیتوانست تاج امپراطوری فرانسه را بقیمت چند فتیحه که کرده است تصاحب نماید . بعد از این که ناپلئون بساط جمهوریت را برچید - همان جمهوریتی که با خون هزار ها فرانسوی تهیه شده بود - و به

جای آن حکومت امپراطوری را تشکیل داد ، همان اخلاق موروثی که در اطراف سلطنت بوربون موجود بود دوباره ظاهر شد . و اگر ژنرال بناپارت این کار را نمی کرد قطعاً دیگری آن را انجام میداد . پس از پنجاه سال همین که وارث اسم او برخاست باز همان فطریات قومی سند رقیب خویش را امضا نموده به پیشگاه وی تقدیم نمود زیرا مردم از آزادی خسته شده بودند و برای اظهار بندگی بر یکدیگر سبقت می گرفتند .

این ماه (بروم) نبود که قصر امپراتوری بناپارت را تأسیس نمود ، این روح ملت بود که از آزادی به تنگ آمده و در پیشگاه استبداد و دیکتاتوری وی بزانو در آمد (۱)

سبب اینکه مردم تصور میکنند عوامل اجتماعی در اخلاق شدید التأثير است این است که تأثیرات آن فقط متوجه اخلاق ثانوی است و با اینکه تنها میتواند استعدادهای کامنه در وجود را تحریک نماید : يك شخص هر قدر عظیم باشد و قتیکه گرسنگی بر او مستولی شد به خیل از کارهای ناپسند مبادرت مینماید و

(۱) بروم اسم یکی از ماههائی است که در ایام انقلاب بزرگ فرانسه معمول شده بود و در این ماه بود که ناپلئون کودتا نموده و اساس جمهوریت را برچید .

شاید برای خاموش کردن آتش جوع مرتکب جرایم نیز بشود ولی نمیشود بگوئیم که او بالطبع و بالفطره مجرم بوده است زیرا همینکه حالت گرسنگی دست از او برداشت او يك شخص عادی و عفيف میشود .

ثروت موجب بهاشی و تنبلی است ، اگر يك ملت متمدنی صاحب ثروت و تمول شد بالطبع متولین آن بهاشی و خوشگذرانی مشغول میشوند . این طبیعی است که همیشه فقر و غنا بایکدیگر توأم است و طبقاتی که در ظلمت فقر و بدبختی هستند بیشتر و طبقه ناراضی را در جامعه تشکیل میدهند . بدست این طبقه ناراضی است که مقدمات انقلاب در جامعه های بشری ظاهر میشود .

در ایام انقلاب چیزهای تازه و تظاهرات جدید فراوان است ولی دائماً و ابدیاً روح اجتماعی آنها یعنی همان ملکات راسخه ای که رشته قومیت و جهت جامعه آنها محسوب میشود بدون تغییر باقی مانده و در تمام اعمال و حرکات آنها تظاهر نموده ، حتی مدیر حرکت انقلاب نیز میشود : انگلیسهای اتازونی با همان خونسردی و عزمی که در ایجاد راه آهن و تأسیس کارخانه جات و مدارس بکار میبرند انقلاب را بر ضد انگلستان اداره کرده و ادامه دادند .

خلاصه - آنکه چیزی نمیتواند ملکات راسخه و ممیزات قومی ملل را تغییر دهد ، تمام آن چیزهاییکه از عوامل تبدلات اجتماعی محسوب میشوند مانند تربیت ، محیط ، انقلابات ، پیش آمد های تاریخی و غیره فقط در اخلاق ثانوی موثر است ، ملکات راسخه در صورتی قابل تغییر است که عوامل تغییر دهنده آن تأثیرات مستمر و طولانی داشته باشد

ما نمی خواهیم بگوئیم ملکات راسخه یعنی خصائص اولیه يك ملتی قابل تغییر نیست . قابل تغییر است ولی همانطوریکه ممیزات نوعی فامیلهای حیوانی و نباتی قابل تغییر است ، یعنی خیلی کند و بطائی . مثلاً تمام آن خصائص تشریحیه ای که اسب را از سایر اقسام حیوان ممتاز می نماید قابل تغییر است ولی این تغییر در طی يك زمان بس طولانی انجام پذیر میشود که نسبت بزمان های تاریخی میتوان آن را غیر قابل تغییر گفت .

نظر باین ثبات و دوام ممیزات ملی است که ما گفتیم ملکات راسخه در مقابل شورشها و انقلابات غیر قابل تغییر است .

فصل سوم

(طبقات بشر از نقطه نظر پسیکولوژی)

تقسیم کردن جوامع بشری از حیث حالات روحیه مانند تقسیم انواع حیوانی یا نباتی مبنی بر چند قسمت اساسی است - تقسیم ملل دنیا از نقطه نظر پسیکولوژی - ملل نخستین - ملل پست - ملل متوسطه - ملل راقیه - این تقسیم مبنی بر چهار ممیزات اخلاقی است - اخلاق - ادب - فکر و عقل با تربیت تغییر مینماید - تربیت در اخلاق موثر نیست و اخلاق کمتر تغییر میکند - چرا ملل مختلفه نمیتوانند بکنه ادراکات یکدیگر برسند - چرا تمدن مللی راقیه در ملل پست قابل دوام نیست -

وقتی که بتاریخ طبیعی مراجعه میکنیم می بینیم صفاتی را که علمای طبیعی اساس طبقه بندی اقسام موجودات قرار می دهند و آن را میزان شناختن انواع مختلفه حیوانات یا نباتات

میدانند خیلی محدود و مختصر است . زیرا صفاتی را مهزات
شناختن انواع قرار میدهند که تغییر نکند و جزء لوازم وجودی
آنها محسوب شود و در نسل آنها همیشه ظاهر است .

تقسیم و طبقه بندی اقوام بشری ، از نقطه نظر اخلاق و
حالت روحیه نیز همین طور است : اختلاف اخلاق در افراد
بشر و ملل دنیا خیلی زیاد است ولی آن اخلاقی که کاملاً آنها
را از یکدیگر ممتاز مینماید و شالوده حوادث اجتماعی آنهاست
خیلی کم و محدود است و شواهدی را که ذیل آن ایراد میکنم
کاملاً این مسئله را توضیح میدهد :

ملل دنیا از نقطه نظر اخلاق عمومی به چهار طبقه متقسم
می شوند :

ملل اولیه ، مللی وحشیه ، ملل متوسطه ، ملل راقبه

۱ - ملل اولیه که ترتیب زندگانی و اصول اجتماعی آنها
بحیوانات شبیه تر است - این همان دوره ایست که نیاکان ما
در عصر حجری طی کرده اند و امروز نمونه آنها اهالی
(فویجیان) و (استرالیا) است

۲ - ملل منحطه یا ملل آفتابی که يك
پرتو ضعیفی از تمدن آنها را پدید آورده و توحش و

بربریت بدون نیامده اند مانند اهالی (سنت دو مینیک) که فقط اثری از تمدن دیگران بدانها رسیده است

۳ - ملل متوسطه که قدهای وسیعی در تکامل و تمدن پر داشته و فقط ملل اروپائی توانسته اند تمدن خود را بر یک پایه رفیعتر از درجه تمدن آنها نصب نمایند مانند اهالی چین ، ژاپون و کلیه اقوام صامی (سمیتیک)

۴ - ملل راقیه - این عنوان شامل تمام اقوام مختلفه ارین یا « Indos-européennes » میباشد که لواء مدنیت آنها را در قدیم روم و یونان و در عصر حاضر ملل اروپائی بر معموره کبیتی بر افراشته و در علوم ، فنون ، اختراعات و سایر عناصر تمدن کوی سبقت از سایر ملل دنیا ربوده اند : بست ترین شعبات این نژاد طوایف هندوستان بشمار می آیند که پایه فلسفه ، ادب ، علم و فنون را بجائی تعبیه کرده اند که نژاد مغولی و چینی از رسیدن بدان عاجز و ناتوان بودند

این طبقات چهار گانه بشر باندازه ای از یکدیگر دورند و از حیث ادراکات ، ذوق ، صلیقه ، احساسات متباین و مختلف می باشند که برای تشخیص آنها انسان محتاج هیچگونه تعمق و تدقیقی نیست ولی هر یک از این طبقات بفروع و شعبات چند منقسم می شود و تفریق آنها از یکدیگر چندان سهل و آسان

نیست مثلاً انگلیسی و روسی و اسپانیولی هر سه از ملل راقبه می باشند در صورتی که در هر چیزی از یکدیگر متمایز هستند . کسیکه بخواهد نقطه افتراق و امتیاز ملل را از حیث اخلاق تعیین نماید باید اخلاق هر يك را جداگانه معین نماید و مابرای نمونه اخلاق اساسی دو نژاد را که اساس تباین آنها محسوب میشود ذکر می نمایم :-

بر جسته ترین اخلاق و امتیازات ملل اولیه و ملل متوحشه ضعف قوه دراکه است ، یعنی نمی توانند فکر کنند و نمی توانند افکار مختلفه سابقه را با افکار لاحقه مقایسه نموده و از جمع کردن آنها يك نتیجه صحیحی بدست آورند - برای مشاهده این حالت لازم نیست بمجاهل افریقا و استرالیا برویم این خصالت در طبقات نازله ملل اروپائی نیز موجود است ادراکات آنها ضعیف و ناتوان است زیرا قوه انتقاد و سنجیدن افکار در آنها نیست و هر چیزی را بزودی تصدیق میکنند ، بر خلاف طبقات عالی که قوه تصور و تفکر و انتقاد در آنها شدید است .

در ملل مزبور به جای هوش و تفکر ، حس تقلید موجود و زیاد است ، یکی از خصایص آنها تشبث بخرافات و اعتقاد بموهومات و امورات مطمحی است . نظریات آنان در کلیه مسائل تضعیف

و اخلاشان متزلزل و گوناگون ، قوای مدرکه اینقدر ایستگی ندارد که برای رسیدن بیک مقصودی قبلاً فکر کنند ، و ماتی تویه نمایند و اندکی پیش بینی داشته باشند . های اعمال آنها همان خیالات و افکاری است که خلق الساعه بذهن آنها میرسد و نمیتوانند از منافع آنی صرف نظر نمایند .

وقتی انسان بزرگترین قدم را بسوی تکامل و نمو عقلی بر داشته است که بتواند لذایذ و منافع فعلی را قربان مصالح آتیه نماید .

هیئت اجتماعی هم مانند اشخاص اگر نتوانست خط سیر خود را معین نماید و برای رسیدن بمنتهای مقصد خویش مقدمات متوجه معین نماید و جریانهای روزمره قناعت کنند محکوم بانحطاط است . اولین شرط ارتقاء و تکامل حکم کردن بر خواش های نفسی است ، یعنی داشتن عزم و اراده . در این صورت جامعه میتواند معنی قانون و انظمام را فهمیده و برای وصول بسر منزل ترقی و آبادانی فداکاری نمایند .

اگر از من بپرسند میزان سنجیدن قدرت اجتماعی ملل یا مقایسه آنها نسبت بیکدیگر چیست خواهیم گفت تسلط بر هوا و هوس ، هر ماتی که بهتر بتواند زمام تمایلات فطری خویش را بدست گرفته و بر احساسات خود حکومت نماید ، نظام

اجتماعی خود را بر يك شالوده مسنح-كم تری استوار نموده است . در مقدم روم و در عصر حاضر انگلیس و اتازونی باین فضیلت آرایش یافته و همین يك خصلت اساس عظمت و بزرگواری آنها شناخته میشود .

چون ملل دنیا در حالات روحیه ، سوابق زندگانی و اصول تمدن و ترقی متباین هستند ، بالطبع طرز احساسات و ادراکات آنها مختلف میشود : هر ملتی طور دیگر-ر میفهمد و طور دیگر احساس مینماید . بعبارة اخرى هر ملتی يك ساختمان فکری مخصوصی دارد که نتیجه سیر تکاملی و خلاصه سوابق تاریخی و اخلاقی آنهاست و یگانه وسیله ایست که جامعه های بشری را از یکدیگر مجزا و مشخص می نماید .

پسیکولوژی دارای دو قسمت است : قسمت اخلاقی و قسمت عقلی و ملل منحطه در هر دو قسمت از ملل راقیه جدا میشود یعنی هم تباین عقلی و هم اخلاقی ملل راقیه را از ملل منحطه دور مینماید اما ملل راقیه امتیاز عقلی نسبت به یکدیگر ندارند و آن چیزی که آنها را از یکدیگر تشخیص میدهد و جدا مینماید اخلاق است ، بهمین لحاظ لازم دانستیم بیانات خود را در موضوع اخلاق توسعه بدهیم :

اخلاق چیست ؟

یخ اخلاق ، اجتماع و امتزاج يك دسته از حالات روحیه
 است که علمای علم روح آن را مشاعر و با احساسات مینامند ،
 مهمترین عناصر تشکیل دهنده خلق ، غم ، پایداری ، استقامت
 و تسلط بر مشتهیات نفسانی است که در حقیقت ملکاتی هستند
 که از مشتهیات فضیلت بزرگ و نیرومند اراده بشمار میروند .
 یکی دیگر از مهمترین عناصر تشکیل دهنده اخلاق « ادب »
 است اگر چه ادب در ما خلاصه احساسات مختلفه است . ادب
 عبارت از آن احتراماتی است که افراد يك جامعه نسبت به
 يك دسته از مبادی اجتماعی ، اصول و رسوم زندگانی ملی
 معمول میدارند و جامعه بدون اختیار مطیع این مبادی و
 اصول میباشد . اگر چه رسوم و قوانین اولیه حیات اجتماعی در
 معرض تغییر است و بهمین دلیل ادب نیز تغییر مینماید ولی یکی
 از لوازم حفظ قومیت هر ملتی داشتن عادات و آداب است در
 تمام دوره حیات خود و ادب همانند اخلاق وقتی راسخ و ثابت
 میشود که توارث و انتقال آنرا جزء فطریات و احساسات
 سوق الطبیعه نماید . عظمت هر ماتی بینی بر تکامل آداب
 و عواید آنها است .

تربیت و سایر عوامل میتواند ادراکات و عقول بشر را
 تغییر دهد ولی در اخلاق و روحیات موثر نیست ، مگر در اشخاص

ست عنصر و ضعیف الاراده که مطیع هر گونه تأثیراتی هستند و
بسهولت ممکن است در آنها ایجاد تمایل نمود . ولی این صفت
و ضعف نفسی که در افراد زیاد دیده میشود در هیئت های اجتماعیه
به بیج وجه مشهود نیست مگر در دوره های انحطاط و سقوط آنها
اکتشافات ، اختراعات و نتایج تکامل عقلی بشر بسهولت
قابل انتقال از يك ملتى بملت دیگر است ولى روحیات و
خصایص اخلاقى کمتر ممکن است از جامعه ای به جامعه دیگر انتقال
پیدا کند . خصوصیات اخلاقى هر جامعه در منطقه قومیت آنها
محصور است زیرا بواسطه همین خصائص اخلاقى است که ملل
راقبه از یکدیگر امتیاز داده شده و شناخته میشوند .

مبنی بر همین حقیقت مسلم است که اکتشافات علمى و صنعتى
به بیج ملتى اختصاص ندارد و در معرض استفاده تمام اقوام دنیا
است ، برخلاف اخلاق ملل و خصائص قومى هر ملتى ، خوب یا
بد ، بخود آن ملت اختصاص داشته و قابل انتقال بملت دیگر نیست .
اخلاق مانند صخره های عظیمى هستند که محکوم امواج در آنها
اثرى نکرده و فقط با مهور قرون حواشى آنها ساییده میشود .
خصائص روحى هر ملتى مانند منقار در طيور و دندان برای
درندگان ثابت و کمتر محکوم عوامل تغییر و تبدیل است .
ترقیات ، تنزلات ، فتوحات ، انقلابات ، مقدرات و

تمام اطوار مختلفه که در دوره های تاریخی اقوام دنیا و حیات اجتماعی آنها موجود است نتیجه اخلاق ملت و اثرات حتمی صفات روحیه خود آنها است . اخلاق خصوصی ملل است که در پشت تمام آن چیزهائی که مردم آنها ملت مقدرات ملل تصور میکنند ایستاده و موجود است و پس از تعمق و استقصاء واضح میشود که غیر از اخلاق ملی آنها ، هیچ چیزی علت حوادث تاریخی آنها نیست .

تأثیر اخلاق در حیات اجتماعی بشر بزرگ ، برخلاف عقل که تأثیرات آن در جریانهای اجتماعی خیلی ضعیف و محدود است : آنوقتیکه روم بمعاك ذات و انحطاط افتاد از حیث ادراکات و تکامل عقلی خیلی بالاتر از اجداد فاتح خود بودند ولی فنا شده بودند آن اخلاق و فضائل روحی را که نیاکان آنها بدان آرایش یافته بودند و مسبب عظمت و فتوحات حیرت انگیز آنها بشمار میرفت : عزم ، اراده ، ثبات ، تحمل مصائب ، فداکاری و احترام قرانین بدرجه تقدیس و سایر فضایل رومیهای قدیم از زمینه وجود آنها محو شده بود .

قوة اخلاق است که ۶۰۰۰۰۰ انگلیسی را بر ۲۵۰۰۰۰۰۰۰ نفوس حکمرا نمود و آنها را در رأس يك مستعمره قرار داده است که تاریخ نظیر آن را کمتر نشان داده است ، با

وجود آنکه در هندوستان افراد زیادی هستند که از حیث عقل و مدرک در ردیف عتلاء درجه اول انگلستان محسوب میشوند و احیاناً از حیث ادبیات و فلسفه کوی سبقت از آنها ربوده اند .

اخلاق شالوده قومیت ملل است نه عقل و بر روی زمینه اخلاق است که دیانتها ایجاد شده و ممالك عظیمه تأسیس مییابد و ملیتها تشکیلی میشود . بواسطه اخلاق است که توده اجتماع حس میکند ، فکر میکند و مصدر اعمال واقع میشود . هیچ ملتی از پرورش مدارک و قوای عقلی خود استفاده نکرده است قائد افکار و اعمال ملی دنیا و مدیر حیات و زندگانی آنها ساختمان فکری آنهاست ، در فصول آتیبه کتاب این مسئله کاملاً روشن خواهد شد . همه مردم مثل هم فکر نمی کنند و يك صنع احساس ندارند زیرا هرکس يك تأثیر مخصوص ز مشهودات خارجی خود دارد و بالعظیمه اعمال و افعال او کلی مباین آن شخص خواهد بود که طور دیگر فکر کرده و تأثیر شده است . بعبارة اخری اگر ساختمان فکری دو نفر یا و ملت مباین یکدیگر باشد نمی توانند بعق ادراکات یکدیگر و رفته و گفته تعقلات يك دیگر را بفهمند

اختلاف اخلاق بیگانه علی است که ملل دنیا را از یکدیگر

هوا نموده است. اختلاف اخلاق و روحیات ملل طرزتصورات، صبر اعمال و افکار و خطه مشاعر و احساسات آنها را بدرجهای متباین نموده است که نمی توانند بیکدیگر نزدیک شده و بیک جریان متحدی برای خود تعیین نمایند - کسیکه از مطالعه این نکته غفلت نموده و ملل دنیا را از نقطه نظر اخلاق و مشرب تدقیق نکند نمیتواند از تاریخ ملل مختلفه استفاده صحیح بنماید .

ایا دو کلمه ای که برحسب ظاهر در دو زبان مختلف یک معنی دارد حقیقتاً مفهوم آن دو کلمه در ادراکات دو ملت متساوی است و هر دو ملت مثل بیکدیگر از شنیدن آن کلمه متأثر میشوند ؟ تباین ذوق و سلیقه اقوام مختلفه وقتی کاملاً محسوس میشود که انسان یک مدت طولانی در میان یک ملت دیگر بسر ببرد

طوری دیگر ممکن است تفاوتی را که در طرز ادراکات موجود میشود در تحت مطالعه در آورد : دو نفر مرد و زن که هر دو منمدن و شهری باشند ، درجه تحصیلات و تربیت عقلی آنها نظیر بیکدیگر بوده باشد ، طرز تفکرات ادراکات آنها مختلف میشود هر قدر هم وحدت منافع آنها را بیکدیگر نزدیک نماید زیرا ماخضان فکری آنها مخالف بیکدیگر است

و باطنیه تأثیر آنها از مشهودات خارجی بیک کیفیت نیست
 بواسطه تباین ساختمان فکری ملل است که ممکن نیست
 تمدن ملل راقیه را بملل پست و منحلّه نقل دهند
 یکسره از علای علم اجتماعی تصور میکنند تربیت میتواند
 تباین و اختلاف را از میان بشر مرتفع نماید و سعی می کنند
 بر طبق این عقیده تربیت را طوری قرار بدهند که بالتبجیه افراد
 بشر در احساسات و تعقلات مساوی شوند . این دانشمندان
 عقیده ای ازاین غریب تر و غیر منطقی تر ندارند . صحیح است
 یک نفر از پست ترین نژاد های دنیا میتواند بواسطه قوه حافظه
 که در افراد پست و طوایف منحلّه بیشتر موجود است ، تمام
 معلومات اروپائی را تحصیل نماید ، دیپلوم (بکالوره آ) یا
 حقوق را تحصیل نماید ولی خصایص روحی او قابل تغییر نیست
 و معلومات مزبور نمیتواند ساختمان فکری او را تغییر دهد .
 معلومات مانند یک سرپوش زیبایی است که هویت او را میپوشاند
 اما نمیتواند کیفیت فکر ، طرز تصورات و حالت روحیه او
 را تغییر دهد زیرا مدوم کردن ساختمان فکری و ایجاد
 یک ساختمان فکر دیسگری فقط با مرور زمان و تکرار قانون
 وراثت امکان پذیر است ؛ یک نفر ژاپنی می تواند دو مدت
 پنج سال یا بیشتر تحصیل کند تمام آن معلوماتی را که یک

نفر انگبسی تربیت یافته داراست ولی شاید هزار سال هم کم باشد برای اینکه او يك نفر انگبسی بشود بهام معنی الکامه بهی در فکر و عمل و کلیه تظاهرات حیاتی انگبسی باشد .

بنا بر این اگر يك ملتی توانست زبان خود را ، قوانین و نظامات خود را ، عقاید و آداب خود را ، صنایع و فنون خود را تغییر بدهد ، فقط توانسته است که تغییر شکل داده ، ظواهر خود را تبدیل نماید و تغییرات او وقتی اساسی است و میتواند حقیقتاً آنرا تغییر نامید که بتواند روح خود را تغییر بدهد .



فصل چهارم

(درجه فرق و تفاوت در افراد و در ملل)

هر قدر يك ملتی ترقی کند امتیاز عقلی طبقات او زیاد تر میشود - طبقات ملل منحنه در افراد مساوی هستند - اگر بخواهیم درجه ارتقاء ملل را با یکدیگر بسنجیم باید طبقات عالی آنها را با یکدیگر مقایسه نمود - ترقی و تکامل فرق و تفاوت در افراد بشر زیاد میکند - نتیجه این تفاوت - علل پیسیکولوژی در عدم انبساط دایره فرق و تفاوت - تفاوت عقلانی میان افراد ملل راقیه زیاد است ولی تفاوت اخلاقی موجود نیست - قانون توارث افراد بلند فکر را پیوسته بعد وسط اجتماع میکشاند - دلایل تشریحی در تأیید فرق و تفاوت بین افراد ملل راقیه و بین جنس زن و مرد

علامات فارقه ملل منحنه از ملل راقیه آنها از نقطه نظر

حالات روحیه یا خصایص جسمانی نیست ، طبقه بندی و تشکیلات اجتماعی آنها نیز از یکدیگر مختلف است : در ملل منحطه تقریباً مساوات عقلی موجود است ، زیرا ادراکات و تعلقات آنها يك حدود معینی دارد كه تمام افراد ، از زن و مرد در آن حدود شريك میباشند . اما در ملل راقیه تفاوت عقلانی میان طبقات جامعه و همچنین ما بین جنس مرد و زن بشدت موجود است .

بهمین جهت اگر بخواهیم ترقیات عقل ملل دنیا را با هم بسنجیم بایستی فقط طبقهٔ عالیه آنها را در تحت مقایسه در آوریم زیرا طبقات نازله تمام ملل تقریباً مثل یکدیگر و درجهٔ ادراکات آنها متساوی است : طبقات نازله چین و هندوستان از طبقهٔ نازله اروپا چندان برتری و امتیاز عقلی ندارند و آنچه هویت عقلی چین را از هویت عقلی اروپا ممتاز مینماید طبقات عالیه ملل مزبور میباشد .

هر قدری كه تمدن برمیدارد و بسوی تكامل میبرد تفاوت عقلانی ملل بیشتر میشود و هر قدر يك جامعه در جادهٔ ترقی و تعالی بیشتر میبرد تفاوت عقلی طبقات و افراد آن فزونی میگیرد یعنی سیر تكاملی مدنیت بر خلاف میل ما بشر را بسوی مساوات نمیرد .

حتی ترین آثار تمدن ، تفاوت فاحش عقلی است . زیرا اصول
ترقی و تقدم ، در بکار انداختن قوای عقلی يك دسته و بیکار
گذاشتن قوای عقلی دسته جات دیگر می بیناید .

يك نظری بصنایع امروزه و تغییراتی که در آن وارد شده
انداخته و مشاهده کنید که چگونه دائره فکر و کارهای عقلی در
طبقات نازله کوچک و محدود میشود و بالطبع قوه عقلی آنها
چون ورزش ندارد محکوم بضعف و انحطاط خواهد بود . صنعتگر
امروز در حقیقت يك آلات بدون مدرك و شعوری بیش نیست
که دیگری آنها را اداره میکند ، در صورتیکه کارگران يك قوت
قبل هر کدام يك صنعتگر ماهری بشمار می آمدند . زیرا مطابق
قانون توزیع عمل ، کارگر امروزی ، تمام عمر جز ساختن
يك قطعه ، یا جلا دادن يك پارچه بخصوص کاری ندارد . برخلاف
صاحبان کارخانه ، میکانیستین ها و مهندسین ، بواسطه حسن رقابت
و اکتشافات جدیده مجبور بکارهای فکری و کسب اطلاعات
و معلومات فنی هستند بالطبع همت ذاتی ، قوه استنباط و تفکرات
آنها خیلی بیشتر از آن درجه که صد سال قبل بدان احتیاج داشت
نشو و نما مینماید - در اینصورت بدیهی است مطابق قانون
فیزیولوژی ، مدارك يك طبقه روز افزون درند - و از آن
دسته دیگر روی بانحطاط میگردد .

نوکبیل در همین باب میگوید هر قدر نظریه د توزیع عمل ، عمل تر شود قوای دماغی کارگر ضعیف تر و ادراکات او محدودتر میشود یعنی بدرجهای که صنعت ترقی میکند کارگر با انحطاط فکری میگراید و امتیاز مابین رئیس و کارگر فزونی میگیرد .

مال راقیه در این عصر يك بنیان مخروطی الشکلی شبیه است که توده ملت و سواد اعظم قاعده آن را و طبقات منور الانکر و عقلای بلند مدرک قسمت فوقانی آن را تشکیل میدهند و در رأس این بنیان يك دسته کوچکی از علمای بزرگ ، اساتید علوم و فنون ، نویسندگان درجه اول ، مخترعین و مکتشفین قرار گرفته اند . اگر چه این طبقه نسبت بنوده عمده ملت كوچك و ناچیز است ولی فقط آنها هستند که شئون عقل جامعه خود را معین نموده و میزان تکامل ملت خود محسوب میشوند . سان سیمون میگوید د اگر فرانسه پنجاه نفر از علمای خود ، پنجاه نفر از ارباب صنعت و همین مقدار از رجال فنی و زراعتی خود را از دست بدهد جامعه فرانسه يك جسد بیروحی خواهد شد ، اما اگر تمام مستخدمین دولت فرانسه از دست بروند ، فقط ملت فرانسه بواسطه نيك نفسی از فقدان آنها مألم میشود ولی هیچ عاقبت و خبثی بر سر آنی مترتب نخواهد شد .

هر قدر تمدن و ترقی پیش رود تفاوت عقلی مانند
 د لکار بندم ، فزونی میگیرد . اگر بعضی از علل طبیعی واجتماعی
 از این سه تفاوت عقلی جلو گیری نمیکرد ، تفاوت عقلی میان
 طبقات ملل راقیه بدرجه تفاوت نژاد سفید و سیاه و بلکه
 نژاد سفید و (اوران اوتان) بالغ می گردید .

سه علت مهم موجود است که نمیگذارد این تفاوت فاحش
 تر شده و این فاصله هائی که ما بین عقول طبقات ملل موجود
 است مطابق تئوری علی زیاده شود

۱ - این تفاوتی که مابین طبقات ملل راقیه ظاهر میشود
 عقلی است و از حیث اخلاق از یکدیگر امتیازی ندارند . و
 چنانکه سابقاً اشاره کردیم آنچه در شئون اجتماعی بشر تأثیرات
 مهمه دارد اخلاق است نه عقل : يك نفر فیلسوف آلمانی اگر چه
 از حیث عقل و تربیت قوای دماغی از يك نفر کارگر آلمانی
 دور است ولی اخلاق مشترك ملی آنها را بیکدیگر مربوط
 نموده نمی گذارد از همدیگر جدا شوند

۲ - توده نازله ملل راقیه در تحت انتظاماتی در آمده
 است که بالطبع آنها را در اجتماع نیرومند مینماید و امروز
 با دیده نفرت بهر کسی که امتیاز عقلی دارد مینگرند و شاید
 اگر يك روزی تشکیلات و انتظامات آنها بسرحد کمال رسید

هر قوه عقلانی که خار راه مقاصد آنهاست از میان بردارند چنانکه يك قرن قبل اصول اشرافیت را محو نمودند اگر يك روزی اصول سوسیالیسم در اروپا برقرار شد قابل دوام نیست مگر اینکه امتیاز عقل را از بین ببرند ، یعنی هر کسی که امتیاز عقلی دارد نابود کنند .

۳ - علت سوم چون یکی از قوانین ثابت طبیعی است مهم تر از سایر علل میباشد و آن قانون توارث است . امتیاز عقل مخصوص بغامیل های مبنی نیست و هر روز يك دسته دیگر طبقه هنلا را تشکیل میدهند ، علاوه طبیعت محو میکنند تمام آن اشخاصی را که با قدهای بلند از محیط عقلانی ملت خود دور میشوند و با این که باید بابت خود بر گردند تمام دانشمندی که راجع بمسائل وراثت مطالعات عمیق دارند ، با دلایل حسی این نکته را مبرهن کرده اند که نسل تمام آت فایول هائی که بمقاومت عقل و ارتقاء مدارك ممتاز برده اند محکوم بضعف و فساد میباشند ، و بدون مقدمه با بطور تدریج منقرض شده اند

وسعت عقل غالباً مقرون بفساد نسل میباشد و طبقه فوقانی اگر از عناصر زیر دست تغذیه ننمایند در اندك مدتی بکل منقرض خواهند شد ؛ اگر فرض کنیم طبقه عاقله يك ملتی در يك

ناحیه جمع شده و توالد و تناسل خود را ما بین خود محصور
 نمایند بدون شك مبتلا بفساد نسل شده و محکوم بزوال خواهند
 شد . افرادی که بوسعت و مناسعت عقل ممتاز شده اند در
 انحراف از طبیعت به گیاههای شباخت دارند که به وسایل
 مصنوعی يك نمو صحیح طبیعی مینمایند و اگر دست قربت باغبان
 از او دور شود یا معدوم میشود یا این که بر میگردد بعد
 وسط و قدر مشترك نباتات فامیل خود . زیرا این قدر مشترك
 نوعی خلاصه ارث های قرون متوالیه و بالاخره شکل ثابت و
 مناسبی است که پس از طی ادوار مختلفه طبیعت به او ارزانی
 داشته است

سیر در احوال ملل این حقیقت را روشن نموده است
 که افراد يك ملتی هر قدر از حیث عقل و مدارك از همدیگر
 دور باشند ، از حیث اخلاق يك جهت جامعه آنها را بیکدیگر
 مربوط مینماید . در حقیقت برای قومیت و حیات اجتماعی ،
 اخلاق يك شالوده متین و استواری است که با طوفانهای حوادث
 مقاومت می نماید

قدر و قیمت قومیت و حیات ملی بدرجات عقلی آن
 ملت نیست . زیرا شئون عقلی ملل را بیکدسته معدودی از رجال
 علم و صنایع و فنون معین میکنند . قدر و قیمت واقعی يك

ملتی (از نقطه نظر قومیت) باورده عمده و طبقات عامه ملل
 تعیین میشود. زیرا روح جامعه و حیات ملی وابسته وجود آنها
 است : يك ملتی میتواند بدون علم ، شعرا ، ارباب صنعت
 یعنی بدون عناصر عقلیه زندگانی کند و هیئت اجتماعیه داشته
 باشد ، در صورتی که بدون اخلاق که جهت جامعه ملل محسوب
 میشود و مهد پرورش آن طبقات عمری ملت است هیچ
 قومیتی تشکیل نمیشود . و ملیتی وجود نخواهد داشت (۱)
 نتیجه بیانات سابقه : تفاوت عقلی طبقات ملت بازدياد تمدن
 و بازدياد میبرد . اخلاق اساس قومیت و قدر مشترك افراد
 ملت است و منطقه وجود آن توده عامه ملت میباشد . تبدلات
 اخلاقی خیلی بطلی و همیشه با طبقه عامه ملت همراه است
 پس اخلاق جهت جامعه افراد مختلفه ملل و تنهاسلسله ایست

(۱) غرض از اخلاقی که اینجا و اغلب جاهای دیگر ذکر
 میکند تهالیم مور الیستها نیست بلکه غرضی مجموع آن صفات
 و حالات روحیه ایست که در عقاید و افکار يك دسته از بشر
 فرو رفته و آنها را یکدیگر مربوط نموده و يك هویت اجتماعی
 مخصوصی بآنها داده است . و غرض از حیات ملی غیر از حیات
 سیاسی است

که افراد را بیکدیگر مربوط مینماید . چیزی که هست این شالوده مستحکم در ملل راقیه مزین شده است بیک سر پوش زیبایی از ادراکات عاقله و بواسطه این سر پوش زیباست که يك جامعه به تمدن و ترقی معرفی میشود ، در صورتی که ابداً در جنسیت و قومیت ملل تأثیری ندارد . در حقیقت میتوان توده عمده را بشخص و طبقه عاقله ملت را بلباس تشبیه کرد که اولی ثابت و راسخ و دومی هرروز در زوال و تجدید است .

عین این مطالعاتی که امروز از نقطه نظر پسیکولوژی میکنیم چند سال قبل از وجهه تشریحی نموده بودیم و چون هر دو يك نتیجه منتهی شد اينك يك قسمت مختصری از کتاب خود :

« اختلاف حجم مجموعه ها از نقطه نظر تشریح و ریاضی » که مبتنی بر تجربیات و مشاهده هزارها مجموعه است این جا ذکر می کنیم .

« ما بین درجه ادرك و قوه عاقله هر فردی با حجم »
 « مجموعه او يك تناسبی موجود است ، امتحانات مکرره »
 « این مسئله را ثابت نموده است »

« باز تجربه ثابت نموده است که تفاوت ملل راقیه »
 « از اقوام منطقه این نیست که حجم مجموعه های آنان »
 « بطور عموم بزرگتر بوده باشد و اگر هم حقیقتاً بزرگتر »
 « باشد باندازه کم و مختصر است که کمتر محسوس می شود »

- د و قابل مقایسه نیست . فقط فرقی که میان ملل راقیه و ،
 د اقوام منحلّه وجود دارد این است که مجموعه های وسیع تر ،
 د و بزرگتر از حد معمول در ملل راقیه یافت می شود ،
 د و در نژاد های پست دیده نشده است . بهی مجموع این ،
 د دو ملت رویهم رفته از یکدیگر امتیازی ندارند فقط در يك ،
 د ملت افراد بزرگ با وسعت عقل و مدرک وجود دارد و ،
 د در ملت دیگر موجود نیست . بمباراة اخری تشخیص هریک ،
 د عقلانی ملل مزوره با افراد است نه به مجرد زبرا اگر مدلل ،
 د حجم مجموعه های ملل منحلّه و یا ام راقیه را مقیاس قرار ،
 د داده و موازنه کنیم کنر امتیازی میان آنها مشهود میشود ،
 د اگر مجموعه های زیادی از ملل امروز یا ملل قدیمه ،
 د را در تحت مطالعه در آوریم خواهیم دید هر ملتی که ،
 د اختلاف حجم مجموعه آنها بیشتر است در ترقی و تمدن ،
 د بیشتر بوده اند و هر قدر تمدن بیشتر رفته است تفاوت ،
 د حجم مجموعه ها فزونی گرفته است . در نتیجه معلوم می ،
 د شود تمدن بشر را بسوی مساوات عقلانی نمی کشاند ،
 د از نقطه نظر تشریح و ترکیبات دماغی مساوات در ملل ،
 د منحلّه بیشتر است ، بدیهی است فرقی میان یکدیسته از مردمان ،
 د وحشی که درجه عقل و تربیت آنها مساوی و اعمال زندگانی ،

د آنها نظیر یکدیگر میباشد وجود ندارد ، در صورتیکه تفاوت ،
 د میان يك نفر زارعی که سرمایه او ازافات يك زبانی سیصد ،
 د کلامه بیشتر نیست و میان يك دانشمندی که صد هزار کلامه ،
 د از همان زبان میداند خیلی فاحش می باشد ، (۱)

(۱) بر حسب تئوری نظریات فوق قابل انتقاد است
 زیرا اسکان دماغ در نتیجه تحصیل و تربیت عقلانی توسعه
 پیدا نمی کند مگر اینکه تربیت عقلانی چند قرن در يك ملت
 و مخصوصاً در يك فامیل ادامه پیدا کرده و ناموس وراثت
 تأثیرات خود را بپخشند ، اگر جمجمه افراد يك ملت متمدنی
 بطور عموم با يك ملت مترحشی بطور عموم مناسوبی باشد
 چگونه و بجهای جمجمه های وسیعتر در ملت متمدن بیشتر
 پیدا میشود زیرا کسب علم يك شخص در طی چهل سال مثلاً
 حجم جمجمه را زیاد نمی کند مگر این که بگویند علم و
 تمدن مرتباً اتساع جمجمه نیست بلکه دست مقتضیات طبیعی
 ملت اتساع جمجمه است و اتساع جمجمه بالطبع علم و تمدن
 را در يك ملتی ایجاد می کند در اینصورت باید
 حد وسط و معدل حجم جمجمه يك ملت متمدنی بطور عموم
 بیشتر از معدل حجم جمجمه های يك ملت وحشی بوده باشد .

« عین این نظریه در خصوص جنس اناث و ذکور ،
 « صادق است : در میان ملل منطقه و قباایل نازله ملل ،
 « راقیه مرد و زن از نقطه نظر عقل و ادراک مساوی هستند ،
 « ولی هر قدر سیر تمدن پیش میرود تفاوت ما بین دو ،
 « جنس مزبور ایجاد شده و فزونی میگیرد . تجربیات خود ،
 « ما در جامعه ها و مخصوصاً در جامعه دو نفر مرد و ،
 « زن که در عمر ، طول قامت و وزن بدن متساوی بودند ،
 « این نظریه را تأیید نمود ،

حجم جامعه زنان ملل متدنه و ملل متوحشه چندان
 تفاوتی ندارد : در عین حالیکه معدل حجم جامعه های مردان
 پاریس در ردیف اول جامعه های بشر محسوب میشود حجم
 جامعه زنهای پاریس مساوی کوچکترین جامعه های مردانه
 است که تا کنون در تحت مشاهده افتاده است یعنی خیلی نزدیک
 به حجم جامعه زنهای چینی و کمی وسیعتر از حجم جامعه زنان
 کالبدونبای جدید نی باشد .



فصل پنجم

(پیدایش ملل تاریخی)

ملل تاریخی چگونه پیدا شده اند - در تحت چه گونه مقتضیاتی اختلاط و امتزاج ملل مختلفه و تشکیل يك ملت جدید صورت پذیر میشود - اختلاف عدد و تباین اخلاق اقوام مختلفه در امتزاج چه اثراتی دارد - نتیجه تولد و تناسل - علت انحطاط مولدین از ملل مختلفه - ناپایداری حالات روحیه ای که از امتزاج تناسل مختلط حاصل میشود - اخلاق مزبور چگونه راسخ و ثابت میشود - دوره های فشار امیز تاریخ - تناسل و اختلاط يك ملت نیرومندی است در تشکیل ملت جدید و علت محو کردن تمدن هم بشمار میرود - تأثیر محیط و تربیت - تأثیر آن به جامعه های جدید تشکیل منحصر است - و اینکه در ملل قدیم تأثیری ندارد - شواهد چندی که در اینکه اغلب ملل تاریخی اروپا هنوز دوره تشکیل و پیدایش خود

را تمام نکرده اند - نتایج سیاسی و اجتماعی آن
- چرا دوره تکوین ملل تاریخی منقضی شده است

چنانکه قبلاً گفتیم ملل طبیعی ، بمفهوم علمی ، یعنی
نژاد های خالص و عاری از هر گونه اختلاطی ، امروز موجود
نیست . ملل امروزی همه ملل تاریخی هستند که در نتیجه
فتوحات ، هجرتها و سایر حوادث پیدا شده اند .
قبل از اینکه شروع بمطلب نموده و کیفیت اختلاط و امتزاج
ملل و بالنتیجه تشکیل يك جامعه جدیدی را شرح دهیم ، لازم
است بدو مطلب اشاره کنیم .

بعضی از ملل باوجود اختلاط و امتزاج طولانی ، جامعه
قومیت آنها منحل نشده و در یکدیگر مستهلك نشده اند تا
از مجموع آنها يك جامعه جدیدی تشکیل گردد : مانند نژادهای
(اسلاو) و ژرمن و هنگری که دولت اطریش را تشکیل
میدهند و مانند [ایرلند] که تا کنون ممیزات قومی خود را
حفظ نموده و در نژاد انگلیسی مستهلك نشده است

اما نژادهای پست مانند سرخ بوسنان امریکا ، اهالی استرالی
و [نسانی] علاوه بر اینکه با ملل راقبه اختلاط می کنند

پیوسته در آنها مستهلك میشوند . امتحان و تجربه مبرهن کرده است که هر ملت پستی که با نژاد عالیتر از خود امتزاج نماید فنای او محقق و بطور قطع در آنها مستهلك میشود .

با سه شرط ممکن است ملل دنیا با یکدیگر اختلاط خون نموده و از امتزاج آنها يك جامعه جدید و يك هویت ثالثی تشکیل گردد :

۱ - باید عده آنها مختلف نباشد یعنی جمعیت ملی که با یکدیگر امتزاج میکنند تقریباً مساوی بوده باشد

۲ - در اخلاق و حالات روحیه زیاد از یکدیگر دور نباشد و تباین فکری ما بین آنها موجود نباشد .

۳ - يك مدت طولانی در آغوش يك محیط و يك صنف پرورش و مقتضیات اجتماعی زندگانی کنند .

شرط اول از همه آنها مهمتر است : اگر یکدسته مختصری از نژاد سفید با يك ملت بزرگی از نژاد سیاه اختلاط خون نمایند بطور قطع در آنها مستهلك شده و در نسل آنها اثری از خون نژاد سفید باقی نخواهد ماند . فاتحین لاتینی در [گول] و عرب در مصر آمدن ، فنون و زبان خود را به باد صکار گذاشتند ولی نتوانستند جنسیت آنها را تغییر بدهند .

شرط دوم نیز در ایجاد ملت جدید خیلی اهمیت دارد .

وقتیکه تباین اخلاقی و روحی ما بین دو ملت زیاد باشد مانند نژاد آریین و نژاد سیاه ، البته اختلاط و امتزاج آنها صورت فعلیت پیدا میکند ، ولی آن ملتی که از اختلاط این دو نژاد تشکیل میشود یک ملت پستی خواهد بود و نمیتواند یک تمدن جدیدی تأسیس نماید و یا اینکه تمدن موروثی خود را حفظ کند ، زیرا آمیزش کامل ، اخلاق و روحیات هر دو دسته را از میان میبرد و اگر تمدنی قبلاً داشته باشند بالطبع از بین خواهد برد چنانکه برای اهالی (سنت دو مینگ) اتفاق افتاد .

اما اختلاط و آمیزش ملل راقیه ، اگر از حیث اخلاق و حالات روحیه بیکدیگر نزدیک باشند ، یکی از عوامل مهم ترقی میباشد ، مانند اختلاط و امتزاج انگلیس و آلمان در انازونی .

بهین دایل ملی که از اختلاط و آمیزش دو نژاد متباین سفید و سیاه تشکیل شده است ، مانند [برازیل] ، محکوم به انارشی و هرج و مرج اخلاقی خواهند بود ، مگر اینکه یک سرپنجه پولادینی زمام حکومت آنها را در قبضه اقتدار خود بگیرد . (اگانسیز) مشهور در همین زمینه میگوید : برازیل نمیتواند از سقوط و انحطاطیکه اختلاط دو نژاد متباین مهمترین عوامل آن بشمار مهرود خویشتن را حفظ نماید . این اختلاط و آمیزش هم فضائل سفیدها ، هم فضائل سیاهان و هم فضائل

صرخ پرستان را محو نموده و يك نژاد ضعیفی - ضعیف هم از حیث عقل و هم از حیث بدن - ایجاد کرده است .

اختلاط خون هم خصایص بدنی و هم خصایص عقلی ملی را تغییر میدهد و یگانه وسیله ایست که میتواند عنصر اخلاقی و هویت نژادی ملل را تغییر بدهد زیرا اثرات توارث را فقط توارث میتواند محو نماید . اگر این اختلاط و آمیزش تا يك مدت طولانی امتداد یافت در نتیجه يك ملت جدیدی با خصایص جسمانی جدید و حالت روحیه جدید تشکیل میشود .

اخلاق و حالت روحیه جدیدی که در نتیجه اختلاط خسون برای يك ملتی حادث میشود در بدو امر خیلی ضعیف ، غیر ثابت ، و مضطرب است ولی رفته رفته مرور زمان آنها را منبسط و ثابت مینماید .

روح هر ملتی عبارت است از مجموع ادراکات و احساساتی که بر تمام افراد يك ملتی مستولی و تمام وجود آنها را احاطه کرده است و مانند يك زنجیری تمام آنها را بیکدیگر مربوط مینماید . بدون این جهت جامعه روحی و بدون این قدر مشترک فکری هیچ ملیت و هیچ وطنی موجود نمیشود .

در بدو هر اختلاطی نخست این روح اجتماعی میبهرد و این رابطه قومی پاره میشود و این دوره سخت ترین ادوار حیاتی

ملت است ، زیرا دوره تولد و تکوین او محسوب میشود . تمام
ملی اروپائی این مرحله را پیموده اند ، امروزه ملتی در اروپا
نیست که حیات ملی خود را روی اطلال و خرابه های چندین
ملت دیگر استمرار نکرده باشد و هنوز هم اروپا ابریز است
از اقسامات و اضطرابات داخلی و تا وقتی که این روحيات و
اخلاق جدید در وجود اینها ریشه گیر نشده است دوره اضطراب
و آشفته گی با انجام نخواهد رسید .

بنا بر این ، اختلاط خون مهمتر و موثرترین عامل است
در متزلزل کردن اساس قومیت يك ملت قدیمی و از اینجهت
ملل متمدنه پیوسته از آمیزش با نژادهای پست تر از خود
امتناع داشته اند . اگر آریانهائی که سه هزار سال قبل هندوستان
هجوم آور شدند به تعصب نژادی خود متمسك نمیشدند
نمیتوانستند بر هندوستان استیلا یافنه و لواء مدنیت خویش را
در شبه جزیره مزبور بیاورازند و البته نژادهای سیاه پوست بومی
آنها را بدمیده و در خود مستهلك میکردند . اگر انگلیسها
در این باب مسامحه و احمال را پیشه خود مینمازیدند الان مدتها
بود که مستعمره بزرگ هندوستان از دست آنها بدر رفته بود .
خلاصه آنکه هر چند يك ملتی در معرض طوفان حوادث
واقع شده و سیل مصائب و بدبختی از روی او بگذرد و مقتدای

عظیم دوچار شود باز بسهرات ممکن است از سقوط خه دبرخیزد و چیزهای از دست رفته را باز بچنگ آورد . ولی اگر روح اجتماعی و جهت جامعه ملی را از دست داد ، دیگر سر از خواب انقراض و زوال نخواهد برداشت (۱)

وقتیکه پرتو تمدن يك ملتى ضعیف و نبره شد و جامعه آنها در معرض تهاجم و یا نفوذ اخلاق دیگران واقع گردید ، آثار و علائم انحلال و زوال اخلاق خصوصی آنها مشهود شده ، نخست تمدن و سپس جامعه قومیت آنها از بین رفته ، يك تمدن دیگر و روحیات جدیدی بجای آن تشکیل میشود .

وقتیکه يك ملتى ادوار سقوط و انحلال اخلاق را طی کرد و بدوره تکوین و تشکیلات جدید قدم گذاشت ، شرط سوم میتواند در کیفیت پیدایش و طرز تشکیلات جدید ملت تأثیرات کامله به بخشد : تربیت و محیط در يك ملت قدیمی که تشکیلات و دوره پیدایش او باخر رسیده و جامعه اخلاق او کاملاً راسخ گردیده است ، خیلی ضعیف و کم اثر میباشد ولی در زمینه خالی و ساده يك ملتى که مللکات راسخه خود را از دست داده و

(۱) ملت یهود و ملت روم را میتوان شاهد قرار داد که ملی هنوز موجود و هویت اجتماعی ثالثی بکلی از بین رفته است

هنوز مملکت و اخلاق ثانوی بجای آن متاصل نشده است
خیلی موثر خواهد بود . آنوقت مرور زمان اخلاق مکمل
جدید را راسخ نموده و میتوان گفت يك ملت جدیدی پای
بمرصه ظهور گذاشته است . پیدایش و تشکیل قومیت فرانسه
نیز بهمین ترتیب صورت گرفت .

تربیت و سایر عوامل اجتماعی و همچنین عوامل اقلیمی در
مللی که توارث قدمهای آنها را روی يك زمینه اخلاقی و
روحی راسخ نموده است تقریباً عظیم التأثير است : تمدن
اروپا با طول معاشرت و آمیزش توانسته است خط سیر ملل
شرق را تغییر دهد . مطامع احوال جینی های مقیم انازونی این
نکته را روشن میکنند و ضعف تاثیر محیط طبیعی یعنی تأثیرات
اقلیمی برای این است که زندگانی در بلاد بیگانه و مغایر
با وطن اصلی دشوار و کمتر امکان پذیر است ، زیرا کمتر اتفاق
افتاده است که اجناس مختلفه انسان یا حیوان یا نبات از منطقه
پرورش اولیه خود دور شده باشند و توانسته باشند زنده بمانند
با اقله خصوصاً سابقه خود را حفظ نمایند . تقریباً ده ملت
برمصر استیلا یافت و مصر بالاخره مدفن همه آنها شد : هیچ
يك از فاتحین ، نه یونان و روم ، نه ایران و عرب ، نه ترك
و فهره که در آن سر زمین رحل اقامت افکندند نتوانستند

تفجیری در نژاد و خصائص قومی آنها وارد سازند . قیافه
فلاحهای امروز مصر که يك نمونه کاملی است از آن
صورت‌هایی که دست ماهر صنعت-گران مصر بر قبور فراغه و
دیوار قصور و معابد ، از هفت هزار سال قبل نقش کرده اند ،
این مدعا را تأیید میکند .

اغلب ملل اروپا هنوز در دوره تکوین و تشکیل میباشند
و برای اینکه کینه تاریخ ملل مزبور و فلسفه اطوار اجتماعی
آنها برانسان کشف شود ، لازم است این حقیقت را از پیش
نظر دور نکنیم .

امروز ملتی در اروپا دوره تکوین و تشکیلات اجتماعی
خود را پایان نرسانیده مگر ملت انگلیس : در ملت کنونی
انگلیس اثری از نژاد نورماندی ، ساکسونی و بریتانی
موجود نیست ، خصائص قومی و ممیزات مل تمام آنها محو
شده و از مجموع آنها يك ملت جدید با صفات و اخلاق متناسبه
ایجاد شده است .

اما در فرانسه ، اگر چه هنوز جنسیت (پرووانسی)
(اورانی) و (نورماندی) باقی و هویت خود را کاملاً از
دست نداده اند ولی بطور عموم میتوان گفت يك جهت جامعه
و قدر مشترکی برای فرانسه ایجاد شده اما مع الاسف اینجهت

جامعه بقدر کفایت نیست و نتوانسته تمام ملت فرانسه را با يك رابطه قری و سختی بیکدیگر مربوط نماید و لذا خیلی دشوار است قوانینی متناسب با روحیات عمومی برای آنها وضع نمود . البته اگر تشکیلات سیاسی کفونی و تمرکز دادن قوه و اقتدار مملکت در يك نقطه نبود این اختلاف و تباین روحی بهتر ظاهر میشد . اختلاف و تباین ساختمان فکری ملت فرانسه است که اختلاف عقیده و احساسات و مشرب را در فرانسه ایجاد نموده و بالتبعه موجب انقلابات سیاسی شده است که فقط مرور زمان میتواند آثار آن را محو نماید .

تمام آن مللی که در نتیجه آمیزش و اختلاط با سایر عناصر تباین اخلاقی بر آنها مسنولی شده و ساختمان فکری آنها دستخوش اختلاف گردیده محکوم همین گونه اضطرابات داخلی و پریشانی اجتماعی شده اند . اگر تباین عقلی و اخلاقی آنها زیاد باشد ممکن نیست همه آنها را مطیع يك قانون و در تحت يك لواء در آورد . تاریخ دول عظیمه دنیا در تمام ادوار تاریخی این نظریه را مبرهن و ثابت مینماید، عاقبت اینگونه ممالك وسیع بالاخره زوال و انقراض آن ملتی است که آن را تأسیس نمود . در عصر حاضر فقط انگلیس ها و هلندیها هستند که توانستند ملل مختلفه آسیا را مطیع اقتدارات خویش

نایند . زیرا منعرض عادات ، اخلاق ، رسوم ، و قوانین
اجتماعی آنها نشده بمنافع اقتصادی ملل مزبوره اکتفا نموده
و عهده دار امنیت و انتظام عمومی شده اند .

بدون این قریب ، تشکیل دول عظیمه امکان پذیر نیست و
اگر هم به وسیله قوای قهریه موفق شوند ، بحفظ وصیانت آن
قادر نخواهند بود و بزودی دوات مزبور از هم متلاشی شده
و منقرض میگردد ، مگر اینکه تباین فکری و اخلاقی ملل
مزبوره خیلی کم و غیر محسوس بوده باشد ، در این صورت
با مرور زمان و بواسطه اختلاط خون و زندگانی کردن در
زیر یک آسمان و در تحت اطاعت یک رژیم و یک قانون ،
پس از چند قرن یک ملت جدید تشکیل میشود

هر دقیقه که از عمر دنیا بگذرد اخلاق ملی و مذکات
راسخه ملل دنیا راسخ تر و ثابت تر میشود و بواسطه تکرار
اثرات وراثت کمتر ممکن است تغییرات اساسی در آن وارد
نمود و می توان گفت دوره تکوین ملل اروپا به کلی
منقضی شده است

قسمت دوم

اخلاق و حالات روحیه ملل از عناصر
مدنیت (۱) آنها پیداست

فصل اول

عناصر تمدن هر ملتی یکی از مظاهر
خارجی روح اوست

عناصر تمدن هر ملتی در خارج نماینده روح
آن ملت است - در ملل مختلفه اهمیت عناصر
تمدن مختلف است - در بعضی از ملل فنون در
پاره آداب ، در دیگری قوانین بیشتر طرف توجه
است - مصر و یونان و روم در قدیم - در

(۱) تمام آن چیزهایی که تمدن يك ملتی را نشان
میدهد عنصر مدنیت است . مانند دیانات ، قوانین مدنی ،
صنایع ، فنون ، علوم و ادبیات - اینها را عناصر مدنیت
میگویند .

اطراف صنایع نفیسه - ممکن نیست فقط یکی از
عناصر مدنیت، درجه ارتقاء و کمال آن تمدن را
نشان بدهد - کدام يك از عناصر تمدن مایل دنیا را
بر سایرین تفوق و برتری میدهد - بعضی از عناصر
تمدن از نقطه نظر فلسفه پست و قابل تنقید است
ولی از وجهه اجتماعی ذیقیمت است .



عناصر تمدن هر قومی اعم از زبان ، دیانت ، عقاید ،
صنایع و قوانین نمونه روح املت است ، یعنی تا يك درجه
هویت روحی و فکری او را نمایش میدهد ولی فقط تا يك
درجه و همه عناصر تمدن نمیتوانند مقیاس ترقی و تمدن ملت
خود واقع شوند .

تمام کتاب هائی که در موضوع صنایع مستظرفه نوشته شده
است این نکته را ذکر کرده اند که فنون سند ترقی و نماینده
افکار عالیة ملت میباشد .

این مطلب صحیح است ولی نه بان اندازه شمولی که آنها
تصیر میکنند . ترقی فنون همیشه مقارن ترقیات عقلانی ملت
نیست : در بعضی از مال ترقی صنایع دلیل ترقیات عقلانی و
دیباچه همه تکاملی آنهاست ولی هستند بسیاری از ملل که مراحل

و سببی را در تمدن و تکامل عقل پیموده اند در صورتی که صنایع نفیسه آنها ابدآ قابل توجه نیست .

تمدنهای مختلف است ، و اصول تمدن تمام ملل به يك طرز و يك نهج نیست یعنی تمام عناصر مدنیت اقوام دنیا به يك درجه ترقی نمیکند : در يك ملتی صنایع و فنون ، در يك ملت دیگر قوانین و نظامات ، در يك جامعه فنون نظامی و در جامعه دیگر تجارت یا کشتی رانی پیشتر ترقی میکند - قبل از شروع باصل مطلب لازم است این نکته را تا یکدرجه تشریح کنیم زیرا به بیانات آتی ما در طرز انتقال تمدن از ملتی به يك ملت دیگر و تغییراتی که بر آن طاری می شود کمک خواهد داد : -

و قتیکه آثار تمدن مصر و روم را در تحت مطالعه بگذاریم ، مشاهده میکنیم که بکلی عناصر مدنیت آنها مختلف است ، یعنی ذوق این دولت در پرورش تمدن تباین دارد و حتی اینکه این تباین ذوق و اختلاف مشرب در فروع و شعب متعدده يك عنصر از عناصر تمدن آنها ظاهر است مثلاً - هر دو ملت در فروع و شعب صنایع نفیسه شبیه یکدیگر نیستند و هر کدام در يك رشته ماهر و مبرز شده اند ،

اسمی از ملت مصر در تاریخ ادبیات و نقاشی دیده نمیشود

و بلكلى از اين دو فن عارى هستند ولى در حجارى و معمارى
پيشرو ملل دنيا و از متكبرين بزرگ اين فن محسوب ميشوند.
مبانى مصر تا هنوز هم مورد تحسین و تمجید دنيا ميباشد و
از صنعت حجارى آنها نيز يادگارهاي نفيسي مانند « شېخ البلد »
« الكانب » ، « راحوتب » ، « نفرتارى » و غيره يادگار
مانده است كه ميبايستى استادان اين فن آنها نمونه و سرمشق خود
قرار بدهند .

يونانيها در يك مدت كوتاهى خود را بمصريان رسانيده
و پاينه مهارت صنعتى خویش را بجای ارجحندی نهیب کردند .
روم يك قسمت درخشان و برجسته‌اى را در تاريخ بشر
اشغال نموده است و از طرف ديگر بدوره با حشمت و عظمت
صنایع مصر و يونان نزديك بوده و بسهوات مى توانستند
صنایع اين دو ملت را آموخته و تكميل نمايند مع ذاك از
نقطه نظر فنون و صنایع دوسطر تاريخ مشع ندارند و نتوانستند
يك طرز مخصوص در فنون اتخاذ نمايند كه بخود آنها اختصاص
داشته باشد زيرا ذوق فنى نداشته و آثار فنى را مانند ساير
امته‌هاى تجارى از ساير ملل جلب نموده و بفروش ميرسانيدند
روم به رفيع ترين درجات شىادت و ترقى رسيد ولى فنونى
كه منحصر بخود او باشد فاقد بود . پس از آنى هم كه نفوذ

سیادت و توسعه قلمرو فرمانفرمائی او بسرحد کمال منتهی شد و لوازم آسایش و تملیش فراهم آمد و بالطبع ذوق فنی در آنها پیدا گردید ، از آثاری فنی یونان تقلید نموده و از حدود ترقی فنی یونان تجاوز نکردند و بهیچاه آخری ذوق ابتکار و اختراع را در فنون نفیسه فاقد بودند

اگر بخواهیم تاریخ حجاری و معماری روم را بنویسیم باید آن را يك فصل از تاریخ معماری و حجاری یونان قرار بدهیم

روم در فنون و صنایع نفیسه حقیر و ناچیز بود ولی در سه عنصر از عناصر تمدن لواء حشمت و عظمت خویش را به آسمان رسانید : ادبیات ، نظام قشونی ، و سیاست مدن و تشکیلات نظامی او ساحت پهناور کبیتی را مطبوع سیادت او نمود . اصول سیاست و قوانین قضائی او سر مشق تمدن و تشکیلات اجتماعی ملل متمدنه امروزی است . طرح نویی که روم در ادبیات ریخت اینک شالوده و بنیان ادبیات چندین قرن ملل اروپا بشمار میرود

بی شبهه پایه رفعت و عظمت مصر و روم ، يك مقام ارجحندی نصب شده بود ولی چنانکه دیدیم ترقیات آنها روی يك زمینه و يك اساس نبوده است . پس غلط است که فقط

یکی دو عنصر مدنیت را مانند صنایع مستظرفه یا ادبیات هند
 ترقی و تکامل ملل دنیا قرار دهیم ، زیرا مشاهده کردیم که
 صنایع نفیسه باستثناء نقاشی و ادبیات در مصر ترقی کرده و
 اثری از آنها در روم موجود نشد ولی بجای آن ، روم
 قشون منظم ، ادب درخشانده ، نظام اجتماعی متین را در دست
 داشت و بسرحد کمال رسانید

یونان یکی از آن مللی است که در چند عنصر از
 عناصر تمدن ترقی کرد ، ادبیات آنها در زمان (هومر) بیک
 درجه خیلی بلندی رسید . چنانکه می بینیم تمام شیرین او از
 چند قرن باین طرف روح جوانان دار الفنون های اروپا را
 سرشار نموده است ولی برحسب اطلاعات موثقه ، مبانای و مهاراتی
 که مقارن همان ایام بر پا شده است خیلی مشوش و خارج از
 ترتیب و بائینه ملل متوحشه بیشتر شباهت داشته است و غالباً
 يك نمونه نا تمام و ترکیب خرابی از طرز ساختمان های مصر
 و آشور بشمار رفته است ،

در هندوستان بیشتر از هر جایی نشو و نمای بعضی از
 عناصر تمدن و انحطاط بعضی دیگر دیده میشود : کثر ملتی
 است که در عمارات و ابنیه بر اهالی هندوستان فائق آمده
 باشد ، فلسفه آنها باندازه ای عمیق و نا محدود است که عقل

روپائی فقط در ازمنه اخیر توانست بکه آن برسد ، ادبیات آنها اگر چه به ادبیات یونان برابری نمیکند ولی حاوی نکات شیرین و نسکه های ملیحی است که موجب حیرت و تمجید تمام ادبا میباشد ، در حجاری و مجسمه سازی خیلی از یونانیها دور هستند . مع ذلک در علوم ، و اطلاعات تاریخی و در انتقاد و تحقیق بدرجه ای ضعیف و بصرف نزدیکند که نظیر آن در هیچ ملت دیگری یافت نمیشود . علوم آنها باورهام و تخیلات کودکانه بیشتر شباهت دارد و تواریخ آنها فقط افسانه های بی اصل و حکایت های بی اساسی است که غالباً متضمن يك حادثه قابل توجه یا يك مطلب صحیحی نیست

اگر شخص متبع بخواهد درجه تمدن يك ملتی را تنها از روی فنون آنها استنباط نماید البته بحقیقت نرسیده و نمیتواند پایه ارتقاء و ملل کبکی را معین نماید . تواریخ اقوام بشر این نکته را کاملاً مدلل مینماید : خیل از ملل دنیا با وجود آن که در سیر ترقی و تکامل بجائی نرسیده و در کایه مظاهر تمدن مناصر هستند ، در صنایع نفیسه بیک درجه بلندی رسیده و فنون آنها بمراتب بهتر و زیاتر از فنون ملت دیگری میباشد که در تمدن پیشرو آنهاست : غرب در بدو جهانگیری و فتوحانی که در ممالك روم و ایران تحصیل مینمود در فن

ابنیه و عمارات طرز مخصوصی نداشت و عمارات رومایی و یونانی را سر مشق خود قرار داده نقاید میکردند ، پس از يك قرن چنان تغییرات و تبدلاتی در طرز ساختمانهای مزبوره ایجاد نمود که اگر سلسله عمارات در دست نبود ممکن نمیشد سر مشق اولیه عمارات عرب را پیدا کنیم

بعضی از ملل دیگر که در تمدن و علم ران در ردیف اول ملل دنیا محسوب میشوند هر گونه قدرت فنی یا ادبی را فاقد بوده اند مانند فینیکی ها که جز تجارت چیزی از آنها شنیده نشده و هیچگونه آثار فنی یا ادبی از خویشان بهادگار نگذاشته اند ، با آنکه خدمات آنها بسمر تمدن یعنی تکمیل تجارت و فن کشتی رانی و ارتباط ممالك دنیا بیکدیگر محتاج توضیح نیست

يك قسم ملل دیگری وجود دارند که در تمام مظاهر تمدن پست بوده و باستانیهای قشون هیچيك از عناصر مدنیت را پرورش نداده اند مانند ملت نعل . عمارات عالی و ابنیه ضخیمه که این طایفه در هندوستان برپا کرده و از هرگونه آثار فنی هندوستانی عاری است باندازه ای زیبا و بدرجه ای جالب توجه است که بعضی از آنها بعقیده دقیق قرن منحصصین فنی زیبا ترین ساختمانی است که دست بشر ایجاد نموده است باوجود

این بخیرال هیچکس خطور نکرده است که ملت مغول را در ردیف ملل راقبه و امم ستمدیده دنیا قرار دهد .

علاوه بر همه اینها ، در تمام ملل دنیا این نکته محسوس میشود که تکامل فنی آنها دیجوقت مقارن با ایام عظمت و رفعت آنها نیست : بزرگترین و مهمترین اینبه مصر و هندوستان قدیمترین اینبه آنها میباشد ، یعنی ترقیات فنی پیوسته پیشرو سایر ترقیات میباشد و قبل از اینکه تمدن شوند فنون آنها ترقی میکند . عمارات مشهور به دگونیك ، (غوملی) در طایفه قرون متوسطه در اروپا ظاهر گردیده یعنی آن وقتیکه ملل اروپا در ظلمات توحش و بربریت فرو رفته بودند ، مع ذلك آن عمارات زماں جهالت و توحش هنوز هم در اروپا بی نظیر و بی مانند است .

مبنی بر این مقدمات طولانی است که نباید ترقیات فنی يك ملت را سبب ترقی و تمدن آنها قرار داد زیرا صایع و فنون فقط یکی از عناصر تمدن نیست ، و کسی نتوانسته ثابت نماید که فنون و صایع یا ادبیات بلندترین و جامعترین عناصر تمدن است تا ترقی آنها در يك ملتی حاکی از ترقیات سایر عناصر مدنیت بوده باشد . بلکه غالباً مصنوعات فنی در

بر جسته ترین ملل متعده خیل کم قیمت و غیر قابل توجه است : روم در قدیم و اتازونی در عصر احضارین مدعا را کاملاً روشن مینماید . و چنانکه گفتیم مشهورات تاریخی بسا نشان میدهد که شهرین ترین ادبیات و زیبا ترین فنون ملل دنیا وقتی ظاهر میشود که سیر تمدن ملل مزبوره بسرحد کمال رسیده است . و بتفصیل ما ترقیات فنی قدمهای نخستین ملل است در سیر مدنیت

وقتی بدنیای امروزه که کاملاً مجذوب منافع مادی گردیده است نگاه کنیم و عدم اهمیت فنون را مشاهده نماییم حدس بزنیم که در آنیه اگر بکلی محو و نابود نکردید به درجه ای تنزل خواهد کرد که مانند عقبهجات یکی از آثار تمدن محسوب میشود

این مسلم است همینکه فنون از درجه احتیاج و ضروریات تنزل کرده و در عداد ظرایف و نفایس در آمد روی به انحطاط گذاشته و بویجوجه در سیر تسکامل یا انحطاط خود تابع سایر عناصر مدنیت نیست . این سیر انحطاطی ادامه پیدا میکنند تا وقتی که يك انقلاب سیاسی ، يك هجوم اجنبی ، يك نهضت دینی و یا يك حادثه دیگری در جامعه ظاهر شده و در تحت تأثیر آن فنون و صنایع يك وجهه و توافقه دیگری

اتخاذ نماید

جنگ های صلیبی يك نهضت جدیدی در علوم و معارف اروپا ایجاد نمود و بالتبعه ساختمانهای رومی بطرز گوتی تبدیل یافت . پس از چندین قرن نهضت جدید ، علوم و ادبیات قرون وسطی را تغییر داده و مردم بطرز معارف یونانی متمایل گردیدند و معماری های گوتی ساختمانهای کنونی تغییر یافت . همین ترتیب طرز صنایع و اسلوب فنون هندوستان پس از دخول اسلام تغییر کرد

يك نکته قابل توجه اینست كه فنون و صنایع چون زائیده شده احتیاجات و نتیجه قریچه های مخصوص و سلیقه های معینی است هم قابل تغییر و هم قابل زوال میباشد زیرا حوائج و مشاعر در معرض زوال و تبدیل است ، پس زوال یا تغییر فنون بهیچوجه دلیل انحطاط تمدن نیست . سیر تکامل و تمدن در هیچيك از ادوار خود بعظمت و رفعت کنونی نرسیده است معذالك در هیچ عصری فنون و صنایع با بقا و کنونی و تعمیم امروزی نبوده است كه بهیچوجه مشخص روحیات یا حاکی از اخلاق ملل نبوده باشد زیرا عفاابد دینی ، حوائج زندگانی ، ادراكات و قرائنی كه سرچشمه تراوش صنایع نفیسه است و سابقاً فنون و صنایع را سرلوحه مدنیت ملل دنیا

قرار میداد بکافی تغییر یافته و تمدن را نیز از آغوش معابد و قصور اشراف بیرون کشیده است . صنایع دیگر امروز جزو تجملات و لوازم ثانوی تمدن شده است که به قیده مردم نباید وقت و ثروت زیاد بمصرف آن رسانید .

طبیعی است وقتی که فنون و صنایع جزء حوائج و ضروریات ملل نباشد و در عداد تفنن و تجمل در آید بطور حتم تقلید و تصنع در آن راه یافته و تمام ملل از یکدیگر تقلید مینمایند . باین ترتیب معماری ، قلم زنی ، نقاشی و سایر فروع صنایع نفیسه عمومی شده و فنون ملی که مخصوص یک قومی باشد از بین می رود .

صحیح است اقتباس کردن هر یک از فروع فنی تمایلات و احتیاجات اقتباس کننده را نشان میدهد ولی نمیشود آن را حاکی از طرز افکار و احساسات آنها تصور نمود : مثلاً اگر ایران طرز ساختمان های اروپا را تقلید نماید تا یک درجه این تقلید احساسات او را نشان میدهد ولی بهیچوجه حاکی از روح اجتماعی و کهنه افکار قومی آنها نمیشود .

انسان وقتی تابلوهای قرون متوسط را از پیش نظر میگذراند شمایل حضرت مسیح و حواریون ، تصویر بهشت و جهنم و سایر چیزهائی مشاهده میکند که در آن عصر احساس حیات

اجزای آن عصر و بالطبع محور امور معاشی آنها محسوب
 میشده است . امروز هم بر دیوار سالن ها عین آن پرده ها
 دیده میشود در صورتیکه آن عقاید و افکاری که مبدأ تراوش
 این قسم نقاشیها بود امروز بکلی نیست و نابود شده است ،
 این پرده ها جز اینکه یادگار قرون در گذشته است برای
 مردم امروزی فائده ای ندارد

صنعت حقیقی تراوش فکر و احساسات صنعتگر و حاکم
 از اوضاع طبیعی و محیط زندگانی اوست که هرچه می بیند
 و هرچه حس میکند در طی مصنوعات خویش بجامعه تقدیم
 مینماید . صنعتگر باید مقلد طبیعت باشد و اگر کسی توانست
 از آثار صنعتی دیگران تقلید نماید و تراوشات فکری دیگران
 را نسایش بدهد او صنعت گر نیست بلکه يك مقلد ماهری
 خواهد بود

امروز پرده های رامپوان جزو آثار فنی این عصر خوانند که
 محیط زندگانی ، اسلوب تمدن ، طرز معماری و اصول
 معیشت امروزه ما را نایش بدهد ، همچنانیکه کاپسها های گوتی
 حاکی از يك زمان مخصوص و یکمصر معینی میباشد

پس قریحه فنی هم مانند سایر عناصر تمدن میتواند حاکی
 از افکار و اخلاقی و احساسات ملی بوده باشد ولی نمیشود آن

را به تنهایی مقیاس افکار و مدنیت تمام ملل قرار داد

هر ملتی می تواند عناصر تمدن سایر ملل را بجامعه خود
منتقل سازد و آثار مدنیت دیگران را سر مشق تقلید
و اقتباس خود قرار دهد ولی وقتی ملت مزبوره می توانست
در اقتباس اصول تمدن دیگران مقدرت فنی نشان بدهد که در
آن عنصر مقتبس دارای یک قریحه مخصوصی بوده باشد ، چه
در این صورت اثر قریحه و احساسات خود را نیز بدان
ضمیمه نموده و تغییراتی موافق روح اخلاقی خویش بدان میدهد :
روم که طرز معماری را از یونان تقلید نمود چون قریحه
مخصوصی در فن معماری نداشت ، در طی چند قرن بهیچ
وجه تغییراتی در اسلوب عمارت آنها روی نداد -

با وجود همه اینها باز محیط اجتماعی و اخلاقی در طی
چند قرن اثرات خود را در فنون ظاهر میسازد ، اگر چه ملت
مزبوره مانند روم عاری از قریحه فنی بوده باشد : معابد با
عظمت ، طاق های نصرت ، نقوش برجسته و کلیه ساختمانهای
روم قدیم بدست معماران یونانی و یا شاگردان آنها بر پا
شده ولی مع ذلک وسعت فضا ، حشمت و ابهت این بنا و
تزیینات آن بهیچ وجه آئن زیارا بخاطر انسان نمی آورد

و نمیتوان آنها را نمونهٔ ابنیه ظرافت نمای یونان قرار داد ،
 ابنیهٔ روم یادگار عظمت و جلال است و روح يك ملت
 جنگجوی فاتح از میان آن ظاهر و هویدا است - مبنی بر
 این نظریه است که میگوئیم يك ملتی در اصول تمدن خود هر
 قدر هم که مقلد بوده باشد باز روحیات و جنبهٔ عقلانی وی
 از خلال تقلید و اقتباس نمایان میگردد .

زیرا در وجود صنعتگر حقیقی - خواه معمار باشد یا نقاش
 شاعر باشد یا ادیب - يك قوهٔ حیرت انگیزی کامن است که
 بواسطهٔ آن ، خصائص طبیعی و اجتماعی عصر خود را نمایش
 میدهد . صنعت گر بطور کلی شدید التأثير ، سریع الانفعال ،
 تابع ادراکات فطری و احساسات سوق الطبیعه و کمتر در تفکرات
 خود عمیق و فاسفی هستند . در حقیقت این طبقه همیشه آئینهٔ
 اجتماعات عصر خود و تمدن ملت خویش میباشد و قریحهٔ
 آنها در نشان دادن حقایق اجتماعی يك ملتی کمتر خطا میکند
 زیرا مانند طوطی محسوسات خود را ، بدون تغییر و تبدیل ،
 در طی آثار قریحهٔ خود بقرون آئینه تحویل میدهند

صنعتگر برای بیان کردن ادب ، تمدن ، احساسات ، ادراکات
 و خصائص اجتماعی يك ملتی خیلی قادر و توانا است . زیرا عقاید
 و افکار او محدود و دائرهٔ تعمقات و تفکرات او خیلی تنگ و کوچک

و متأثر نمیشود مگر از محسوسات و مشهوداتی که از هر سو و برا احاطه نموده است . در حقیقت جولانگاه فکر این طایفه همان عادات ، اداب ، عقاید و ادراکاتی است که با تکرار وراثت در نفوس يك جامعه راسخ شده و هویت اخلاقی و عقلی آنها را تشکیل میدهد ، بعبارت اخری محیط عواید و افکار ملی يك سر چشمه ایست که آثار فنی صنعتگران از آن تراوش میکنند .

اگر آثار فنی ملل گذشته در دست ما نبود ابداً نمیتوانستیم گذشته بشر را از روی افسانه های بی اساس و ملهقات تاریخی معین بنائیم ، همچنانکه نتوانستیم حقیقت (اتلا تبد) را که در طی گفته های افلاطون اسمی از آن برده شده است ، بدست بیاوریم .

خلاصه آنکه آثار فنی بهتر از هر چیزی حوائج و مقتضیات زمان خود را نمایش میدهد ، مختصراً ابنیه و عمارات ، زیرا اخباری که از آنها استنباط میشود ، برخلاف کتب ، از شائبه کذب مبرا است و کمتر از دیانت و لغت تضمین در آن راه یافته است . فن معماری بناکننده خانه بشر و خانه خدایان اوست و در آن خانه ها است (معابد و خانواده ها) که نخستین شالوده تاریخ بشریت گذاشته شده است .

پس کلیه اجزاء و عناصر مدنیت ، میتواند حاکی از روح

ملل و مبین حالات اجتماعی و اخلاقی آنها باشد و پاره ای از این عناصر یک در ملل مختلفه تغییر یافته و با در يك ملت ، بر حسب ادوار مختلفه تغییر پذیر میشود بهتر از سایر عناصر آمدن هویت يك ملتی را میتواند معرفی کند .

از آنجائیکه عناصر مدنیت در ملل مختلفه و در ملت واحد از نقطه نظر ادوار مختلفه مختلف میباشد ، نمیتوان هیچیک از آنها را بطور دائمی میزان تمدن و مقیاس درجه تعالی و ترقی امم دنیا قرار داد

و همچنین نمیتوانیم معین کنیم که کدام يك از عناصر آمدن مهمتر از دیگری میباشد و با ترجیح دارد زیرا درجه اهمیت اجزاء آمدن در هر عصری متفاوت میباشد ، مگر اینکه بخواهیم از نقطه نظر فوائد اجتماعی در وجه رجحان عناصر مدنیت قضاوت کنیم

در این صورت البته مهمترین اجزاء آمدن ، فنون نظامی و قوای حریبه خواهد بود زیرا با این وسیله است که يك ملتی میتواند سایرین را در تحت اطاعت در آورده و قوای آنها را مصروف منافع خویش نماید

بنا بر این مقدمه و از این لحاظ ، باید یونان پر از فلسفه و ادب را پست تر از ملت جنگجوی روم دانسته و حکما و

دانشمندان مصر را پست تر از ایرانیان ندیم وحشی قرار داده
و هندیان را پست تر از ملت وحشی مغول بگوئیم
اما تاریخ بخت جزئیات اصول تمدن پرداخته و بزرگترین
دلیل اعتلاء يك قومی را همانا تفوق نظامی میداند ، اگر چه
تفوق نظامی مستلزم بر تری در سایر اجزاء تمدن نیست ولی
مع ذلك باید با کمال تأسف اعتراف کرد که بدون تفوق نظامی
سایر عناصر تمدن رونقی نداشته بلکه غالباً نمیتواند از تهاجم
ملل مزوحشه محفوظ بماند

هیچ دواتی بحضض ذات و اصارت نیفتاد مگر در زمانی
که باوج ترقی و بزرگواری رسیده بودند و مللی وارث تمدن
آنها شدند که در فکر و عقل پست تر بوده ولی در عوض
بقوت اخلاق و مناعت حرانی تجهیز شده بودند - و این
دو قوه ایست که ملل بوسیله آن بدنیا معرفی شد و
همان دو قوه ایست که در اغوش تمدن و خوشی معدوم و
خفه می شوند

بنا بر این با کمال تأسف و حزن باید اعتراف کنیم
که همان عناصری که در نظر فلاسفه مورد نکوهش
و ملامت است و فلسفه آن را تحقیر می نماید از نقطه
نظر علم اجتماعی مهمترین اجزاء تمدن بشمار میرود . و اگر

آئینه دنیا نظر گذشته باشد یعنی دنیای آینده در تحت هدایت و احکام همان قوانینی که تاریخ گذشته بشریت را تشکیل میدهد ، اداره شود باید بگویند : حیثیت و شئون اجتماعی يك ملتى وقتى خطر ناك ميشود و اضحلال آن را نهدید مینماید که سیر تکامل عقل وی باقصی درجه رسیده و تربیت فکری او بسرحد کمال برسد

ملل دنیا وقتى ميميرند که ضعف و سستی در اخلاق آنها رخنه نموده و افکار فلسفى پایه اخلاق مل را مست و موهون نماید زیرا اخلاق روح ملت ، جهت جامعه اقوام دنیا است و چیزیکه نفوس يك ملتى را مانند زنجير ييكدیگر مربوط نموده ، قومیت آنها را حفظ مینماید همان اخلاق ملی و عوايد اجتماعى است - و هر قدر نمو عقلی دائره تمدن ملل را بیشتر توسعه دهد ، ضعف و سستی در اخلاق بیشتر راه یافته و وحدت قومى آنها بیشتر متزلزل می شود .



فصل دوم

نظامات ، دیانات و السنه

چگونه تغییر میکنند

نه ملل راقیه و نه ملل متوحشه نمیتوانند
 دفعتاً بجای سیر تمدن خود را تغییر دهند -
 مللی که دیانت و صنایع و زبان خود را تغییر داده اند -
 ژاپن - این گونه تغییرات صوری است - تغییرات
 کلی در مذهب بودا و اسلام و مسیحی بر حسب
 ملل مختلفه که بدانها اطاعت کرده اند - نظامات
 و السنه در هر ملتی يك نحو تغییراتی دارد -
 الف - ازیک در السنه مختلفه يك معنی مخصوصی را
 افاده میکنند در حقیقت احساسات و معانی آنها -
 تفاوت دارد - از اینرو نمیشود بعضی از لغات را
 بزبان دیگر ترجمه نمود - علت اینکه تمدن بعضی
 از ملل در کتب تاریخ مظهر تغییرات عظیمه هستند
 تمدنها تاچه درجه بر یکدیگر تأثیر دارند

این نکته را سابقاً تذکر دادیم که ملل راقبه نمیتوانند تمدن و تدریج سیر تکامل خود را به مللی که از حیث نژاد و اصول ترقی از آنها پست ترند تحمیل نمایند .

و ثابت کردیم که موثر ترین اصولی که اروپائیا برای تولید انقلاب فکری و اجتماعی در متمدنات خود و میان ملل وحشیه بکار برده اند مانند مدارس ، قوانین مدنی ، تبلیغات دینی و غیره عقیم مانده و برای تغییر زمینه اخلاق آنها غیر کافی بوده است .

و بقدر کمایات این مسئله را توضیح دادیم که مظاهر تمدن هر ملتی و اجزاء مدنیت هر قومی متناسب با ساختمان فکری آن ملت خواهد بود و ساختمان فکری هر ملتی در آغوش قرون متوالیه و تأثیرات قاطعه وراثت راسخ و پایدار شده و بهمین دلیل تمدن مال تغییر نمیکند مگر اینکه ساختمان فکری آنها تغییر پذیر شود و برای تغییر روح يك ملت فقط گذشتن قرون متوالیه موثر است ، نه فاتحین و درامی بزرگ و برای رسیدن يك ملتی باوج سیر تکامل لازم است مثل آن وحشیهای که اساس تمدن روم را برهم زدند ، مراحل مدنیت را یکی بعد از دیگری بطور تدریج طی نمایند و کسانی که میخواهند از سیر تکاملی دنیا

که کند و تدریجی است صرف نظر نموده فقط بقوّه تعلیم يك ملت را بقبول يك مدنیت خدلی مرتقی مجبور کنند باطبیعه آداب ، عوائد ، روحیات ، شئون عقلی و بالاخره ساختمان فکری آنها را مضطرب و درهم نموده و آنها را بدرجۀ نازلتر از حالت سابقه مهتراند .

عین این نظریه را که در موضوع ملل منحنیه بیان کردیم در ملل راقیه نیز صادق است ، یعنی هیچ ملت متمدنی هم نمیتواند بطور ناگهانی و دفعهٔ واحده تمدن خود را از دست داده و بدون اینکه ادوار بطلی تحول و انتقال را طی کند يك مدنیت پست تری را اتخاذ نماید .

خیلی دیده شده است دیانت يك ملتی تغییر میکند ، بازبان جدیدی در میان يك جامعه متداول میشود ، باملتی صنایع و فنون سابقه خود را ترك گفته و طرز تازه ای را قبول میکند . این ظاهر قضیه است ولی اگر عمیقانه این انقلابات را در تحت مطالعه در آوریم خواهیم دید که در حقیقت چیزی تغییر نکرده است یعنی ملت مزبور آنقدر آن دیانت با آن نظامات بسا آن صنایع را زیور و نموده و آنقدر تصرفات در آنها وارد ساخته است ، تا بالاخره آنها را ساختمان فکری و شئون روحی

خود نزدیک نموده و تمام آن چیزهای تازه را بصفتی روحیات و عقلانیات خود رنگ آمیزی نموده است .

در صحائف تاریخ غالباً خلاف این نظریه دیده میشود :
چقدر در تاریخ خوانده‌ایم که فلان ملت بکرتبه دیانات خود را
تغییر داد ، یا اینکه قوانین و نظامات مقرر خود را پاره کرده
و دور انداخته و نظامات جدیدی اتخاذ کرد ، یا اینکه قنوت
مخصوصه بخود را از دست داده و صنایع دیگران را اقتباس
نمود . . . الخ . و مبنی بر همین قضایای تاریخی است که مردم تصور
میکنند برای برهم زدن اساس يك اجتماع و ایجاد اینگونه انقلاب
و تبدلات و تغییر جریانهای اجتماعی يك جامعه ، ظهور یکی از
پهلوانان تاریخ ، مانند فتحین بزرگ یا پیغمبران اولوالعزم کافی
است . در صورتیکه اینطور نیست و بوسیله همان صحائف تاریخ
میتوان ثابت کرد که این تغییراتی که بطور ناگهانی در میان يك
ملت دیده میشود در حقیقت تغییر اسماء و اصطلاحات است و
در ماوراء این ظواهر تغییر یافته هویت اجتماعی آن ملت بما
همان خصایص و مزایای سابقه بدون تغییر و بحال سابق خود
باقی مانده است .

برای توضیح این مدعا و برای اینکه ثابت کنیم تغییر و

تبدیلی اگر در اجزاء مدنیت يك ملت روی دهد همیشه تابع ناموس
تکامل است، یعنی با قدمهای تدریجی و بطئی انجام میگیرد، لازم است
عناصر هر تمدنی را در مثل مختلفه مطالعه کنیم

ما این کار پر زحمت را سابقاً متحمل شده و نتیجه مطالعات
مبسوطه خویش را در سایر نوشتجات خود نگاشته و چون ممکن
نیست همه آنها را اینجا نقل کنیم، در این کتاب فقط به ذکر
فنون (به تنهایی) اکتفا میکنیم

برای تغییراتی که در صنایع و فنون روی میدهد يك فصل
جداگانه نوشته میشود و در این فصل میخواهیم در سایر عناصر
مدنیت مطالعات مختصری نموده و این نکته را ذکر کنیم که
نظریه ما راجع باصول تطور و تبدل اختصاصی بصنایع و فنون
ندارد، بلکه شامل قوانین و ظلمات و افکار اجتماعی يك مات
هم میشود. یعنی همچنانیکه صنایع و فنون يك ملت نتیجه مستقیم
قریحه عمومی آن ملت و تراوش ساختمان فکری آنهاست و بدون
اینکه ساختمان فکری آنها تغییر کند، ممکن نیست تغییرات اساسی
بر صنایع مزبور طاری شود، همچنین مابین سایر عناصر تمدن و
شئون عقلی (ساختمان فکری) جامعه بطور قطع تناسبی موجود
است و بدون اینکه تغییری در ساختمان فکری ملت روی دهد

ممکن نیست عقاید و افکار و قوانین اجتماعی آن ملت تغییر کند (۱)

شاید مردم تصور کنند اگر نظریه ما در همه موارد صحیح باشد در موضوع دیانت بخصوصه بخطا رفته است زیرا در تاریخ دیانتها این قبیل حوادث زیاد است که يك ملتی بکلی دیانت خود را تغییر داده است ، در صورتیکه دلایل ما در تأیید این نظریه بیشتر از تاریخ دیانتها استخراج میشود و این تاریخ

(۱) دیگر در اینجا اسمی از ژاپن نمی‌بریم زیرا سابقاً اشاره بدان نموده‌ایم و علاوه بر این نمی‌توانیم بطور اختصار وارد يك مبحثی شویم که مبدأ اشتباه سیاست بزرگ و بعضی از فلاسفه کونه فکر گردیده و حتی امروز هم مظفریت جنگی را دلیل بر ارتقاء مدنیت يك ملتی میدانند ، در صورتیکه ممکن است متوحشین افریقا را فنون نظامی و نکات دقیقه استراتژی و سایر مسائل راجع به تیرخانه بیاموزیم و در ردیف قشون طراز اول دنیا محسوب شوند ولی به هیچوجه ساختمان فکری و شئون عقلی آنها را نمیتوانیم تغییر دهیم . این پرده زیبایی که تمدن اروپائی حقیقت ژاپونی را در زیر خود مستور ساخته است عملاً قریب دست انقلابات آتیه پاره خواهد کرد (مصنف)

دیانات است که بنامیگوید : ممکن نیست يك جامعه ای یکی از عناصر مدنیت خود را بکلی تغییر دهد ، همچنانی که هیچ فردی نمی تواند رنسك بشره و طول قامت خود را مثلاً تغییر دهد .

صحيح است ، دیانت های بزرگی مانند اسلام و نصرانیت و کیش بودا در تاریخ خوانده می شود که اصول عقاید يك ملتی را از هم پاشیده و تعالیم جدید آنها بر نفوس يك جامعه حکومت کرده است ولی مطالعات عمیق به ما برهن میکند که ملت مزبور دیانت خود را عوض نکرده است ، بلکه اسم دیانت و اصطلاحات دینی خود را تغییر داده است . تغییر متوجه عقاید قدیمه و راسخه ملت نشده است ، بلکه این دیانت جدید است که تغییر شکل داده و رنسك عقاید قدیمه آن ملت را قبول نموده است و از همین جهت توانسته است در میان يك جامعه کاملاً رسوخ کند .

هر ملتی دارای يك ساختمان فکری مخصوصی است و بالطبع هر دیانتی را قبول نکند آن را مطابق ساختمان فکری خود و مطابق عادات و تصورات اجتماعی خود تغییر میدهد و این تغییراتی که ملل دنیا در دیانت های جدید خود وارد میسازند ، احیاناً بدرجای اساسی و قابل توجه است که از دیانت مزبوره جز يك اسم خشك و خالی و بعضی تشریفات

ظاهری چیزی باقی نماند . بهترین نمونه این تغییر و تحول
دیانت بودائی است در چین

دیانت بودا ، بعد از رفتن به چین بدرجهای آثار و خصائص
خود را از دست داده است که غالباً آن را يك دیانت جداگانه
تصور کرده اند و پس از مدت ها توانستند بفهمند که دیانت
موجوده در چین همان دیانت بودائی است که روحیات و
معتقدات سابقه چین آن را این طور تغییر داده است

بودائی چین همان بودائی هند نیست ، همانگونه بودائی
موجوده در هند غیر از بودائی نیپال است و بودائی نیپال
غیر از بودائی براندیب . دیانت بودا در هند يك شبهه ایست
از دیانت برهمنی که قاریخ آن قدیمتر از دیانت بوداست
و تفاوت بین آنها خیلی مختصر است ، اما در چین یکی از
دیانت های بزرگ عمومی و مستقل بشمار میرود .

دیانت برهما هم نظیر دیانت بودا ، مطابق اختلاف ذوق و
مشرک قبایل و طوایف هندوستان ، دستخوش اختلاف و بمذاهب
متمم شده منشعب شده است ، تمام آن حکمانیکه مطابق دیانت
برهما هستند [ویشنو] و [شیوا] را که دو معبود بزرگ
هستند سفارش نموده و کذاب آسمانی همه آنها [وید] است ،
هم فلك از آن دو خدا و از این کتاب مقدس جزای

باقی نمانده : بشماره طوائف مختلفه که تابع دیانات برهما هستند ،
 دیانات مزبور بمذاهب متعدده و عقاید گوناگون منقسم شده
 است . توحید ، شرك و تعدد الهه ، پرستش حیوانات و
 جادات ، عبادت شیاطین و نیاکان و غیره و غیره ، در تحت
 اسم دیانات برهما ، میان مذاهب مختلفه هند موجود است . در
 صورتی که اگر بمندرجات کتاب [ویدا] رجوع کنیم کمتر
 بخدایان متعدد و عقاید عجیب و غریبی که تا نواحی دوردست
 هند ریشه دوانیده است مصادف میشویم . اسم این کتاب
 آسمانی نزد جمیع هندوها مقدس و محترم است و ما از الهیم
 آن هیچ چه در فکر ، متفکرات هم در آثار ، نیست
 دیانات اسلام که يك از حیل ، سبیل ، راه
 میدهد نیز دچار همین اختلاف و تسنن گردیده است : دیانات
 اسلام در ایران ، هندستان و هندوستان حیل از هم دیگر
 متفاوت و متمایز است . در هند چون عقاید سابقه اهالی به
 تعدد الهه بوده و اصول شرك کاملاً با معتقدات قدیمه آنها
 آمیخته بوده است ، بزودی توانستند بزرگترین دیاناتهای توحیدی
 را بشرك و اوهم سخیته خود آورده بکنند . قریب پنجاه
 ملیون خندی موجود است که محمد (ص) و سایر اولیاء را
 در عداد خدایان در آورده و باطریق معبود های سابقه خود

افاده کرده اند . با وجود آنکه يك سبب عمده انتشار دیانت اسلام ، اصول مساواتی است که در دیانت مزبوره موجود است مع ذلك میان مسلمانان هند نتوانسته است ایجاد مساوات کند . در بعضی از بلاد دکن و قبائل (دراکن) دیانت اسلام بطوری تبیغ شکل داده است که تقریباً ممکن نیست آنرا از دیانت برهمنی تمیز داد . مکر باسم محمد و مسجد جامع

لازم نیست به هندوستان برویم تا بفهمیم اسلام در انتقال از يك ملتی بملت دیگر چگونه تغییر یافته است ، يك نظری بمسلمانین الجزایر برای اثبات این مدعا کافی است

ساکنین این مملکت عبارتند از برابریهای بومی و عرب و هردو عنصر مسلمانند ولی عقاید اسلامی آنها خیلی از هم متفاوت است : بربرها تا هنوز هم بتعدد زوجات که از مصرحات قرآن است عقیده ندارند و دیانت اسلام را بلوث شرك و بت پرستی آلوده کرده اند

در اروپا نیز دیانت محکوم همین تبدلات و تغییرات شده است اگر چه کتاب آسمانی و تعالیم دینی آنها یکی است ولی در تفکر و تأویل معانی آن و محل بمقتضای تعالیم مزبوره اختلاف دارند . در میان آنها بیکه باسم عیسوی معرفی شده اند ، بت پرست هم وجود دارد ، مانند اهالی بریطانی سفلی و مثل اسپانیولها که مخلوقات

را هم سنجایش میکنند و مانند ایتالیائی ها که در قراء و دهات حضرت مزیم را میپرستند .

اگر در مطالعات خود عمیق شویم می بینیم موخه مذهب پروتستان ، همان اختلاف و تباینی است که در حالت روحیه و اخلاق اجتماعی ملل جنوبی و شمالی اروپا موجود است زیرا شمالی ها بطور عموم ، برخلاف اقوام جنوبی ، با-تقلال و آزادی فکر و فلسفه موصوف اند

اگر بخواهیم نظریات خود را در این موضوع کمالاً تشریح نمایم خیل از اسلوب کتاب پرت خواهیم شد و در اینجا بدو مرتبه مختصر قناعت نموده و مطالعات خود را بطور اختصار متوجه افت و نظامات اجتماعی مینماییم

نظامات اجتماعی بشر نیز ، مانند دیانت آنها ، در حالت انتقال ، مطابق سلیقه و ادراکات ملل ، دستخوش تغییر و تبدیل میشود برای اثبات این مدعا ، چندان پنج و خم و مطالعات دور و دراز لازم نیست ، فقط کافی است خواننده عطف توجهی بملل مختلفه دنیا بنماید و نظامات اجتماعی که عادتاً بیک اسم نامیده میشود در ملل مذکوره بنگاه کند و تفاوت فاحشی که در میان

آنها بر جود است اعتراف کند - این موضوع بخصوصه را ،
 بطور اقی ، در يك فصل جداگانه ، در قسمت مالك آمريك بيان
 خواهيم كرد

نظامات اجتماعی هر ملتی زائیده شده احتیاجات همان ملت
 است و ابدآ اراده يك طبقه یا يك دوره در ایجاد یا تغییر آن
 موثر نیست .

هر ملتی دارای گذشته های مخصوص و احتیاجات مخصوص
 است و ادوار معینی را طی کرده است که از مجموع آن سوابق
 و حوادث تاریخی و احتیاجات ، يك سنخ افکار و سلیقه و
 روحیاتی برای آنها تهیه شده است که مراث آنها محسوب
 میشود و بخود آنها اختصاص دارد .

چون قوانین و تشکیلات اجتماعی هر ملتی تراوش فکر و
 احساس آن ملت و زائیده روحیات موروثه آنهاست و آن نظامات را
 بر طبق حوائجی که خود آنها حس کرده اند ایجاد نموده اند پس
 با طبیعه سیستم زندگانی اجتماعی هر ملتی مخصوص بخود آنهاست
 و نمیشود آنها را به ملت دیگری که از حیث حالات روحیه و
 ساختن فکری با ملت مزبوره منافی است ، انتقال داد .

درم حکومت و طرز تشکیلات دولتی ، در تغییر و تطور
 ملل ابدآ موثر نیست . هر ملتی میخواهد همین قوانین و نظامات

دنیا را برای خود اختیار کرده و اجرا نماید ولی نمیتواند زیرا
تخصیصات او مطابق ساختن فکری و روحیات قنومی و سلبه
موروثه اوست و اگر هم فرض کنیم بر حسب اتفاق و ندرت
قوانین و نظامات اجتماعی ملت دیگری را تقلید کرد ، بحفظ آن
و ابقاء آن قادر نخواهد بود ؛ انقلابات و تبدیلات متوالیه ای که
در مدت يك قرن بر طرز حیات اجتماعی ما (مراد ملت فرانسه
است) داده میشود برای اذعان سیاستمداران ما باین حقیقت
مسلم کافی است .

من گمان میکنم کمتر کسی باشد که تصور کند يك شخص ،
هر قدر مقتدر و توانا باشد ، بتواند منشأ تغییرات بزرگی در
اجتماع بشود ، مگر بعضی از اشخاص سطحی که تصور میکنند تغییرات
بزرگ اجتماعی بوسیله اوامر مقامات عالیه سهل و آسان است . نظامات
و قوانین موضوعه هیچ قدر و قیمتی ندارند مگر از این نقطه نظر که دلیل
بر انقلاب فکر و تغییر اخلاق اجتماعی باشد ، یعنی تغییر رژیم یا
ایجاد نظامات جدید به تابع انقلاب فکری و نتیجه تغییر روحیات
عمومی است ، نه مقدمه آن . نظامات و قوانین موضوعه نمیتوانند
اخلاق را تغییر دهند و نمیتوانند ایجاد عقیده و ایمان کنند
همچنانکه نمیتوانند عقیده و ایمان را مست نایند ، یعنی نمیتوانند
يك ملت را تکلی و استقلال کرده و بانها باد بدهند که چگونه

در خود حکومت کنند ، همچنانکه نمی تواند حس آزادی و استقلال طلبی را از يك ملتی سلب نموده و آنها را طوری کند که غل و زنجیر برای گردن خود تقاضا کنند .

• • •

همچنانکه گفتار خود را در موضوع نظامات مختصر کردیم ، در موضوع السنه باین اشاره قناعت میکنیم که زبان هم در انتقال از ملتی بملت دیگر محکوم تغییر و تبدیل است ، اگر چه بوسیله نوشتن آنها ضبط کنند : گملاوا بعد از دو قرن از فتح روم زبان لاتین را اتخاذ کردند ولی بزودی مطابق احتیاجات و روحیات خود تغییراتی در آن وارد ساختند که پس از چندی زبان فرانسه حالبه ایجاد شد .

ملل مختلفه نمیتوانند در طول يك مدت مدیدی دارای يك زبان باشند . گاهی ممکن است بواسطه تسخیر یا روابط لازمه تجارتی ، يك ملتی بنحوی زبان اصلی خود تکلم کند ولی پس از چند قرن زبان مزبور بکلی مخالف ریشه اصلی خود خواهد شد و هر قدر روحیات دو ملت مزبور بیشتر متباین باشد این اختلاف و تفاوت لسانی فاحش تر میشود .

یکی از مطالب مهم اینست که ملل مختلفه به لغت های مختلفه

تکلم میکنند . یعنی هر قدر میان دو ملت اختلاف نژادی و روحی باشد ، بهمان نسبت تقریباً اختلاف لسانی خواهند داشت . مثلاً هندوستان محیط زندگانی اقوام مختلفه بسیاری است و از اینرو تمجیب نداریم از اینکه علما میگویند : قریب دویست و چهل زبان مختلف در این سرزمین موجود است و تفاوت بعضی از آنها بیشتر از تفاوتی است که میان زبان کرک و زبان فرانسه موجود است . مهم ترین السنه موجوده هند زبان اردو است که تازه ترین السنه هند و مبدأ پیدایش آن از سیصد سال تجاوز نمیکند ، این زبان مخلوط است از معروفترین السنه هند و از فارسی و عربی ، یعنی زبانی که فاتحین هندوستان بدان تکلم میکردند . غالب و مغلوب در مدت کمی زبانهای اصلی خود را فراموش کرده و زبان جدیدی را که نتیجه اختلاط و امتزاج آنها بود اتخاذ کردند . برای تمهید این موضوع بذکر يك نکته اساسی اکتفا میکنیم :

وقتیکه ساختمان فکری و جنبه روحی دو ملت از یکدیگر خیل متفاوت می شود . معانی و مفاهیم الفاظ مترادف آنها نیز مختلف میشود و حقیقت مفهوم و معنای دو لفظ مترادف در ادراکات و تصورات آن دو ملت متغایر میگردد . این نکته حتی در نکلمات و استعمالات يك ملت بر حسب نژادی قرون هم صادق است . يك

کامه‌ای که در چند قرن قبل ، در ملت فرانسه مثلاً بك معنی مخصوصی داشته است ، امروز در همان ملت عین آن مفهوم با تمام خصوصیات سابقه آن ، مستفاد نمی‌شود . معنی قدیمی در ذهن مردمان آن عصر موجود بوده ولی چون رفته رفته زندگانی تغییر کرده ، افکار و اخلاق نیز تغییر نموده ، طبعاً مدلول و مفاهیم الفاظ نیز تغییر مینماید و ایجاد الفاظ جدیدی برای معانی و مفاهیمی که خورده خورده و بطور تدریج و نا محسوس از مبدأ خود دور شده و کیفیات مختصر مختصر بدان اضافه شده است ، چون لزومی ندارد ممکن نیست لذا همان الفاظ ، در مفاهیم جدید که چندان امتیازی بسا مفهوم قدیم ندارند استعمال و پس از چند قرن که چند مرتبه این تغییرات مختصر صورت گرفت مشاهده می‌کنیم بك لفظ در مفهومی بکلی مغایر مفهوم اولی خود استعمال شده و وجه تناسب آن نیز از خاطر ها فراموش می‌شود .

وفق احوال ملل قدیمه که تمدن آنها چندان مشابه تمدن ما نبوده است مراجعه میکنیم ، احساس میکنیم که ترجمه زبان آنها به هیچوجه حقایق موجوده آنوقت را در ذهن ما تصویر نمیکند . این نکته در هندوستان کاملاً ظاهر و مدلل میشود زیرا بواسطه اختلاف و تبدلاتی که در افکار آنها موجودات بك حالت مستقری در کلمات آنها پیدا نشده و متغیری میباشد

طرز ادراکات و تصورات ما و آنها موجود نیست ، مبنی بر همین
نظریه است که ماسی یک عده زیادی در ترجمه کتاب (ویدا)
بدر رفته است (۱)

خیلی صحت است بکنه افکار کسانی فرو رویم که با ما
زندگانی میکنند ولی در عمر و در جنسیت و اصول تربیت با
ما متباین هستند و روح آنها با روح ما متفاوت است . البته
در این صورت دست یافتن با ادراکات یک عصر دور دستی
که همه چیز آنها با ما تفاوت داشته است دشوار تر خواهد بود
گمان میکنم همین مختصر برای اثبات این نکته که عناصر
مدنیت هر قومی در حال انتقال بقوم دیگر ، محکوم تغییر است

(۱) این یک نکته مهمی است که ماسی گردید آرا بطور مبسوط تر بیان
کرده و مقصود نویسنده فاضل را خوب بفهمانید و تیدانه موفق شده ام یا نه ؟ مقصود
نویسنده این است که لفظ میهمان که در فرانسه hôte و در عربی بان ضیف میگویند و بر
حسب ظاهر هر دو یک معنی دارند . معدلت مفهوم این دو لفظ بر طبق اخلاق و عادات
و روحیات دو ملت مختلف است یعنی فرانسوی از شنیدن کلمه hôte یک مفهوم
دیگری در ذهنش برانگیزد میشود که بعلی مغایر مفهومی است که از لفظ کلمه ضیف در مغز
یک نفر عرب تصویر میشود و همچنین کلمه ضیف از لحاظ یک نفر عربی که در زمان جاهلیت
در صحرای حجاز و یک عربی که در قرن چهارم هجری متولد شده و در بناد زندگی
میکرده است خیلی تفاوت دارد و از همین لحاظ است که میگویند شعر را نمیشود ترجمه
کرد با بلاغت و فصاحت قابل ترجمه بزبان دیگری نیست . برای اینکه معانی در هر ملتی کیفیات
خصوصه ای دارد که در لسان دیگر نیست و این (nuance) هائی که در معانی کلمات
موجود میشود غالباً قابل بیان یا نقل بملت دیگری نمیشود

کافی باشد و مبنی بر این نظریات بود که مامدعی شدیم : این
تغییرات عظیم ناگهانی که تاریخ بدان اشاره میکند و انسان
تصور میکند اساس اخلاق ، عادات ، حکومت یا دیانت یا
زبان يك ملتی تغییر کرده است ، عمیق نیست و فقط اسم و ظواهر
تغییر کرده است ، نه حقیقت و جواهر و تغییر حقیقی منوط به
تغییر روحیات و ملکات قومی و صفات راسخه است و تغییرات
منزور فقط بوسیله قرون متعدده و تأثیرات متوالیه ناموس وراثت
انجام پذیر میشود

در حقیقت تاریخ مدنیت بشر عبارت است از ادواریکه
آهسته آهسته و خورده خورده تجدید شده و تدریجاً از روی
حیات اجتماعی بشر رد شده است . و اینکه ما خیال میکنیم در
حیات اجتماعی يك ملتی تغییرات ناگهانی ظاهر میشود برای
اینستکه عوامل خفیه این تغییر و تبدیل را از نظر دور داشته
ایم و فقط ابتداء و انتها جامعه آنها را در نظر گرفته و آن
حلقه های کوچکی که میان این درحالت موجود است و مبدأ
و منتها را بیکدیگر مربوط کرده و سلسله زندگانی آنها را
تشکیل میدهد ، مشاهده نمیکنیم

هر قدر ساختمان فکری و درجه ادراکات يك ملتی کامل

و قادر باشد ، برای پرورش تمام عناصر تمدن قاصر است یعنی نمیتواند بایک زنی و قریحه متساوی ، در تمام اجزاء مدنیت ماهر و زیر دست باشد زیرا دست طبیعت در طی قرون متعدده دماغ آنها را برای افکار و سلیقه های مخصوص تربیت کرده و بالعظیمه نمیتوانند آنها و بدون طی قرون متعدده ، خصائص راسخه و ثابته خود را ترك نموده و مهربای جدیدی بپذیرند و آثاری از خود بیادگار بگذارند که بکسی مابین خدائش سابقه و فطریات ملی خود شان است . در موضوع فنون این مطلب را شرح خواهیم داد که با هوش ترین ملل دنیا ، مانند یونان ، که هندسه بنا را بایک قیافه مشوش و پریشانی از مصر و آشور نقل کردند پس از چند قرن ، آنها بایک تکامل تدریجی و بطبیعی توانست انرا بشکلی که تا امروز هم مورد تحسین و استعجاب دنیا است در آورد

هیچیک از ملل تاریخی ، باستثناء ملل خیل قدیمی ، مانند مصر و کاده ، مؤسس يك تمدن جداگانه نبوده اند . تمدن از ملتی بملت دیگر منتقل شده و هر قومی آثار مدنیت دیگری را سرمشق سیر تکامل خود قرار داده است ولی موافق ساختمان فکری خود انرا تغییر داده است و اگر غیر از این بود هر ملتی مجبور بود تاریخ خود را جداگانه شروع کند یعنی تمام ادوار

ابتدائی و سیر بطئی تکامل را طی نماید . تمدن هفت باهشت هزار ساله مصر و کلدانه و سر مشق اولی سایر ملل محسوب میشود : صنایع مستظرفه و معماری قشنگ یونان ، از سواحل نیل و دجله آمده است . طرز معماری روحی از معماری یونان اقتباس شده و ذوق و سلیقه شرقی اخیراً در آن تأثیراتی بخشیده و سبک معماری بیزانیه و گوتی و رومانی را ایجاد کرد . اگر چه مبدأ و سرچشمه همه این طرز های مختلف یکی است ولی ساختمان فکری و جنبه روحی هر ملتی تأثیرات خود را بخشیده و تغییراتی در آن وارد ساخته و بالتبع ، یک طرز مخصوصی بدینا نشان داده است

آنچه در موضوع فنون گفتیم در باره سایر عناصر تمدن نیز صادق است : ریشه السنه مختلفه ای که امروز در اروپا موجود است عبارت از لغتی است که در عصور خالیه ، ساکنین جلگه های وسیع آسیا بدان تکلم مینموده اند . علم حقوق ما از علم حقوق روم مشتق است . و مال آنها از دیگران . دیانت موسی مستقیماً از دیانت کلدانه اتخاذ شده و با عقاید اربین ها مخلوط گردیده و بالاخره دیانتی را تشکیل داد که امروز قریب دو هزار سال است اروپا بدان ایمان آورده است . و همچنین علوم و معارف ما ، که شاه می و شی ادوار سالفه پایه سکونیه رسیده است :

موسسین بزرگ علم هیئت مانند کوریک ، کپلر ، نیوتن
 شاگردان مدرسه بطلمیوس و اواز راه مدرسه اسکندریه شاگرد
 مصر و کلاه است — باین ترتیب تمدن از ملتی به ملتی منتقل میشود
 و تاریخ تمدن در حقیقت تاریخ همین تغییرات کند و در حقیقت است
 از آنچه گفتیم معلوم شد که همه اقوام متقدمه دنیا در همه
 عناصر تمدن ، بطور تساوی با هم و زبردست نیستند و هر ملتی در
 يك یا چند عنصر از عناصر تمدن برجسته میشوند و آن عناصر
 تمدنی که در يك ملت خیلی نشو و نما کرده و در حقیقت مند
 ترقی و تمدن آن ملت محسوب ، میشود مخصوص بخود آن
 ملت است و بدون تغییرات کلی قابل انتقال يك ملت دیگری
 نیست و ملت اینکه نمیتوانیم این تغییرات کلی را مشاهده کنیم
 دو چیز است : اول خبیث است که در مقابل معانی مختلفه که از يك
 ریشه هستند ولی بطور تدریج و نا محسوس از یکدیگر اختلاف
 پیدا میکنند و ظاهراً يك چیز بیشتر نیستند ولی در حقیقت دارای
 nuance ها و اختلافات دقیقی هستند که برای بیان آنها الفاظ
 کافی موجود نیست دوم جز تاریخ از اینکه تمام ادوار مختلفه و تمام
 تطورات دقیقی که ما بین اول و آخر يك تمدنی بطور حتم موجود است نشان
 بدهد و در فصل بعد تغییراتی که در حال انتقال بمهمترین عناصر
 تمدن یعنی فنون (صنایع مستظرفه) وارد میاید ذکر میکنیم

(فصل سوم)

فنون چگونه تغییر میکند

تطبیق نظریات گذشته بر تطور فنون ملل شرقی - مصر - افکار دینی آنها که مبدأ فنون آنها محسوب میشود - این فنون وقتی به یونان و ایران و اندوپی رفت چه حالی پیدا کرد - فن یونان در دوره اول دچار انحطاط بود - تکامل آن خیل بطنی شد - منتقل شدن فن یونان بایران و تبدلاتی که در آن رخ داد - همچنین تطورفنون آشوری ها و مصریها - تغییر فنون مربوط بروح جامعه است نه معتقدات دینی آن - تغییرات بزرگی که بر فنون عربی وارد آمد برحسب اختلاف روحی ملل اسلامی - عین این نظریه بر فنون هندی و تبدلات آن نیز صادق است - هندو یونان از يك سر چشمه آب خوردند ولی فنون آنها بکلی متباین یکدیگر است - تبدلات بزرگی که در فنون هندوستان برحسب اختلاف اقوام هندی روی داده با آنکه همه آنها يك دیانت داشته اند .

در فصل سابق بطور اختصار بیان کردیم که معتقدات و نظامات و زبان هر ملتی مربوط بسا-تمان فکری آن ملت است و لذا در حال انتقال تغییر میکند و ایاك عين آن نظریه را در موضوع فتور بسوطاثر ذکر خواهیم کرد زیرا بسط عقل در این موضوع مستلزم نگارش يك كتاب مفصلی است . چه آنكه مثلاً نظامات یا دیانات ملل ، همیشه در زیر پرده های شك و تردید مستور و دستخوش تأویل و تفسیر و بازیچه غرض خصوصی مورخین و رؤساء دینی و غیرها گردیده و کسی که بخواهد محققانه در این باب تتبع و استقصا کند ، باید باغوش امواج متلاطم حوادث مختلفه تاریخی ، که درازمنه مختلفه و امکانه مختلفه بوجود پذیرفته و در بطون کذب تاریخی بطور مشوهی مستور شده است ، بفتد و در اقامه برهان و انتقاد و استقصاء بجایای خیل دور تشبث کند . در صورتیکه بعد از این همه زحمات تازه يك دسته نتایج متفق علیه و مقطوعی از آنها در دست انسان نیست . برخلاف ، آثار فنی و عمارات مخروبه عهد قدیم ، بدون مدافعه و پرده پوشی ، روحیات و اخلاقیات يك ملتی را بسا نشان میدهد و صادق ترین کتابی است که طرز تمدن يك ملتی را بسا می آموزد .

یعنی بر همین نظریه است که در تألیفات خود راجع بتمدن

مشرق زمین (۱) بیشتر باین نکته اهمیت داده و عقاید خود را با آثار فنی مٹکی نموده و جداً از کتب ادبی آنها بهره‌بردار کرده‌ام زیرا غیر از پی گم کردن نتیجه دیگری ندارد. برخلاف آثار فنی که با کمال وضوح روحیات و طرز تمدن ملل از بین رفته را بسا میگوید و من خیل متأسفم از آن متخصصین تاریخ که فقط به خطوط و کتیبه های منقوشه بر عمارت قدیمه مراجعه میکنند

اکنون بر گردیم باصل موضوع و به پیشیم فنون هر ملتی چگونه مظاهر روح آفات و حاکی از ساختمان فکری آنهاست و در حالت انتقال چگونه تغییر میکند. نظر باینکه فنون اروپائی مستلزم بیانات مبسوط تری است بحث خود را در این موضوع مختصر با آثار فنی مشرق زمین انحصار میدهیم :-

نخست پیردازیم بفنون مصر و مشاهده کنیم چه تغییراتی بر آن طاری شد، و فنی که متوالیاً به ملت دیگر از نیکم ای ایتوبی، یونان و ایران منتقل گردید، در میان تمام مدنیت های با شکوهی که بر سطح کبکی ظاهر

(*) گویا مقصود کتاب (La Civilisation Arabe) است که دو

جلد آنرا که بزبان اردو ترجمه شده است بنده دیده و یک قسمت آن که بفارسی ترجمه شده بود دارای تحقیقات خوبی بود.

شده است ، مصر باثار فنی خود ممتاز و يك سبك مخصوصی به خود داشته ، بدرجه ای که سایر ملل نتوانسته اند بدون تغییرات مهمه فنون سواحل نیل را اقتباس کنند

فنون مصر و مخصوصاً ابنیه آنها تراوش يك منخ افکار و تخیلات مخصوصه ایست که تقریباً پنج هزار سال بر ملت مصر حکومت میکرد . مصر میخواست فنا و مرگ بشر را جبران کند و او را بابدیت نزدیک کند ، از اینرو اقامتگاه جاوید و مصون از دسترس حوادث برای او تهیه کند . هر چه غیر این مقصد بود درمصر بیگسوی انداخته میشد : زندگانی حقیر و پست بود ، ولی برای مرگ تشریفات باحشمتی ایجاد گردید . دخمه ها و سردابها ، برای محافظت مومیایا تهیه و دیوارهای آن پر از نقوش و خطوط هیروگلیفی شد و قریحه و هوش مصری بیشتر صرف مومیاهائی شد که در ظلمات متراکه مدفن خود ساکت و آرام ایستاده و بامال دوره زندگانی خود که بر در و دیوارهای این قصور تحت الارضی ثبت بود نگاه میکردند

ابنیه مصر قبل از همه چیز ، جایگاه حزن و دیبانت است و آنها را برای محافظت مومیایا و خداوندان ساخته اند . دخمه ها سردابها مسله ها (استوانه های مصر obélisque) و

اهرام برای این مقصود ایجاد شده و برای همین مقصود است که هیاكل ابوالمول بر تخت با عظمت خارا بلند شده است .
 همه چیز این ابنیه ضخیم و متین است زیرا آنها را برای بقاء ساخته بودند - اگر از تاریخ قدیم : ملت دیگری بدنبال معرفت نشده و فقط مصر و آثار فنی آن در دست رس ما بود ، بان هم بدون شبهه میتوانستیم بگوئیم : فنون هر ملتی صحیح ترین تاریخی است برای بیان روحیات و اخلاقیات ملی که آن را ایجاد کرده اند

این فنون بملل دیگری انتقال یافت . هم يك ملت منجمی مانند ایتوبی و هم دو ملت متمدن مانند فارس و كرك ، صنایع مصر را سرمشق خود قرار دادند . حال بملل مزبوره مراجعه کرده به بینیم باین فنون چه تغییراتی رخ داده است

۱ - در ایتوبی

بعد از آنی که تمدن و ترقی مصر در ایام سلطنت خانواده یست و چهارم يك درجه قابل توجهی رسید ، شروع بانحطاط نمود . اختلال و آشوب در جمیع انحاء کشور حکمفرما شد . اقوام سودانی این ضعف و مستی را مغتنم شمرده دست تعرض بکشور مزبور گشودند و بر يك قسمت آن استیلا یافته و بایجاد يك دواتی مبادرت کردند که پایتخت آن نخست شهر (نباته)

و پس از آن (مسوی) و تا چند قرن این ساطت مستعلا دوام داشت . پرتو مدنیت مصر بر ظلمات جهل آنها تابیدن گرفت و باقتباس تمدن مصر شروع کردند . آثار تقلید آنها از فنون مصری ، تا هنوز هم در دست رس ما باقی است ولی غالباً يك تقلید زشت مشوش است که حاکی از انحطاط قواء دماغی آنها است در حقیقت چند قرن تمدن مصر نتوانست افکار منحط آنها را بیکدرجه اعتلائی برساند . یعنی آنها را از انحطاط نوادی بیرون کشد و هیچیک از نواریخ قدیمه و جدیده نشان ندیهد که ملتی از رنگیان بیدکی از درجات مدنیت رسیده باشد . اگر اتفاقاً يك تمدن با رونقی بدست آنها افتاده است ، در اندک مدتی عوامل زوال و انحطاط بر او مستولی شده و بکلی از بین رفته است . تمدن اتیوپی در قرون گذشته و تمدنهایتی در عنصر حاضره بهترین دلیل و روشنترین نمونه نظریه ما است .

۲ - پس از آن یونان باقتباس آثار فنیه مصر و آشور شروع نمود و سر مشق های اولیه فنی ، بتوسط فینکیها واقوام آسیای صغیر بیونان منتقل میشد ، ولی اقتباس و تقلید یونان در بدو امر خیل ناقص و مشوش بود .

صحیح است ، کار یونان بالاخره بجائی منتهی شد که از اسنادان خود نیز گوی تفوق ربودند ولی نسام دانشمندان آثار حقیقه

این نکته را ملاحظه کرده و معترفند که تقالید اولیه یونان ناقص و آثار فنی آنها بهیچوجه قابل توجه نبوده و پس از گذشتن چند قرن توانستند نام خود را بر صفحه تاریخ صنایع نفیسه جاوید نمایند . تقریباً هفت قرن طول کشید تا اینکه فنون یونانی يك شیوه و طرز مخصوص بخود گرفت که بکلی از سبك و صلیقه سایر ملل ممتاز بود . تقدیم صنایع یونانی در يك قرن اخیر بیشتر از تمام قرون سابقه بوده زیرا طولانی ترین ادواری که در تکوین تمدن ملل موجود است ، همانا ادوار نخستین است . قدیمترین آثار فنی یونانیها . کنجهای (میسین) است که تاریخ آن بدرازده قرن قبل از میلاد بالا میرود و درجه عجز و ناتوانی آنها را در تقلید و اقتباس صنایع شرقی نشان میدهد . تا شش قرن رنگ مشرق زمینی از صنایع یونان محو نشد . . . مجسمه د اپلن ، در د تنبیا ، و در د ارکومیا ، ، با مجسمه های مصری شباهت کلی داشت ولی از آن تاریخ بیحد ، یونان گامهای بلندی در فنون برداشت و يك قرن نگذشت که مجسمه های (ویدیاس) و (پارتینون) ظاهر شد که از کلیه علایم و آثار شرقی عاری بود و بعد از آنی که چند قرن تابع صنایع شرق بود از این تاریخ بر آن تفوق پیدا کرد . هندسه بناه (معماری هم در یونان تقریباً همین تاریخ را

دارد. اگر چه تا يك درجه مشکل است بگوئیم فن معماری چه ادواری را طی کرده تا بآن درجه رسیده است زیرا نمونه‌ای از ساختمانهای که (هوس) در نه قرن قبل از میلاد در ضمن حکایتهای خود ذکر میکند موجود نیست : دیوارهای مسی ، کنگره و قبه‌های رنگارنگ ، حیوانات نقره و طلائی که در دهلیزها بمنزله پاسبان گذاشته بودند ، این توصیفات هرص قصور آشوری را بخاطر انسان میاورد که بورقه‌های مس و آجرهای لعاب دار مزین بود ولی مع ذلك میدانیم که نمونه قدیم ترین ستونها [دوریه] که تاریخ آن به هفت قرن قبل از میلاد میرسد در [کرنک] و [بنی حسن] - در مصر - موجود است و اغلب اجزاء ستونهای موسوم به [یونیه] از ستونهای آشوری اقتباس شده ولی چیزیکه هست ، این تقلیدهای متعدد و ممنوعه با یکدیگر ممزوج شده و کم کم تغییر شکل داده تا بالتیجه يك شکل ستونهای از آن درست شد که بکلی با مبدأ اصلی مغایر بود

۳ - ایران

پس از یونانیها ، ایرانیها که در يك طرف دیگر دنیای قدیم زندگانی میکردند فنون مصری را اقتباس کردند . آنها نیز مانند یونان تغییراتی بر آن وارد ساختند ولی این تغییر و تبدیل دوره خود را بآنها نرسانید . در اثنائیکه مدیئت آنها معروف

نضج گرفته و مطابق روحیات ملت مزبور فنون آنها تغییر
کند ، بیگانگان به مملکت آنها هجوم آورده و نگذاشتند تمدن
سیر طبیعی خرد را ادامه دهد و برای تکامل فنی آنها دو قرن
بیشتر موجود نبود ، در صورتیکه یونان هفت قرن بجل داشت
و در طی این مدت طولانی موفق به اتخاذ يك سبك مخصوصی
گردید و الا هیچ ملت دیگري ، غیر از عرب ، بر سطح
فنی ظاهر نشد که در يك مدت باین کوتاهی (دو قرن) بتواند
در فنون و صنایع يك سبك مخصوص بخرد ایجاد کند .

تاریخ ایران با ظهور کورس شروع میشود که در قرن
پنجم قبل از میلاد بر مصر و بابل که مهد تمدن و حامل لوله
تکامل مشق زمین بشمار میرفتند استیلا یافت . در آن تاریخ
از یونان که دست تقدیر يك فتح بزرگ فنی برای آنها رقم زده
بود اسمی نبود . دولت ایران قطب دایره مدنیت شده و تاسه
قرن ، یعنی تا آن وقتیکه اسکندر مدنیت و استقلال آنها را
در هم شکست و مرکز تمدن را تغییر داد ، امتداد یافت . روزی
که ایران مصر و بابل را تسخیر کرد ، دارای صنایع مخصوصه
بخرد نبود و صنایع ملل مغلوبه را سرشقی اقتباس و تقلید
قرار داد و کوزه‌ی ایام اقتدار بآنها اجازه داد که تغییرات کلی
و اساسی به مقتضیات خود وارد ساخته ، فنون تقلیدی خود را

بصفت از حیات و قریحه خود رنگ آمیزی کنند ولی مقارن همان اوقاتی که مدایت ایران بدست اسکندر ویران شد ، صنایع دوره ، قدمانی و نگارین خود را طی کرده و میرفت که بکلی تغییر شکل دهد خرابه های پرسپولیس [اسنخر] بهترین دلیلی است براینکه ایران دارای يك قریحه فنی مخصوص بخویشتن میباشد و او این دلایل تغییر و تبدیل نسبت بمقتضیات آنها ، در آنجا مشاهده میشود . در این خرابه ها ، آثار معماری مصر و آشور و قدری از صنایع یونان مشاهده میشود ولی سرستونهای این شهر که زائیده قریحه خود آنهاست ، نشان میدهد که صنایع میرفته است يك شکل مخصوص بخود بگیرد و اگر ملت تمدن و با عظمت ایران فرصت میداشت ، صنایع آنرا هم بپایه اتفاق و استحکام صنایع یونان نمیرسید ، الا در ایجاد يك طرز مخصوصی از یونان عقب نماند .

بعد از سلسله هخامنشی و خلفاء اسکندر ، پارتها و بعد از آنها ساسانیان بر ایران حکومت کردند . در عصر سلسله اخیر اینیه ایرانی يك طرز مخصوصی بخود گرفت که مخلوط بود از معماری زمان هخامنشی و طرز اشکانیان که از یونان اقتباس کرده بودند و شکل ساختمانهای عرب : درهای مرتفعی که سر آن با مرتفع ترین نقاط عمارت برابری میکرد ، آجرهای امام دارو کاشی کاری و پلهای [مستطین] و غیره . همین طرز مخصوص

ایرانی بود که با حمله مغول بهندوستان رفته و برحسب مقتضیات آنجا تغییر شکل داد .

از بیانات سابقه بخوبی این مسئله مدال میشود که صنایع در حال انتقال به ملت دیگر ، بطورهای مختلفه تغییر شکل میدهد : مثلاً يك ملتی مثل اتیوپی بواسطه فقدان قریحه فنی نمیتواند از آن استفاده کند و حتی بحفظ صنایع مقتبسه نیز قادر نیست و ملت متمدنی مثل یونان ، بواسطه فرصت زیادی که داشت ، مقتبسات خود را آنقدر تغییر و تبدیل داد ، تا يك طرز مخصوص قابل نوجهی را بدینا نشان داد و ملت دیگری مثل ایران ، صنایع دیگران را با کمال مهارت تقلید نموده و شروع کرد که مطابق ذوق و قریحه خود تغییراتی در آن وارد سازد ولی بواسطه تهاجم اجنبی ناتمام ماند .

برای تأیید این عقیده خود بهشواهد نزدیک تری که در دست رس تحقیق است میپردازیم . این شواهدی که ذیلاً بیانگاریم روشن ترین دلیلی است بر عظمت انقلاب و تغییرات فاحشی که بصنایع ، در حال انتقال از ملتی به ملت دیگر ، رخ میدهد . زیرا ما میخواهیم از ملتی صحبت کنیم که دیانت آنها یکی است ولی اختلاف نژادی دارند و آثار آنها در دست رس مشاهده است :

بعد از اینکه عرب در قرن هفتم میلادی بر ممالك روم و ایران استیلا یافت و شالوده يك دولت با عظمتی را كه از اسپانی تا اواسط آسیا در تحت فرمان آن بود طراحی كرد ، در مقابل او يك طرز معماری كامل بیشتر موجود نبود و آن طرز ساختمان بیزانیه [روم شرقی] بود كه بدواً عرب در شام و مصر و اندلس از آن تقلید كرده و مساجد آنها از قبیل جامع عمری در دمشق و جامع عمرو در قاهره از روی آن طرز بنا شد كه تا هنوز هم موجود است . ولی این تقلید چندان طولی نكشیده و بسرعت عجیبی طرز ساختمانها را در بلاد مختلفه تغییر دادند و ما در كتاب (تمدن عرب) سلسله این تغییرات را شرح داده ایم و در حقیقت این تغییر بدرجه ای بزرگ و مهم است كه نمیتوان كمترین وجه مشابهتی بین جامع عمرو كه در سال ۶۴۲ بنا شده و جامع سردار بای كه در ۱۴۶۸ بر پا نموده اند پیدا كرد .

ما در كتاب تمدن عرب با گراور ها و نگارشات وافیه اختلاف کلی فنون ممالك اسلامیه را مانند اسپانی ، افریقا ، سوریا ، ایران و هند شرح داده ایم . این اختلاف بدرجه ای کلی است كه احياناً نمیشود همه آنها را در يك ردیف و يك رشته مخصوصی ذكر كرده بر خلاف اثار گوتی كه باهمه اختلاف

طرز ، بزودی اصل آنها شناخته شده و وجه تشابه آنها یکدیگر
معین می شود .

این اختلاف عظیمی که در اینیه بلاد اسلامی مشاهده میکنیم
مبنی بر اختلاف عقیده نیست ، زیرا عقاید دینی آنها یکی است
ولی مذہب باختلاف جنسیت است که صنایع و فنون را اساساً
تغییر میدهد .

اگر این نظریه صحیح باشد ، باید در ممالکی که محل
سکونت نژادهای مختلفه است آثار فنی آن خیلی مختلف و متباین
باشد . اگر چه در تحت اطاعت يك دیات و یا يك
حکومت باشند . مشاهدات هندوستان این نظریه را تأیید میکنند
و از آنجا دلایل زیادی بر صحت مندرجات این کتابی ، میتوان
بدست آورد .

هندوستان يك کتاب تاریخی است که هیچ کتاب راستی
بیانات آنرا دارا نیست . تنها در این سر زمین است که بواسطه
مسافرت از يك ناحیه بناحیه دیگر ، انسان ادوار مختلفه زمانه را
مشاهده میکند و شخص میتواند تمام آن دوره هائی را که بشر از
بدو تکرین خورد پیموده است در هندوستان تماش کند . پستی و
بلندیهای حیات بشری آنجا کاملاً مشهود است . عصر حجری

با خصائص خود و مصر الکترسته با مزایای خود در آنجا دیده میشود . هر کسی بخواهد در تطورات اجتماعی و عوامل مدنیت مطالعات عمیقۀ نماید بهتر از هندوستان مملکتی پیدا نخواهد کرد .

مدتها بود که میخواستم مبدأ صنایع هند را پیدا کنم . و قنیه نظریه مندرجه در این کتاب را بر اوضاع آنجا منطبق کردم ، بدان راه بافتم و چون يك موضوع دست نخورده است و علاوه با افکار ما در موضوع پسیکولوژی اجتماعی کاملاً منطبق است اجمالاً بذکر آن در اینجا مبادرت میکنم .

آثار فنی در هندوستان خیلی دیر و مدتها بعد از تاریخ ظاهر شد . قدیمترین آثار آنها مانند ستونهای [اسوگا] و معابد (کارلی) ، [باهونا] و (ستمش) از تاریخ مادوقرن بیشتر فاصله ندارد . وقتی اینها بنا میشد که تمدن ملل قدیمه ، یعنی مصر و ایران و اشور ، دوره خود را بانتهای رسانیده و در زیر غبار اندثار و اضمحلال مستور و بجای آنها يك تمدن دیگری بر پا شده بود و آن تمدن روم بود که دنیاغیر از او بزرگ دیگری را نمی شناخت .

هندوستان میتوانست از ملل قدیمه که میرفتند در تاریکی

تاریخ مخفی شوند خیلی از فنون را سرمشق بگیرد ولی تصور
کناره گیری هندوستان از ملل مزبور و امتیاز ساختارهای
غریب هندوستان که از آثار فنی سایر ملل بکلی جدا و ممتاز
بود ، باعث این شده که تمام متخصصین آثار فنی معتقد بودند که
هندوستان از فنون ملل مزبور اقتباسی نکرده است . اتفاق و
ابداع و تفوقی که در کلیه آثار فنی و مبانی آن دیده میشد
این عقیده را تقویت میکرد . ولی البته میبایستی عمارات و
آثار دیگری در هندوستان موجود باشد که حاکی از سیر تکاملی
فنون و نمونه دوره های مقدماتی صنایع آنها باشد و متأسفانه
چیزی در این باب مشاهده نمیشد و متخصصین خسته شدند و
چیزی که دورۀ طفولیت و ابتداء ترقی فنون هند را نشان بدهد
نیافتند ، مگر در یکی از نواحی یرت هندوستان بعضی مجسمه ها
پیدا شد که آثار صنعتی یونان در آن مشاهده میشد . از این
جهت علما بر این عقیده رفتند که مبدأ صنایع هندوستان یونان
است و از آنجا اقتباس کرده اند .

اما نظریات مندرجه در این کتاب و آثاری که هنوز هم
در هندوستان باقی است ، این عقیده را بهیچوجه تأیید نمیکند
و معتقد ما صنایع هند از یونان اتخاذ نشده و ممکن هم نبود
یونان سرمشق صنایع و فنون هندی واقع شود ، اگر چه

تمدن آنها بایکدیگر مخلوط میشد . زیرا دولت مزبور بدرجه‌ای در فکر و جنسیت و قریحه فنی از یکدیگر دور هستند که ممکن نیست از همدیگر متأثر شده و ذوق و قریحه یکدیگر را مستحسن شمارند .

مطالعه آثار فنی هند بما ثابت میکند که فنون هند و فنون یونان بکلی متباین یکدیگرند . در عین حالیکه آثار فنیه ما پراست از نکات و دقائقی که حاکی از فنون یونانی است ، آثار فنی هند بکلی از آنها عاری است . يك نظر سطحی به صنایع دو ملت ، تباین روحی آنها را بطور واضح نشان میدهد . هر قدر بیشتر در آثار فنی آنها کارش کنیم و در روحیات اقوام هندی بیشتر تتبع و استقصاء نهائیم ، این مدعا روشن تر میشود که هند يك روح مخصوصی دارد که بکلی آنها را از سایر ملل مستقل و مجزا میکند ، بطوریکه عوامل خارجی اگر از ادراکات آنها دور باشد ، نمیتواند در آنها کاملاً تأثیر کند . ممکن است بقهر و غلبه تأثیرات خارجی دوام کند ، اما همیشه سطحی و زائل شدنی است . گویا مبانی روحیات ملت هند و سایر ملل همان فواصل ضعیفی موجود است که هندوستان را از سایر ممالك جدا میکند .

روح ملت هند يك روح ممتاز و کامل الاستقلال است که

تمام آنچه‌ها نیکه بر حسب ضرورت از سایر ملل سر مشق گرفته و اقتباس نموده است ، یکی تغییر میدهد و این نکته در ابنیه آنها بطور وضوح مشهود میشود . ممکن است معمار هندی را مجبور کرد که هندسه و معماری یونان را در ساختمانهای مخصوصی تقلید کند ولی پس از اندک مدتی تغییرات لازمه در آن رخنه کرده و سلیقه هندی از آن تراش میکند . امروز هم ، با همه قوه و نفوذی که اروپائیا در آنجا دارند ، اگر نمونه از مصنوعات اروپائی بدست يك صنعتگر هندی بدهید که نظیر آن را درست کند ، در وحله اول دست بفورم و ترکیبات اساسی آن نزده و فقط در بعضی جزئیات و تزیینات آن مداخله میکند ولی در مرتبه دوم و سوم ، آنرا طوری تغییر میدهد که آثار فنی اروپا را از آن محو میکند و شکل مصنوعات هندی را با آن میدهد .

مهم ترین خصائص ابنیه هند زیادتی جرئیات و ریزه کاری و پیچ و خمی است که در ترکیب و ساختمان عمارت موجود است ، بر خلاف عمارات یونانی که بسادگی کامل متصف است . ادبیات هندوستان هم دارای همین خصائص است . در مصنوعات خسرفی هند اگر دقت کنیم شدت ارتباط آنرا با ساختمان فکری ملت مزبور ملتفت میشویم و برای منحصصین بهتر از

هر کتابی معرف روحیات و طرز ادراکات ملت میباشد و
 اگر ملت هند مثل آشوریها متقرض میشدند - از روی تفرش
 برجسته معابد ، مجسمه ها و آثار ابنیه ، گذشته آنها را
 معرفی میکردیم و میدانستیم که اقوام مزبور بواسطه شدت
 تخیلات و فقدان قوه ترتیب و انتظام متأثر نمیشدند از آن
 عواملی که صنایع یونان را ، در وضوح و حسن ترتیب ، تا
 آن درجه امتیاز و برتری داده بود و میفهمیدیم چرا یونان
 توانست در صنایع هندوستان تأثیری بیخشد و تأثیرات آن
 در حدود همان دوره های اولیه اقتباس و تقلید منوط ماند .
 مطالعات دقیقه ما در آن سر زمین این نظریه را کاملاً
 تأیید مینماید و بر حسب این مطالعات چنین استنباط میشود که
 سلاطین هند با پادشاهان اشکانی رابطه داشته اند و اینکه آثار
 فنی یونان در مدایت ایران دیده میشود و اینکه سلاطین هند
 چندین مرتبه ، مخصوصاً در دو قرن اول میلادی ، خواستند صنایع
 یونان را به هندوستان بیاورند ولی نتوانستند و با رفتن همان
 اشخاص از بین رفت . زیرا يك قبایل و تغایر شدیدی میان
 صنایع مزبوره و ساختمان فکری ملت هند موجود بود که جز
 با قوه قهریه ممکن نبود صنایع را انجا رواج داد که میان سلبقه
 قریحه آنوقت بلکه این تباین بدرجه ای بود که صنایع

یونانی در زمان همان سلاطینی که مروج آن بودند نتوانستند کمترین اثری از خود در صنایع محلی و بومی بگذارند زیرا در هیچک از آثار فنی آن دوره و دوره های دیگر ، مانند معابدیکه در زمین یافت شده ، اثری از طرز صنایع یونانی که تشخیص آن خیلی سهل و آسان است وجود نداشت و هندی صرف بود ، مگر در بعضی جزئیات که آثار قریحه فنی یونان در آن مشاهده میشد .

وقتیکه صنایع مختصری میخواست از میان ملتی ناپدید شود بدو تغییر و تبدیلهائی در آن رخنه کرده و دوره انحطاط را بتدریج طی مینماید ، تا بکلی از بین برود ولی صنایع یونانی يك مرتبه درهند ظاهر شده و بطور ناگهانی نیز ناپدید گردید - باین علت است که میگوئیم صنایع یونان فقط بقوه قهریه بعضی از سلاطین به هندوسان آمده و چون بکلی متباین تمایلات و جنبه عقل آنها بود ، پس از رفتن عوامل موجوده آن از بین رفت ، همچنانیکه اثر معماری اروپائی بادویست سال مقهوریت در تحت سلطه اروپائی در صنایع بومی مشهود نیست . بهمان دایلی که فنون یونان در هزار و هشتصد سال قبل در صنایع بومی هند تأثیری نکرده ، از يك قرن باینطرف نیز صنایع اروپا نتوانسته است تأثیراتی بنماید

بدیهی است تمام اینها دلیل بر تباین سلیقه و ذوق آنهاست در تنسیقات و تصورات فنی ، برخلاف فنون عرب که با وجود اینکه آنها هم مانند یونان نسبت به هند بیکانه بودند ، تمام هندوستان از آن تقلید نمود و اقتباس کرد . حتی در نواحی دور مدنی که بکلی از استیلاء عرب مصون بود کمتر مبدعی دیده میشود که آثار تزیینات و معماری عرب در آنها نباشد . صحیح است ، امروز هم مثل ادوار قدیم و ایام سلطنت (کاشیکا) راجه هائی پیدا میشوند که مثل (جوالپور) عظمت و شکوه تمدن اروپا چشم آنها را خیره کرده و پارکهای بزرگ خود را بطرز ساختمان های اروپائی بنا کرده اند ولی این تصور مثل عمارات زمان کاشیکا بکلی از صنایع محلی مجزا و غریب مانده و تاثیری در معماری محلی ننموده است

پس صنایع یونان و هند در ازمنه قدیم بکلی از یکدیگر مجزا و بدون اینکه یکی در دیگری تاثیری داشته باشد هر دو به پهلوی خود وجود داشته اند ، چنانکه امروز صنایع اروپائی و محلی هردو در هند موجودند ، بدون اینکه کمترین تاثیری در یکدیگر نمایند . چیزی که در هندوستان خیلی جلب دقت میکنند اینست که ، نه در کلیات و اصول و نه در جزئیات و فروع ، میان آثار فنی هندوستانی و یونانی وجه مشابهتی نیست و

اینرا نمیتوان دلیل بر عدم قابلیت واستعداد ملت هند ، در اقتباس صنایع بیگانه قرار داد ، بلکه تباین روحی و اخلاقی دو ملت علت نامه ان شناخته میشود زیرا از فنون سایر اقوامی که در روحیات و ادراکات بانها نزدیک تر بودند بزودی اقتباس و تقلید کردند .

مشاهده معماری های هند که ما آنها را جمع کرده ایم ، بما ثابت کرده است که هندوها فنون خود را از ایران اقتباس کرده اند ، ولی ایرانیان عهد هخامنشی که وارث تمدن مصر و آشور بودند ، نه ایرانیان عصر اشکانی . مسلم است ، وقتی اسکندر سلطنت سلسله هخامنشی را بر هزد ، دو بیست سال بود که ایران دارای یک تمدن عالی و درخشانی شده بود . اگر چه هنوز فنی کاملاً مخصوص بخود آنها ایجاد نشده بود ولی از امتزاج اصول فنی مصر و آشور یک طرز جدید و بدیهی داشتند . در خرابه های پارس پولیس که تا امروز هم باقی است ، مدخلهای عظیم مصری و کلو های بالدار آشوریه و مختصری از آثار فنی یونان در آن دیده می شود و این مشاهدات بها میگیرد که صنایع و تمدن عظیم دنیا ، امروز در آن قطعه کوچک و محدود آسیا جمع شده بود . پس منشاء فنون هندوستان ایران است ولی قسمت هائی کاندانی و مصری آن را اقتباس

کرده اند

کسانی که میخواهند مبدأ اقتباس فنون هندی را پیدا کنند لازم است بقدیم ترین آثار فنی آنها رجوع نمایند ، زیرا روح ملت مزبور بدرجه ای از سایر ملل مستقل و دور و آثار ناپذیر است که صنایع را از هر ملتی که اقتباس کرده باشد بزودی انرا موافق ساختن فکری خود که مابین ساختمان فکری سایر ملل است ، طوری تغییر میدهند که پیدا کردن مبدأ اقتباس خیلی مشکل و احياناً غیر ممکن است .

سبب اینکه هندوستان سر مشق فنون خویش را بسموات از ایران اتخاذ کرد و صنایع یونان نتوانست تا ثیری در آن بنماید ، این است که فنون ایرانی بجنبه عقلانی و روحیات آنها نزدیکتر است . زیرا صنایع یونانی برخلاف فنون ایران خیلی ساده و عاری از آرایش و پیرایه و تزیینات است ، از اینجهت نمی توانست عقل و سلیقه هندیها را که همیشه مجذوب تجملات و ظواهر باشکوه است جذب نماید . حتی اینکه نایب صنایع ایران در هندوستان بقرون قبل از میلاد ، یعنی انوقتیکه ایران وارث تمدن مصر و آشور بود ، اختصاص ندارد ، بلکه پس از چندین قرن ، یعنی انوقتیکه اسلام بر ممالک شرقی

استیلا یافت باز ایران بود که عامل موثر و سر مشق صنایع هندوستان بشمار میرفت . چنانکه اسلام از راه ایران به هندوستان آمد و نخست ایران از فنون اسلامی متأثر شده و بعد از اینکه دارای يك فن ممزوج از سابقه عرب و ایران شد آنرا به هندوستان نقل داد ، یعنی در حقیقت صنایع اسلامی به هند رفت ، بلکه این صنایع ایران مسلمان بود که سر مشق صنایع هندوستان شد .

پس صحتیکه به هند رفت ، صنعت مخصوص ایران بود و ثار آشوری که در عهد هخامنشیان موجود بود تا هنوز هم آنجا باقی است ، مخصوصا کاشی کاربهای که در مدخلهای عظیم آنجا مشاهده می شود از یادگار های تمدن کده و اشور است . هندیها بزودی از این صنایع پیروی کردند ولی ذوق و سلیقه آنها از فن یونانی در قدیم و اروپائی در عصر حاضر اجتناب دارد

بنابر این ثابت شد که روابط فنی مابین هند و یونان نیست بلکه رابطه آنها بمصرو آشور است ، آنهم بتوسط ایران . هند از یونان اقتباس نکرد ولی هر دوی این ملت از یک سرچشمه عظیم دیگری که منبع سایر مدنیتهای نیز محسوب می

شود آب برداشته اند : مصر و آشور . یونان بتوسط فیلیکیها و ساکنین آسیای صغیر و هند بواسطه ایران از آن سرچشمه فنون میراب گردیده اند . تمدن هندو یونان دو شعبه مختلف يك رود هستند ولی روحیات متباین هر يك از دو ملت يك بحرانی مخالف آن دیگری پدیدود .

چون صنایع و فنون مولود ساختمان فکری و تراوش روحیات ملت است و يك صفت در ملل مختلفه بالطبع مختلف خواهد بود ، فنون هندوستان با وجود وحدت دیانت ، بواسطه اختلاف اقوام ، متغایر است . احياناً تباین فنون نواحی آن بدرجه ای شدید میشود که شخص مجبور است تقسیم بندی آنها را بر حسب اقالیم و نواحی آنجا معین کند . شایهتی ما بین آثار بلاد شمالی و جنوبی نیست . در صورتی که هر دو در يك عصر ساخته شده اند و ساکنین هر دو ناحیه مطیع يك دیانت هستند و این تباین در ابام اقتدار و عظمت مسلمین هم بمنزله درجه بود . ابنیه دینی مسلمین نواحی مختلفه خیلی از یک-بیکر متغایر است ، مساجد احمد آباد ، لاهور ، اکره ، کتر به یک-بیکر شباهت دارند ، بلکه شباهت عمارات گونی و ابنیه عصر نهضت اروپا بیکدیگر بیشتر است تا آنها بیکدیگر .

اختلاف و تباین مصنوعات هند بابنبه و عمارات آنها -

الخصار ندارد : در مجسمه ها و نقاشی های نواحی مختلفه ، چه از حیث ساختمان و ترکیب و چه از حیث نکات و دقائق فنی ، این اختلاف موجود است : چنانکه در نقوش برجسته و مجسمه های (ماش) و مجسمه های (برهات) که تقریباً در يك زمان ساخته شده اند ظاهر است و در مصنوعات دو ایالت (اوریسا) و (یوند لوندا) یا (میسور) و (هند جزیری) این اختلاف واضح تر میشود . در کوچکترین مصنوعات هم ممکن است این اختلاف را مشاهده نمود و هر کس مختصر اطلاع و سررشتهای داشته باشد می تواند جمیع های مثبت کاری (میسور) و (گزارات) یا زیور آلات ساخت (اوریسا) و ساخت بمبئی را از یکدیگر تشخیص بدهد

بی شبهه عمارات هند هم مثل تمام ابنیه شرق قبل از هر چیزی دینی است ولی هر قدر تأثیرات دیانت بزرگ و شدید باشد تأثیر ملت و روح او و ساخته مان فکری او بزرگتر است .

این روح مثل است که سر نوشت آنها را (خوب یا بد) در پنجه اقتدار خود دارد و مقدرات دیانت را هم او تعیین میکند ، همچنانکه فنون و نظامات اجتماعی و رسوم و قوانین موضوعه ، مقهور تأثیرات او هستند و این روح مثل است که

در تمام عناصر مدنیت آنها حلول نموده و آنها را هم رنگ
خود می نماید . روح ملت نورمند ترین قوای اجتماعی است
و قوه او مساوی هزارها ادواری است که موجد آن محسوب
می شوند زیرا روح هر ملتی خلاصه افکار ادوار گذشته آن
ملت است .



فصل اول

نظامات هر ملتی

مولود روح آن ملت است

تاریخ هر ملتی از ساختمان فکری او مشتق است -- امثله مختلفه --
 نظامات سیاسی فرانسه تراوشی از روح تزاری آنهاست -- نظامات
 تغییر نمی کند مگر ظواهرش -- همه احزاب بطرف يك مقصود
 میروند -- رنگهای مختلفه و اسامی مختلفه احزاب -- مرام تمام
 آنها اینست که سلطه و اقتدار در يك مرکز جمع شده و استقلال
 ذاتی افراد قربان مصالح هیئت حاکمه شود -- انقلاب بزرگ مقصد
 حکومت مطلقه را اجرا کرد -- نظامات ملل زائیده شده اخلاق
 ملی آنهاست



تاریخ هر ملتی عبارت است از مجموع آنچه از هائیکه از
 روح آن ملت صادر شده است . همچنانیکه علت تکوین جهاز
 نفس مادی ، با آن شکل ، زندگانی در آب است ، مصدر
 حوادث تاریخی هر ملتی ساختمان فکری و روح آن ملت
 است . کسبیکه ممیزات اخلاقی و عقلی يك ملتی را نداند ،
 تاریخ آن ملت در نظرش يك دسته حوادث پیریشان و واقعات
 بی ترتیبی است که عامل آن فقط و فقط است تصادف بوده

فصل اول

نظامات هر ملتی

مولود روح آن ملت است

تاریخ هر ملتی از ساختمان فکری او مشتق است. املته مختلفه - نظامات سیاسی فرانسه تراوشی از روح آزادی آنهاست. نظامات تغییر نمی دهد مگر ضوء افروزی همه احزاب بطرف يك مقصود میروند. رنگینهای مختلفه و نسبیاتی مختلفه احزاب - مزاج تمام آنها اینست که سطوح و انداز در يك مرکز جمع شده و استقلال ذاتی افراد ویران مصالح هئات حاکمه شود. انقلاب بزرگ مقصد حکومت و حفظه را احراز میسازد. نظامات ملی زائیده شد اخلاق ملی آنهاست.

تاریخ هر ملتی عبارت است از مجموع آنچه از هائیکه از روح آن ملت صادر شده است. همچنانیکه علت تکوین جهاز نفس ماهی، با آن شکل، زندگانی در آب است، مصدر حوادث تاریخی هر ملتی ساختمان فکری و روح آن ملت است. کسبیکه ممیزات اخلاقی و عقلی يك ملتی را نداند، تاریخ آن ملت در نظرش يك دسته حوادث پربشان و واقعات بی ترتیبی است که عامل آن فقط و فقط است تصادف بوده

است ، ولی اگر روح ملت را شناخت و خصائص اخلاقی و عقلی او را تشخیص داد ملتفت خواهد شد که آن حوادث پیرشان تاریخی ، معلول صدفه و اتفاق نبوده و طرز حیات اجتماعی هرملتی نتیجه مستقیم پسیکولوژی و روحیات آن ملت است .

هر قدر مظاهر حیاتی يك ملت مختلف و دوره زندگانی آن بر از انقلابات بوده باشد ، باز خواهیم دید که اتفاق کثر در آن مداخلیت داشته و مآختمان فکری یا عبارت اخری روح ملت این مقدرات را برای او معین نموده است .

نظامات سیاسی (طرز حکومت) هرملتی بهترین معرف روحیات آن ملت و آشکارترین تراوشهای خصائص عقلی و اخلاقی آنها است ، برای بیان این مطلب چند نمونه ذکر کنیم -

فرانسه یکی از آن مللی است که عرصه ظهور انقلابات بزرگ گردیده و چنین بنظر میرسد که رژیم سیاسی آن ، در چند سال بکلی وارونه شده و احزاب سیاسی آنها در متتها درجه اختلاف و تباین هستند ، اما حقیقت غم از این است . اگر بحق قضایا فرو رویم و هویت این احزاب متخالف را مرور وقت قرار دهیم ، می بینیم اختلافی در کار نیست و

انقلابانی زوی نداده ، زیرا از ماوراء این اختلافات و انقلابات يك حقیقت واحد پیداست که روح ملت فرانسه را نشان میدهد . سلطنت طلبان و جمهوری خواهان ، احزاب دست چپ و دست راست ، دیموکراتها و سوسیالیستها و تمام احزاب دیگری که در زیر بهرتهای مختلفه جمع شده اند ، همه اینها بطرف يك نقطه میروند : همه میخواهند فرد در دوات مستهلك شود ، همه میخواهند مثل حکومتهای استبدادی زمام هر چیزی در دست حکومت باشد ، حکومت هر چیز را منظم کنند و مداخله در هر يك از شئون حیوانیه ، از خصائص حکومت باشد ، حکومت برای مردم ، کار درست کند و از آنها توجه کند ، حکومت دقیق ترین و جزئی ترین شئون زندگانی افراد را اداره کند ، افراد از فکر کردن و زحمت کشیدن و در پی کار و شغل رفتن و همت ذاتی خود را بکار انداختن بی نیاز باشد . این کار را هر کس بکند ، فرق نمیکند : پادشاه یا امپراطور یا رئیس جمهور با کیفه اجراییه - آخرین نقطه مقصود يك چیز بیش نیست و این مقصود همان چیزی است که ملت آنها میخواهند و غیر از آن مقصدی ندارد

از یکطرف سوء وضعیات ، ما را نسبت بنظامات سیاسی
جاذبه بدین نموده و این فکر را در دماغ ما واضح میکند که

اگر تشکیلات سیاسی خود را تغییر ندهیم ، از این اوضاع سوء
 نجات پیدا نمیکنیم ؛ آنوقت در صدد تغییر نظامات خود
 بر میآئیم ولی از طرف دیگر صدها هزار مرده که جریان اجتماعی
 ما در دست آنهاست ، ما را محکوم نموده اند که غیر از اسماء و
 الفاظ چیز برا تغییر ندهیم و بالنتیجه چیزی هم تغییر نمیدهیم و
 فطریات ملی ، یعنی احساسات سوق الطبیعه ملی چنان بر ما مستولی
 است که بطلان تصورات خود را درک نمیکنیم .

بر حسب ظاهر مشابهتی میان اوضاع قبل از انقلاب بزرگ و
 اوضاع بعد از انقلاب نیست و نظامات این دو عصر مثل هم
 نیستند ولی کینه مطلب غیر از این است . انقلاب بکبر همان
 مقصدی را که سلطنت در طی يك مدت طولانی تعقیب میکرد
 تعقیب کرد و در حقیقت میتوان گفت انقلاب مملکت را بطرف
 رویا بسمی سوق داد ، زیرا مسئله تمرکز سلطه و حصر اقتدار
 حکومت که از چند قرن با اینطرف نشو و نما مییافت با تمام رسید ؛
 اگر لوی سیزدهم و لوی چهاردهم سر از قبر بیرون آورده و
 اوضاع متولده از انقلاب را تماشا میکردند از اوضاع متأسف نشده
 و فقط روضاء انقلاب را ، برای آن خشونتها و خونریزیها و افراط
 کارها ملامت میکردند زیرا ایجاد يك سیستمی نظیر همان سیستمی

که انقلاب ایجاد کرده بود مستلزم آن کارهای وحشیانه نبود. چه آنکه سیستم جدید را نسخه ثانی طرز حکومت خود میدیدند و اعتراف میکردند که اگر مأموریت تشکیل يك همچو حکومتی را یکی از درباریان خود محول میکردند، باین خوبی از عهده برآمی آمد و اعتراف میکردند که رژیمهای حکومت فرانسه بعد از انقلاب همان رژیم قبل از انقلاب است و یقین میکردند که از يك قرن باینطرف با همه حکومتهای مختلفه نظامات و اصول اولیه در فرانسه تغییر نکرده است. ارای اینکه روح ملت در مقابل عادات و مقطوعات اجدادی خود و اصول حکومت مطلقه خاضع بوده است.

فقط این دوشیخ لطیف از ابراد يك انتقادی خود داری نمیکردند که سلطه و حکومت از طبقه اشراف منتقل شده بیک دسته از مستخدمین و بجای اشخاص، ادارات فرمانفرمائی و استبداد مینمایند که خیل خطرناکتر است زیرا که تر دستخوش تغییرات سیاسی هستند و یکی از لوازم استبداد اداری، فقدان مسئولیت و دوام آن، موجب تسلیم هیئت اجتماعیه است بفرمانفرمائی آن. شاید هم از این لحاظ چندان جامعه را ملامت نمیکردند زیرا میدانستند ملل لائینی بمسارت بیشتر اهمیت میدهند تا آزادی: ملل لائینی بارهای عبودیت را بردوش خود قبول

میکند ، فقط بساین شرط که تحویل گرفته این بار ، يك نفر نباشد و شاید تلفات این نکته می‌شدند که کثرت قوانین موضوعه افراد جامعه را در ننگنای محدودیت می‌اندازد و اگر يك روزی حکومت توانست همه چیز را بخود اختصاص دهد و از وضع قوانین برای تمام حوائج فارغ شد و بالتبعیه هرگونه حرکت ذاتی را از افراد سلب کرد و مردم را از بکار انداختن همت و کوشش ذاتی بی‌نیاز نمود ، اصول سوسیالیزم بدون انقلاب در مملکت ایجاد شده است و البته با نظر دوربین شاهانه یا بر حسب اصل ریاضی که ، استمرار سبب موجب ازدیاد مسبب است ، این نکته را متوجه می‌شدند که سوسیالیزم مرفی‌ترین درجات رویالسمی (۱) و انقلاب آنها وسیله سرعت صیر جامعه بود بطرف رویالیزم .

(۱) مصنف می‌خواهد بگوید اصول سوسیالیزم میدان سعی و عمل را محدود میکند و افراد بواسطه فقدان رفاه و فقدان میدان عمل ، بکلی محدود و مقید خواهند شد؛ پس حالت افرادی پیدا میکنند که در تحت حکومت استبداد مالک هیچ چیز خود نیستند - صحیح است با اصول سوسیالیزم سعی و عمل افراد محدود میشود ولی از طرف دیگر تعدی بآنها نمیشود و زندگانی محدود آنها مقرون بسلامت و خوشی است و اگر يك اقلیت کوچکی نتواند بمنتهای درجه سعادت و خوشی برسند و در میان ثروت و آسایش بفلطند ، اکثریت جامعه اقلاً با بدبختی و گرسنگی و فلاکت دست بگریان نیستند و افراط و تفریطی در کار نیست تا حس رشک و حسد افراد بآنها برآید و جامعه بر اثر حوادث جنائی شود .

فوامیس ثابته و اوضاع ثانوی و عرضی باین ترتیب در نظام اجتماعی ظاهر میشوند که اولی نتیجه روح ملت و سر رشته دار مقدرات هم است و وضعیات ثانوی و عرضی جز پیدا شدن يك دسته ظواهر غیر ثابت و جز تغییر اسم چیز دیگری نیست .

نمونه مخالف مثال فوق ، ملت انگلیس است که در مزایای عقلی و روحی مباین ملت فرانسه است و بهمین جهت نظامات آنها بکلی از یکدیگر دور و مجزاست

حکومت در ملت انگلیس يك حقیقت بیش ندارد ، خواه مانند انگلستان پادشاه داشته باشد یا مانند آنازونی رئیس جمهور ، در هر دو ملت حکومت در يك منطقه تلك واقع شده و حدود اختیارات و اقتدارات آن در شئون افراد خیلی مختصر و فرد در جامعه منبوره متنها درجه آزاد و مختار است : در آنجا افراد هستند که بکارهای بزرگی مانند حفر کانال ، کشیدن خط آهن ، تأسیس مدارس و ساختن لنگرگاهها و غیره مبادرت میکنند ، نه حکومت . و این بکلی مباین روح اجتماعی ملل لائینی است

آنازونی بهترین سرزمینی است که آزادی و مختاریت افراد بامتتهای درخشندگی در آن دیده میشود زیرا از بیست و پنج سال باینطرف ، این حالت در انگلستان قدری ضعیف و حکومت رفته

رفته. مداخله درشئون افراد مینماید. ولی در اتانونی همان روح آزادی و استقلال فردی باکمال وضوح موج-ود است. هیچ انقلابی، هیچ قانون نظامی و هیچ حکومت دیکتاتوری نمی تواند این فطریات را که منبع تراوش قوانین و نظامات ملل است از ملتی سلب، یا در ملت دیگری که فاقد است ایجاد نماید. مکرر گفته اند و منهم تکرار میکنم « هر ملتی مستحق همان طرز حکمرانی است که دارد، و عقل هم غیب از این نمیتواند تصویر کنند »

ما بزودی ثابت خواهیم کرد که هر ملتی مطیع فطریات و ساختمان فکری خویش است و نمیتواند از نتایج فطریات و خصائص عقلی و روحی خود فرار کند و اگر هم فرار کرد موقتی و بزودی جریان اجتماعی بهجرای طبیعی خود عود می کند. همچنانیکه اگر باد شن را از زمین برداشته و بم-وا برد، غلط است خیال کنیم ناموس ثقل نقض شده است، همچنین غلط است اگر تصور کنیم طرز حکومت با قوانین موضوعه ممکن است در مقدرات ملل تأثیری کند، مقدرات هر ملتی در خود آن ملت گامن است؛ هر حکمرانی نماینده روحیات و ادراکات ملت خود میباشد، حکومت هر ملتی صورت خارجی ساختمان فکری آن ملت است.

از این نقطه نظر است که ما نمیتوانیم بطور مطلق بمصلح
 یا فساد يك حكومتی رای بدهیم . حكومت پادشاه (داهومی)
 نسبت بمات خودش يك حكومت لایق و شایسته‌ای بود که شاید
 بلندترین رژیم‌های اروپائی قابل کشور مزبور نمیشد . این
 يك حقیقتی است که بدبختانه رجال دولت ندانسته و میاسیون
 تصور میکنند طرز حكومت مال التجاره و قابل حمل و نقل
 است .

ممکن است قوانین و نظامات پایتخت فرانسه را در مستعمرات
 اجرا کرد ولی این عمل چندان تفاوت ندارد با آن شخصوه که
 میخواهد بهای مدال کند که زندگانی در هوا ممکن است ،
 زیرا حیوانات راقیه در هوا زندگانی میکنند

چون خصائص عقلی و روحی ملل در يك حدود نیست
 و هرملتی يك ساختمان فکری مخصوصی دارد ، نمیشود همه
 آنها مدتهای ط-ولانی مطیع يك طرز قوانین و يك سلیقه
 رژیم بوده باشند . انگلیسی و ایرلندی ، مجرواسلاو ، عرب
 و فرانسه نتوانسته اند مطیع يك قانون باشند ، مگر بزحمات
 زیاد ، آنهم هرروز بیم انقلاب و طغیان تجدید میشود . بهمین
 دلیل حكومت‌های عظیمه که بر ملل مختلفه حكومت میکنند سرعت
 اقراض محکوم هستند . اگر يك دواتی مانند نفول یا انگلیس

نوانستند در طی يك مدتی طولانی بر هندوستان حكومت كنند
برای این بوده است كه اولاً كاین از سرزمین بواسطه اختلاف و
تباين و فقدان روح متحد ملی نتوانستند در مقابل بیكانه مقاومت
كنند و ثانیاً فاتحین منعرض عادات و آداب آنها نشده و
نظامات آنها را محترم داشته اند

بحث در نتایج ساختمان فكري ملل يك زمینه مبسوطی است
كه استعفاء آن مستلزم تالیف كتب عظیمه است و اگر بعد از
این تاریخ را روی این زمینه بنویسند ، يك طرز مخصوصی در
تاریخ ایجاد و يك تاریخ تازه ای كه بكلی بر مردم مجهول است
پیدا خواهد شد . بعقیده من لازم است سیاست و تربیت را
بر روی این زمینه مطالعه و تدریس كنند ، بسا میشود جلوگیری
از بسیاری از خطاها نموده و مانع انقلابات عظیمه شود (در
صورتیكه روح ملی جامعه آن انقلاب را ایجاد نكرده باشد) و
همیشه صدای عدل و منافع در مقابل صدای ظاهری كه از میان
ملیون ها در گذشتگان بلند میشود مغلوب و مضطرب نمیشد



فصل دوم

تطبیق آراء سابق بر اتازونی و جمهوریت‌های امریکای جنوبی

اخلاق انگلیسی - روح امریکائی جنوبی چگونه است - تغییر از حالتی که اوضاع فعلیت آنرا ایجاد کرده است مشکل است - عناصر منقطه محکوم یافتند - زبکیها و چینی ها - عدت از نفا اتازونی و انحطاط جمهوری ها اسپانیولی امریکای جنوبی بنا وجود تشابه رژیم و نظامات آنها - این انارشی و هرج و مرجی که جمهوریت‌های امریکای جنوبی در آن افتاده اند از نتایج مستقیم انحطاط نژادی است

بطور اجمال معلوم شد که نظامات هر ملتی نتوانش روح و مولود ساختمان فکری آنها و هر چند ظواهر و اسماء آن تغییر کنند ، حقیقت آن کمتر تغییر میکنند و تابع روحیات آن ملت است ، مگر اینکه روح ملت تغییر نماید. در این فصل میخواهیم آثاری که روحیات هر ملتی در تعیین مقدرات آن دارد بیان نماییم و این نکته را توضیح بدهیم که نظامات امم در جنب روحیات آنها اهمیتی ندارد و تا روحیات تغییر نکنند تغییر نظامات فاقد هرگونه اثری است

برای بحث در این موضوع ، بلك مملكت وسيعى ميرويم
 كه از حيث خصائص طبيعى مانند يكدبگر و دو نژاد اروپائى
 آنجا زندگانى ميكنند كه هر دو تمدن و باهوش و جز از
 لحاظ حالات روحيه از يكدبگر اختلاف ندارند . امريكا از دو
 قاره وسيعى مركب است كه يك برزخي آنها را بيكديگر مربوط
 مينمايد و از هر حيث شبیه بيكديگرند . يكي از آنها مسكن
 اسياثيراها و قسمت ديگر محل اقامت انكلساكسونهاست . اصول
 جمهوريت بر هر دو قسمت حكومت ميكند ، يعنى قسمت جنوبى
 وزيم مالك شمالى را سرمشق خود قرار داده اند . ما
 نميتوانيم براى تباین حیات اجتماعى و اصول زندگانى آنها
 هيچ علقى غير از اختلاف نژادى و تباین حالت روحيه كه اينك
 ميرويم آنها را در تحت مطالعه در آوريم فرض كنيم

بدو آصفات انكلر ساكسونهاى قسمت شمالى مى پردازيم :
 تشخيص ساختمان فكرى ملت مزبور خيل آسان است زيرا
 ميتوان گفت كه بيش از تمام ملل روى زمين وحدت روحى و
 تشابه اخلاقى در آنها موجود است

ساختمان فكرى ملت مزبوره از نقطه نظر اخلاق ، عبارت
 است از شدت عزيم ، علو همت ، قدرت مكامله بر اهواء

خویشتن ، انرژی و پشت کار ، احساسات شدید دینی ،
 وظیفه شناسی ، آداب روشن ، دیانت ، استقلال که تقریباً از
 حدود مدنیت خارج میشود ، قوه اراده ای که غیورازملت دم کتر
 ملتی دارا بوده است . اما از نقطه نظر عقل و دراکه ، دارای
 خصائصی نیستند که در سایر ملل موجود نباشد . فقط چیزی
 که در این موضوع قابل ملاحظه و آنها را از سایر ملل
 امتیاز میدهد ، این است که ادراکات ملل مزبور پیرسته متوجه
 جنبه محسوس و عملی قضایا است . در تئوری ها و نظریات آبخیه
 بوم کتر فرو میروند و بخواه و خیال کتر علاقه دارند ،
 بعبارة آخری ذوق و سلیقه آنها در موضوع کلیات نظری
 ضعیف و بواقعات و محسوسات بیشتر متوجه است . ادراکات
 آنها دارای محدودیت هائی است که مانع میشود با اعتقادات
 سنت و خرافات آمیز دینی متمایل شوند

باین صفت مشترک عمومی باید اضافه کرد یک مزیت مخصوصی
 که کتر قابل بیان است . این مزیت مثل تقلات یک شخصی
 است که راه زندگانی خود را تشخیص داده و معتقد است که
 ماوراء آن راه دیگری نیست . این مزیت نظیر احساسات یک
 شخصی است که وظائف خود را نسبت بوطن خود و خانواده
 خود و پروردگار خود کاملاً دانسته است . این خصیصه به

اندازه‌ای در ملت مزبور قوی و راسخ است که هر چیزی مخالف آن باشد بنظرش غریب می آید . در حقیقت تحقیر انگلیس ها نسبت به بیگانه ها و عادات بیگانگان بدرجه ایست که از تحقیر رومن ها نسبت به بربرهای شمال افریقا تجاوز می کنند . انگلیس ها بهیچوجه اصول نادر را در مقابل خارجه مراعات نمی کنند . در میان رجال انگلیس کسی را پیدا نمی کنید که در مقابل اجانب اهمیت باعمال و حرکات مخالف اصول و آداب بدهد و حرکاتی که اگر در میان ملت خود مرتکب میشد ، از هر سو نفرت و غصب بر سر او میبارید ، در مقابل اجانب ارتکاب آن را جائز نداند . بی شبهه این اخلاق از نقطه نظر فلسفه خیل بست و قابل اعتراض است ولی در ارتقاء و تقدم مالی خیلی مفید است و چنانکه سردار انگلیسی (ولسی) گفته بود : یکی از قوای مهمه انگلستان بشمار میرود . وقتی که انگلیسها پیشنهاد ایجاد تونل تحت البحری مانس را برای وصل انگلستان با اروپا رد کردند ، بعضی میگفتند انگلیس ها مانند اهالی چین سعی میکنند کشور خود را از نفوذ و اختلاط اجانب مصون و انگلستان را بکلی از اروپا مجزی نگاه دارند و این يك تعادل صحیحی بود

این خصائص که گفتیم در میان تمام طبقات ملت موجود است و آثار آن در هر يك از عناصر مدنیت انگلیس دیده میشود و هر کس انگلستان رفته باشد ، اگر چه بیش از چند روزی توقف نکردم باشد ، میتواند آن را مشاهده کند :

آثار استقلال از تمام مظاهر حیوتی انگلستان لامع است : اگر بمنزل پست ترین عملجات آنجا برویم می بینیم که باوجود کوچکی و حقارت ، بکلی مجزی و منفرد و از زحمت های کان آسوده است ، بایستگاه های راه آهن که میروید مردم را در آمدوشد و در حرکت مشاهده می کنید ، نه اینکه مانند يك كاه کوسمند از ترس اینکه زیر دست و پای اسب و درشکه بروند پشت يك دیواری پناه به برند . عزم ملی در کار های پر از مشقت يك نفر کارگر و در کارهای يك نفر عمل که او را سرخود رها میکنند ، ثابت تواند به تنهایی راه و رسم زندگانی را یاد گرفته و رفته رفته بفهمد که جز خودش هیچکس مسئول مقدرات آتی او نیست ، بطور متساوی دیده میشود . در عملیات اساتید مدرسه مشاهده میشود که اهمیتی به تعلیم ندادند تمام مساعی خود را صرف تربیت اخلاقی شاگردان مینمایند

زیرا اخلاق را مؤثرترین عوامل حیاتی دنیا میدانند (۱)
 وقتی بزندانگانی نژاد مزبور عطف نظر مینمائید می بینید فقط می
 و مجاهدت افراد است که اغلب مؤسسات بزرگ و کوچک را،
 از ترمیم مریضخانه و اصلاح مزرعه گرفته، تا بنای انکراهای
 بحری و کشیدن خطوط آهن، ایجاد نموده است، نه حکومت.

هرگاه شخص بکهنه حالات روحیه آنها توجه بکند، با
 همه معایبی که سایرین بانها نسبت داده و آنها را خشن و
 خونسرد و بی عاطفه تراز تمام ملل کیتی میدانند، اعتراف خواهد
 کرد که آنها ملتی است که دانسته است چگونه از خود حکومت
 کند و توانسته است اختیارات هیئت حاکمه را بمنتها درجه امکان
 محدود نماید. وقتی که تاریخ این نژاد را ورق میزنیم می
 بینیم اول ملتی است که گردن خود را از طوق عبودیت

(۱) ملکه ویکتوریا يك جائزه سالیانه برای مدرسه و لنگتن
 معین کرد که شروط دریافت آنرا بمعهده پرنس آلبرت موگول نمود.
 شاهزاده مزبور جائزه را بشاکردی تخصیص داد که از حیث اخلاق نسبت
 بشام شاکردان برتر باشد. در يك ملت لاتینی قطعا این جائزه بشاکردی
 اختصاص پیدا میکرد که محفوظات او بیشتر باشد، زیرا تعلیمات ما
 (حتی تعلیمات عالیه ما) عبارت است از حفظ کردن و این قوه در
 آنها نمو میکند و بالاخره غیر از همان محفوظات چیز دیگری در دست
 ندارند زیرا ملکه اجتهاد و ابداع در آنها مرده است.

— عبودیت سیاسی و دینی — نجات داده : از قرن پانزدهم [فورستیکو] باقوانین رومن ها که از میراث ملل لاتی و مولود دماغ سلاطین مستبده مطلق العنان بود شروع بهعارضه نموده .

يك همه را باقی هرجا فرود آید کوس ریاست و بزرگواری خواهد کوفت و هرجا را مستعمره خود قرار دهند بومیان آنجا را بطایع سلطه خود خواهند نمود . نهایت اگر بومیان آنجا مانند طائفه سرخ پوست ضعیف و غیر قابل انقیاع باشند بزودی منقرض شده و محو میگردند و اگر مانند هندیها زیاد و قادر بکار باشند از دوش آنها کار کشیده و غالب آنها مانند بردگان ، فقط آلتی خواهند بود برای سعادت و تنعم و عیش ارباب و آقایان خود .

درجه ارتقاء و اعتلاء نژاد انکلو ساکسون که نتیجه مستقیم ساختمان فکری آنهاست در آمریکا بهتر دیده میشود : این قطعه از امریکا که امروز صحنه نمایش یکی از بزرگترین و با شکوه ترین مدنیت های دنیا است ، و قتیکه انکلیسها بدانجا هجرت میگردند ، اراضی بائر و غیر مزدوری بود که ، جز معدودی وحشیان بومی ، از سکنه خالی بود و مهاجرین تمام وسائل زندگانی و معیشت را از خارج همراه خود آورده بودند و

همه میدانند پایه عظمت و رفعت آنها امروز ناگجا رسیده است و پس از یک قرن در ردیف دول معظمه دنیا و کمتر ملتی میتواند دعوت رقابت و همسری با آنها نماید . کسانی که میخواهند درجه نشاط و پشت کار و فعالیت سکنه این جمهوری (اتازونی) را کاملاً بفهمند ، باید کتابهای مسیو [روزید] و [پورجید] را راجع با اتازونی مطالعه کنند . قدرت و قوه افراد در تاسیس کپانیها ، کشیدن خطوط آهن ، ایجاد مدارس ، حکومت گرن برخود ، ساختن لنگرگاه ها و اسکله ها و سایر مؤسسات عظیمه مفیده ، به متنها درجه بالغ شده است . سلطه و مداخله حکومت آنجا بدرجه محدود و کوچک شده است که انسان خیال میکند اصلا سلطه هیئت حاکمه وجود خارجی ندارد و بالاتر اینکه انسان در آنجا متحیر میشود اگر دید حکومت در غیر از مسئله تنظیبات داخلی و مسائل سیاسی مداخله میکند

اشخاصی که بصرف فوق الذکر آراسته نباشند ، نمیتوانند در آنجا زندگانی کنند و از هرگونه تقدیمی محرومند ، بهمین دلیل مهاجرت های زیاد نتوانسته است روحیات و جریان اجتماعی اتازونی را تغییر دهد زیرا گسیکه مزایای قومی خرد را حفظ کند و نتواند بمزایای انکلو ساکونه ها مجهز شود و

با کوران اجتماعی همراهی کند قطعا محکوم بفساد است . غیر از نژاد
انگلو ساکسون کسی نمیتواند در آنجا زندگانی کند . زیرا يك
محیطی است پر از استقلال و قوت عزم و اقدام . ایتالیائی آنجا
از گرمائی میمیرد و ایرلندی جزو طبقات نازله محسوب میشود

بزرگترین جمهوریت های دنیا مهد آزادی و استقلال
است ولی از مساوات و مواضع در آنجا اسمی نیست زیرا
این دو خیال لاتینی است و در ناموس تکامل دنیا اسمی از
آنها نیست . در هیچ مملکتی مسئله تناسل بشدت اتازونی نیست
و از همین روی توانسته است روح ملت و مناعت و اشاط
خود را حفظ کند . این محیط ضعیف پرور نیست ، کسانیکه
شرایط زندگانی سمی و مجاهدت را فاقدند در آنجا وجود
ندارند و بواسطه ضعف خود محکوم بزوال و انقراض هستند :
اقوام سرخ پوست ، بعد از آنیکه دیگر وجودشان محل انتفاع
نشد ، یا از گلوله و یا از گرمی معدوم شدند و بزودی کارگران
چینی نیز بداهه ملحق میشوند و قانونی هم بری اخراج آنها
صادر شد ولی بواسطه اشکالات مالی بموقع عمل در نیامد . اما
در عوض آنها را منظمأ معدوم خواهند کرد ، همچنانیکه در
بعضی از ابالات معدن خیز شروع کرده اند و قانونی نیز اخیراً
وضع نموده اند که بموجب آن فقرا از ورود بخاک اتازونی

ممنوعند

سیاهانی که آتش جنگ داخلی را بر افروختند تا هنوز هم
مصدر کارهایی هستند که سفید پوستان وطنی از تصدی آن
امتناع دارند . صحیح است هر دو جنس در مقابل قانون متساوی
هستند ولی نسبت سیاهان ، مانند حیوانات رفتار میکنند و اگر
احساس شرارتی از آنها کردند در اعدامشان لطمه ای توقف نخواهند
کرد و به پیونده امریکائیها بهترین طریقه اعدام همان طریقه ایست
که بموجب قانون (لاش) مجرا میداشته اند ، یعنی در اولین
جناپتی که از آنها بروز میکرد مجازاتشان یا چوبه دار و یا تیر
باران است . احصائیات اخیر با آنکه خالی از نقص نبود مشعر
است که این توتیب را در هفت سال اخیر در باره هزار نفر
از سیاه پوستان اجرا داشتند .

صحیح است ، این يك لکه سیاهی است بر چهره مدنیّت
این سرزمین ولی از طرف دیگر در جنب روشنائی و طراوت
شدید تمدن مزبوره تحمل پذیر است .

اگر بخواهیم اروپا و امریکا را در مقام مقایسه در آورده
و ممیزات آنها را معرفی کنیم ، باید بگوئیم تمدن اولی مولود
فکر يك جامعه ایست که حکومت جانشین افراد و سلطه آن

اختیارات فردی را محدود نموده است و مدنیت ثانی از تراوشات روح يك ملتی است که افراد آن مستقل و آزاد و از هر گونه تضییق و فشاری دور هستند . این تفاوت بزرگ جز با اخلاق و روحیات بیجیزی دیگری منسوب نیست . مسلماً سوسیالیزم در انازونی جای پائی نخواهد یافت زیرا سوسیالیزم یکی از آثار استبداد است و در ملل بحر که قرون منادیه مطیع رژیم‌های استبداد بوده و آزادی را فراموش کرده و دیگر شایستگی حکومت کردن بر خود را نافته شده‌اند، ظاهر میشود .

این بود وضعیات يك قسمت امریکا که ساختمان فکری ساکنین آن قوت عزم و اراده را نشان میدهد . الآن عطف نظری بقسمت دیگر این قاره بنمائیم که ساکنین آن از نقطه نظر هوش و ذکاوت با دیگران امتیازی ندارند ، فقط دارای آن صفات و ممیزاتی که شرح دادیم نیستند . -

امریکای جنوبی یکی از خاص‌ترین قطعات دنیاست ، مساحت سطحیه آن دو برابر و جمعیت آن یکمشر جمعیت اروپاست . زمینهای آنجا بکر و بهر کسی نیز بلاعوض داده میشود . نژاد غالب و عمومی ، اسپانیول و همچنین جمهوری منقسم میشود . ارزشمندی

، شیل ، پرو ، برازیل ، همه مملکت مزبور در رژیم و قوانین و نظامات اتازونی را سرمشق خود قرار داده اند . همه آنها تقریباً در تحت يك طرز حكومت و يك رژیم اداره میشوند ولی همه آنها نیز ، بدون استثنا در آتش يك هرج و مرج خونینی میسوزند . علت عمده آن اختلاف نژاد و فقدان صفاتی است که در اتازونی بشرح آن پرداختیم . با وجود زمینهای حاصلخیز ، سرپانجه فقر و فلاکت گریبان آنها را گرفته و در زیر کابوس ظلم و استبداد بحال اختناق افتاده اند .

کسیکه میخواهد درجه انحطاط جمهوریت های امریکای جنوبی را بفهمد کتاب میو (ت . شیل) را بخواند . این کتاب نفیسی است که بکنه عوامل انحطاط آنها فرو رفته ، مبدأ تمام این اوضاع را ساختمان فکری آنها دانسته که بکلی از عزم و اراده عاری و فاقد قوت اخلاقی هستند ؛ فقدان قوه اخلاقی ، آنها را به پست ترین درجات انحطاط سرانکون انداخته است . مواف مذکور در خصوص مشهورترین شهرهای آنجا یعنی [بونیوس ایرس] میگوید « کسیکه يك ذره وجدان داشته باشد نمیتواند در این شهر زندگی کند ، در موضوع جمهوری ارژانتین که نسبتاً کمتر دستخوش عوامل فتهتر است میگوید « وقتی شخص به ماملات تجارتنی آنجا نظر میندازد ، از فقدان

درستکاری و صحت قول و حسن عهد خجل میشود ،

هیچ جای دیگر دنیا ، مانند امریکای جنوبی ، نمیتواند
 دلیل اثبات این مدعا واقع شود که نظامات و مبادی اجتماعی
 هر ملتی نتیجه مستقیم روحیات و ساختن فکری همان ملت است
 و نمیشود نظامات و قوانین سیاسی و مدنی يك ملت را بملت
 دیگر برده و صحیحاً اجرا کنند ، چنانکه همه دیدیم نظامات و
 قوانین انارزونی بسد از اینک بملت پست تری رفت چه قیافه ای
 اتخاذ کرد و چه نتیجه ای داد

مسیو شیللا در موضوع جمهوریت های امریکای جنوبی می
 گوید : « ممالك مزبورہ کاملاً در قبضه اختیار رؤساء جمهورى است
 که اقتدارات آنها در مملکت خود کمتر از اقتدار امپراتور روس
 نیست و تمام مستخدمین اداری دست نشاندہ آنها هستند و
 اهالی هم در انتخاب آنها مداخله مینمایند ، اما رؤساء جمهور
 اعتنائی بآراء و افکار عوامه نمیکند . جمهوریت ارژانتین ، در
 حقیقت يك حکومت مطلقه و يك سلطنت مستبدہ ایست که
 سیاست از وسیله ارتزاق و تجارت يك عده معدودی است

تنها برازیل از این انارشی و هرچ و مرج نجات یافت و
 آنها در پرتو سلطنت بود که نیکداشت اقتدارات سیاسى

بچنگال هوا و هوس مغرضین افتاده و از آن سوء استفاده کنند
ولی چون بیش از حوصله و استعداد يك ملت پست همت بی
اراده‌ای با آنها ازادی داد حکومت سلطنتی ساقط شد و ملت
هم با آن در يك انارشی و هرج و مرجی افتاد . آنوقت ،
رجال حکومت جدید در ظرف چندسال اموال ملت را بنحوا
نموده و خزانه دولت مفلس شده و مجبور شدند صدی شصت بر
مالیات بیفزایند .

موقوف و تاخر ملل لائینی آمریک تنها از لحاظ سیاست
نیست ، بلکه در تمام عفاصر مدنیت متاخر و منحط شده اند .
بدون شبهه دوام این اوضاع در این حالت در جمهوریت های
مربوره بالاخره آنها را بتوحش و برابری سوقی میدهد . کلیه
صنایع و تجارت بدست آلمانها و انگلیسها و امریکائیهای مقیم
آنجا افتاده و [الباریزو] تقریباً يك شهر انگلیسی شده . و
اگر بیگانگان نبودند این ظواهر مدنیت که امروز در شبلی
موجود است و اروپا را فریب میدهد وجود نداشت . در
جمهوریت ارژانتین چهار میلیون سفید پوست اسپانیولی موجودند
ولی تصور نمیکند يك نفر از آنها در راس يك مؤسسه صنعتی
مهمی قرار گرفته باشد

سقوط عنصر لائینی - بك همه، سقوط مدہشی - آنہم
 در مقابل ارتقاء انکار ماکسون و در مجاورت یکدیگر و در مقابل
 یکدیگر، خیل موجب حزن و تاسف است ولی از طرف دیگر
 صادقترین شہادی است بر صحت نوامیس پسبکولوژی کہ ما
 بشرح آن پرداختیم



فصل سوم

فقط تطورات زندگی ممکن است روح

ملت را تغییر دهد

آمیزش و نفوذ اجانب روح ملت را و بالتبع نتیجه مدنیت اورا تغییر میدهد - دولت روم - مدنیت روم در نتیجه هجوم جنگی برابره گرفت بلکه در نتیجه هجوم مسالمت آمیز آنها ساقط شد - در نتیجه برابره هم خطور نیککرد انداختن دولت روم - هجوم برابره قیافه فتح و تسخیر نداشت - رؤساء اولیه ضایف فرانت خود را مستخدم و موظف از طرف امپراطور های روم میدانستند - عظمت روم همیشه در پیش چشم آنها بود و جز ابقاء روم فکری نیکردند - فقط از ابتداء قرن هفتم رؤساء برابره در بلاد کل از شناختن امپراطور های روم بریاست خود منصرف شدند - تغییر کامل مدنیت روم در نتیجه همه اساس و شالوده ان اتفاق نیفتاد بلکه در نتیجه ایجاد يك مدت جدیدی که روح ان تمدن را همراه داشت صورت گرفت - هجوم برابره با تازونی - عواقب این مهاجمه ها چیست - منازعات داخلی و تجزیه ممالك - هجوم اجانب بفرانسه

سابقاً گفتیم که تمدن ملل نتیجه رژیم و نظامات آنها نیست بلکه مولود فطریات و نتیجه ساختن فکری آنهاست و چنانکه در موضوع ملل تاریخی گفتیم معلوم شد، وقتی ریشه قومیت يك ملتی از هم که پیخته میشود و ساختن فکری آنها دستخوش

تزلزل میشود که با بیکانگان اختلاط و تناسل نمایند و ملتی توانسته است هویت اجتماعی، وحدت ملی، قوت و عظمت خود را صیانت کند که مانند اریانه‌های هندوستان، در اعصار قدیم و انکلیسها در عصر حاضر از آمیزش با طوائف بیگانه خود داری کنند. امتزاج بیگانه هر قدر هم عددشان کم باشد برای تغییر دادن روح ملت کافی است زیرا اخلاق مشترکه ملی و سوابق تاریخی ملت و عادات و آداب قومی را که بمنزله سلسله ارتباط افراد ملت است بیک دیگر مست و متزلزل مینماید

این خلاصه بیانات سابق است و اگر صحیح باشد که عناصر تمدن هر ملتی دیباچه روح و عنوان مزاج عقلی از ملت است، پس بطور قطع تغییر آن مستلزم تغییر عناصر تمدن آن ملت میباشد و تاریخ گذشته بشر شواهد زیادی در تأیید این مدعا ارائه میدهد و آینده هم نظیر گذشته خواهد بود بهترین شاهی در این باب تغییراتی است که در تمدن روم روی داد. مورخین غالباً آنرا نتیجه تهاجم قبایل وحشی (برابره) میدانند، ولی اگر اندکی تعمق نماییم خواهیم دید که این تبدلات در نتیجه مهاجرات سلبیه (نه تهاجم جنکی) حاصل شده است و قبائل وحشی، نه تنها در انهدام اساس تمدن روم نکو شبنند، بلکه آنرا محترم داشته و سعی میکردند آن

را سر مشق مدنیت خود قرار دهند ، کوشش داشتند زبان خود را بزبان آنها منضم و فنون و قوانین و آداب روم را ایجاد کنند . میراثی که از تمدن روم بآنها رسیده بود تا آخرین سلاطین [مہروفنجی] حفظ کردند و تمام کارهای شارلمان بزرگ روی همین اصل (حفظ مدنیت روم) قرار گرفته بود

اما بطور قطع تمام این مساعی بیهرده و زنده کردن تمدن روم بانها شئون و خصائص او محال بود . فقط پس از سرور چند قرن تماس و اختلاط فیما بین این قبائل متوحشه و روم ، مدلی جدیدی با ساختمان فکری مخصوصی قدم برصه وجود گذاشت و بالطبع ، نظامات و فنون و آداب و قوانین و صنایع جدیدی بهمراه خود آورداد . اگرچه مدنیت جدید بکلی از آثار مدنیت روم عاری نبود ، ولی مساعی مختلفه هم در احیاء تمدن مزبورہ بدر رفت . نه نهضت علمیہ اروپا توانست صنایع آنها را زنده کند و نه انقلاب بزرگ فرانسه توانست نظامات و قوانین آنها را دوباره ایجاد کند

پس اینطور نیست که مهاجرات قبایل وحشیہ که از قرن اول میلاد شروع و بالاخرہ منتهی باستہلاک روم در آنها کردید ، باعث محو تمدن روم نگردید و آنها سعی در ابقاء

مدانیت مزبوره داشتند . زیرا اگر فرض کنیم که قبایل مذکوره
 بمحاربه و مقابله روم همبادرت نمیکردند ، باز علت انقراض
 روم محسوب میشدند ، زیرا صرف اختلاط و امتزاج آنها با روم
 و تقلیل دائمی عده رومنها ، برای انقراض تمدن روم کافی بود .
 صحیح است در اینصورت بر حسب تاریخ ، روم منقرض نشده
 بود ولی عین این نتیجه که امروز مشاهده میکنیم موجود می
 شد . یعنی بدون اینکه دولت روم از پای در فتنه هویت اجتماعی
 و تمدن روم از بین میرفت . پس صحیح است اگر بگوئیم
 تمدن روم يك سرتبه از بین نرفت ، بلکه بتدریج و استمرار ،
 فقط بواسطه افتادن در زیر دست و پای بیگانه محکوم به تبدل
 و انقراض گردید . مطالعه تاریخ مهاجرات قبایل وحشیه این
 مدعا را کاملاً ثابت میکند .

تتبع و استقراء علماء متخصص ، مخصوصاً اوشنه های
 (ووستیل و کولائز) این نکته را مبرهن میکند که مهاجرات
 سلیمه (اختلاط و آمیزش) قبایل وحشیه بود که بنیان متین
 تمدن روم را متزلزل و بالاخره ویران نمود ، نه مهاجرات
 جنکی آنها که همیشه بوسیله يك عده از همان قبایل وحشیه ای
 که در خدمت دولت روم بودند دفع میشد . از زمان امپراطور های
 اول استخدام قبایل متوحشه در قشون روم معمول شد و هر

قدر ثروت و جلال روم فزونی میکرد ، فطرت سلطنتی روم ضعیف میشد و دایره این استبداد وسعت پیدا میکرد ، بدوجه ای که بعد از چند قرن تمام مشاغل قشونی و دواثر دوقی بدست بیگانگان افتاده قشون به عاوتف (وزکوت) .
[بودکونی] و [فرانک] اختصاص داشت

بدیهی است وقتی که قشون و دواثر کشوری بدست بیگانگان افتاد ولایات تعزیه و مستقل میشوند چنانکه در روم شد ، ولی جزبیک بود سلطوت و اهمیت روم بجائی رسیده بود که امراء اجنبی جرأت نداشتند لواء مخالفت برافرازند ، حتی آنها بیکه بر خود شهر روم حکومت میکردند : بعد از اینکه [ادواکر] پادشاه همدول که تابع سلطنت روم بود در سال ۴۷۶ میلادی روم را منقرض کرد از دربار قسطنطنیه اجازه خواست که باسم [پاتریس] در روم حکومت نماید

هیچیک از رؤساء قبائل متوحشه از این سیره بخلاف نوردیده و همیشه باسم روم حکومت مینمودند و دست بترکیب نظامات و قوانین مقرر نمیدادند [کلوویس] خود را جیره خوار روم دانسته و میاهات میکرد که از طرف امپراطور بقلب و کنسول ، مفتخر شده است . جانشینان وی تا بی سال از

این ترتیب تخلف نکردند و اوامر امپراطور را اجرا مینمودند و برخود واجب میدانستند که مردم را باطاعت دربار قسطنطنیه مجبور سازند. اینحالت تا قرن هفتم دوام پیدا کرد که کلاواها جرأت نموده وصارت خود را بر تقود، که تا آن تاریخ بنام امپراطور روم بود سکه زدند. از این تاریخ است که میتوان گفت امراء گل (فراسه) بریاست رومیها اعتراف نداشتند. بنابراین غلط است که مورخین تاریخ فراسه را از دویست سال قبل از این تاریخ شروع کرده‌اند و تقریباً ده نفر بسلسله سلاطین ما اضافه میکنند.

مهاجرات قبائل ژرمنی را کمتر میشود فتح و تسخیر نماید زیرا فتح و تسخیر حقیقی آنستکه قوم غالب عادات و آداب و شرایع و نظامات ملت مغلوب را برهم بزند، چنانکه نورماندیا در انگلستان کردند، ولی ممالکی که در معرض هجوم قبائل ژرمنی واقع شده‌اند در سرزمین خود مطیع شرایع و نظامات و آداب خود باقی ماندند. هوات روم تدریجاً و بطور غیر محسوسی از میان رفت. ایالات و ولایات از دویست قرن باین طرف مطیع حکامی بودند که با اسم امپرانور آنها فرمائروائی داشتند و این حکام باسور زمان و طول مدت و بطورتدریجی نفوذ خود را راسخ نموده و مجزا شدند. در طول مدت

سلطنت سلسله [م-پروفیزی] هیچگونه تغییراتی روی

نداد (۱)

بلی ، تغییر کلی بزرگی که در نتیجه هجوم قبائل وحشیه
اروم روی داد ، همانا پیدایش يك ملت تاریخی جدیدی بود که
از لوازم حتمی آن ، مطابق نوامیسی که ذکر کردیم ، ظهور
يك تمدن جدیدی بود

این يك قانون کلی تغلف ناپذیری است که دائما آثارش
ظاهر و در تجدد است و گویا ثابت ترین نوامیس اجتماعی است
امروز هم مثل اینست که همان مهاجرات سلبیه بطرف تمدن
حاضر دیده میشود

مردم خیال میکنند دیگر امروز از آن طوائف وحشی ،
جز در اواسط افریقا و آسیا ، اثری نیست و بیی از آنها
بر مدنیت دنیا نمیرود . محقق است که جز از لحاظ اقتصادی
که ممکن است يك روزی با این سلاح مهیب بچك ما ببادرت
کنند ، ما از آنها ترسی نداریم ولی عجائبات موضوع نظریه آن

(۱) موسیو (وستیل دوکولانتر) میگوید حکومت (کل) در طول مدت

سلطنت این خانواده يك جزء از حکومت روم بود و بحکومت اشرافی

(مصنف)

شبهت نداشت

قبائل متوحشه که دور از روم زندگی میکردند و تمدن روم را مقرض کردند نیست ، بلکه قبائل است که در آغوش مدنیت ما و در میان جامعه ما زندگی میکنند.

امین امروزه مرکب است از عناصر مختلفه و اجزاء متعدده درهم و ما بین افراد و طبقات يك جامعه ، چنانکه قبلاً ذکر کردیم ، تفاوت فاحشی ایجاد شده و عناصر منحل و طبقه فرودین که بیش از این نمیتوانند تمدن عصر حاضر را متحمل شوند ، روی باز دیاد گذاشته و این تفاوت فاحش افراد يك مملکت در مدارك هر روز فزونی گرفته و بالاخره يك روزی جامعه خود را سرنگون خواهد کرد

این هجری که ذکر کردیم نخست طرف اتازونی منوجه شده و تمدن عظیم ملت مزبور را تهدید میکند . در آن ایامیکه مهاجرت کم و قسمت اعظم مهاجرین از عنصر انکلاوساکسون بودند ، باطبیعه عناصر بیگانه در عنصر غالب که انکلاوساکسون بودند مستهلك میشدند . اما امروز مهاجرت عناصر پست مثل سیل بطرف اتازونی جاری شده و بطور قطع جامعه آنجا نمیتواند آنها را در خود مستهلك و فانی نماید : از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ تقریباً شش ملیون با اتازونی مهاجرت کردند و همه آنها تقریباً از عملجات ملل غیر راقیه بودند . امروز چهار يك

نفوس شیکاگو از سکنه اصلی نیستند . . شهر مزبور ۱۰۰۰۰۰۰ را جمعیت دارد که ۴۰۰۰۰۰ آن آلمانی ۲۲۰۰۰۰ ایرلندی ۲۰۰۰۰۰ پولونی ۵۵۰۰۰ چک و غیره میباشد .

این مهاجرین با بومیان چندان آمیزش نمیکند ، حق زبان وطن جدید خود را نیاموخته اند ، فقط مشغول عملی و مزدوری هستند و مزد کم و مختصری که دریافت مینمایند نمیتواند آنها را راضی نماید و بالعالمه بسا کین اصلی با نظر حق و کین نگاه میکنند . در اغصابانیکه کارگران راه آهن نمودند نزدیک بود شهر را آتش بزنند و بالاخره حکومت مجبور شد بدون شفقت دهانه متراپوز را بر روی آنها بگشاید . از میان این عناصر است که آن گداهای سمج اشتراکی ظاهر شده و سعی میکنند تمام مؤسسات را زیر و زبر نمایند . پیشرفت نظویات آنها در اروپا بواسطه ضعفی که بر او مستولی است آسان ولی در امریکا که با این صنف عقاید توافق ندارند مشکل است . نزاعی که در آینده این افکار و عقاید متباینه در این جمهوریت عظیم ایجاد میکنند نزاع دو عنصری است که روح آنها ، تقایر و ساختمان فکری آنها متباین است .

چیزی که بر حسب ظاهر بدیهی بنظر میرسد اینست که - این جنگی که میان امریکائی های مهاجر و امریکائی های اصلی

واقع خواهد شد بمظفریت متوحشین خانمه نخواهد یافت و
 شاید همان کشتار هولناك (سامبر) بدست (ماریوس) (*)
 ولی با يك قیافه خونین تری تکرار شود . و اگر این جنگ
 بتأخیر افتاده و مهاجرت خانمه نیابد ، البته نمیتوانند آنها را
 ریشه کن کنند و شاید همان مقدرات روم نصیب اتازونی نیز
 بشود ، یعنی حکمرانیهای مستقل كوچك تجزیه شده و مانند اروپا
 و امریکای اسپانیولی در گریوه اختلاف و جنگ داخل بیفتند

تنها اتازونی از مهاجرت و هجوم عناصر بیگانه تهدید
 نمیشود ، بعضی از ملل اروپا مانند فرانسه نیز در معرض همین
 مخاطره واقع شده است : فرانسه يك مملکت حاصلخیزی است
 كه نفوس آن در ازدیاد نیست و از هر سو احاطه شده است
 بممل فقیری كه روز بروز جمعیت آنها رو بفزونی است . با
 وجود اینحالات ، مخصوصاً در صورتیکه کارگران فرانسه زیاده
 مزد میخواهند و کارگران اجانب بمزد کم قانعند ، مهاجرت يك
 امر حتمی است . مهاجرت بخك فرانسه برای آنها خیلی مفید
 است زیرا از خدمات نظامی معاف هستند ، مالیات نگرانی به

(*) ، (سامبر) اسم یکی از قبایل وحشی ها است که دوپست سال قبل از
 میلاد به کدلا هجوم آورده و بدست ماریوس قتل عام شدند .

آنها تعلق نمیگیرد یا خیلی کم تعلق میگیرد و کار آنها در فرانسه هم کم زحمت تر و هم مزدش زیاده‌تر از مملکت خودشان است .
 آنها این ثروت ما نیست که آنها را به هاجرت بخاک فرانسه تشویق مینماید ، بلکه قوانین سایر ممال همجوار که هاجرت به مملکت خود را تا يك درجه مزاحم نموده است این مسئله را تأیید مینماید .

چیزیکه بیشتر از همه هاجرت را خطرناك می‌کنند این است که مهاجرین عموماً از پست‌ترین طبقات ملت خود و وطن خود را ترك نکرده‌اند مگر برای اینکه زندگانی در آنجا بر آنها سخت و دشوار بوده است . ما آنها را برحسب قوانین انسانیت می‌پذیریم و بهمین مناسبت عده آنها روزافزون است :
 چهل سال قبل شماره اجانب در فرانسه از ۴۰۰٫۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد ، در صورتیکه امروز به ۱٫۲۰۰٫۰۰۰ نفر بالغ شده و هرروزه انواع آنها زیاد تر میشود . اگر فقط بده ایتالیائی‌های فرانسه مراجعه کنیم ، می‌بینیم ما رسیل تقریباً يك مستعمره ایتالیائی است ، بلکه هیچيك از مستعمرات ایتالیائی این قدر ایتالیائی ندارد و اگر جریان مهاجرت از این قرار ادامه پیدا کند ، بسزودی يك ثلث ساکنین فرانسه ایتالیائی و يك ثلث آلمانی خواهد شد . در این حال چگونه میتوانیم وحدت ملی

داشته باشیم و این وضعیت از وخیم ترین عواقب ، تحمل
ناپذیر است (*)

گویا يك الهام صادقانه ای ملل قدیمه را از آمیزش و
دوستی بیگانگان منع میکرد زیرا میدانستند قیمت ملت بکارت
عدد آنها نیست بلکه بوحشت فقری و استحکام قومیت آنها
است و آن ممکن نیست مگر در سایه علم آمیزش

از اینجا معلوم میشود که اساس جمیع مسائل تاریخی و سیاسی
مسئله لاینحل و عاصر ، است که تمام مشکلات در مقابل آن
سهل و آسان است .

(*) کمزوان ملل دنیا را از مهاجرت ممنوع داشت زیرا مسائل اقتصادی این
را از پیشآمدهای ضروری و حتمی حیات اجتماعی انبوه است ولی ممکن است
بوسائل مخصوصی آنرا محدود نمود مثلاً خدمات نظامی را شامل تمام آن اشخاصی
کنند که دو سال در مسکوت مانده و سانشن کمتر از بیست و پنج است و کسیکه
يك سال بیشتر داشته باشد مالیات نقدی بدهد و قانون تابعیت را تأستناء چند
مورد تکی القاء کنند و ربع عایدات یا مزد را از هر غریبی که کمتر از پنجاه
سال در خاک فرانسه اقامت کرده خواه تابعیت ما را قبول کرده باشد یا نه
بگیرند - و کلائی که اینگونه قوانین وضع کنند باید مجسمه آنها را ریخت .

(مصنف)

قسمت چهارم

حالت روحیه ملک چگونه تغییر

و تبدیل پیدا میکند

فصل اول

تأثیرات مبادی در حیات ملل

مبادی اولیه که اساس تمدن بشری است خلی معدود است .
تکوین این مبادی خلی بطبیعی ، همچنانکه زوالتش بکندی و صعوبات صورت
میگیرد . وقتی در جریان اجتماعی ملت مؤثر است که جزء فطریات میده شود .
در اینصورت جزء منکات اخلاقی بشمار میرود . فقط بطوع تغییر
مبادی عدت بقاع تمدن است . مبادی چگونه مستقر و راسخ میشود .
مدارک در آنها تأثیری ندارند . تا کید و نفوذ در آنها مؤثر است .
تأثیر رفیعبران و ارباب ایمان . مبادی بعد از انتشار میان دستجات
تغیر یافته میدهد . مبادی بعد از رسوخ و استقرار در جمیع عناصر تمدن
مؤثر واقع میشود . وحدت نظر اهل هر عصر در سایه وحدت محضه
آنها که آنها را در طرز تصورات و اعمال متحد میکند صورت
میگیرد . تأثیر عادات و آداب . تأثیر آنها خفیف نمیشود مگر در
اوقات مصائب که مبادی قدیمه متزلزل شده باشد . مذاهب وقتی قابل
دوام است که مناقشه در آن راه نیابد . اگر ملل مبادی و مذاهب خود
را تغییر دادند یا ضایعه تمدن خود را تغییر خواهند داد .

بعد از اینکه که متیم حالت روحیه مال راسخ و غیر قابل
تغییر است و ناربخ ملل مربوط این اخلاق است ، بیان کردیم که
همین حالت روحیه با مرور زمان و عوامل وراثت ، مثل سایر خصائص
بدنی ، قابل تغییر است و اکنون میگوئیم این تغییر مهم ترین

عوامل تطورات و تبدلات مدنیت بشر است

عوامل تغییر دهنده روحیات ملل زیاد است از جمله احتیاج ، رقابت و منافسه در معیشت ، تأثیر محیط ، تقدم علوم و صنایع . در این موضوع يك كتابی (۱) نوشته ایم كه عمل تغییر روحیات ملل را بسط داده ایم و چون روبه این كتاب مخالف اطناب است در این فصل فقط بذكر بعضی موجبات آن اکتفا میکنیم

وقتیکه به تمدن ملل قدیمه متنبهانه مراجعه میکنیم می بینیم کلیه مدنیت ها بر روی مبادی معدوده چندی تأسیس یافته كه اگر تاریخ فقط در اطراف آنها صحبت میکرد بطول و تفصیل كیفی نمیرسید . زیرا تمدنی كه در طی يك قرن تمام ، يك بادومبدأ اساسی در علوم ، فلسفه ، یاقنون ، یا آداب ایجاد نموده باشد ، این تمدن از بهترین و بارونق ترین مدنیت ها بشمار می رود

مبادی اجتماعی وقتی منشاء اثر میشود كه ازكنه ادراكات و احساسات ملت سر بیرون آورده و جزء فطریات و غرائز كه مصدر تمام حرکات و تمایلات بشری است بشود .

(۱) انسان و جمعیت از حیث اصل و تاریخ

در این حالت که مبادی جزء اخلاق ملی شود عامل مهم زندگی اجتماعی میشود زیرا اخلاق ملی عبادت است از تـراکم يك دسته مشاعر غیر اختیاری ، یعنی افکار سوق الطبیعه

و تنبیه مبادی بدینصورت جزء غرائز و فطریات شد ، یکی از تأثیر و تحکیمات عقل و منطق خارج شده و موثر ترین عوامل حیاتی انسان بشمار میرود : يك منمصبی که يك عقیده دینی باسیاسی دماغ او راسخ شده است ، دیگر برای قبول هیچگونه فکر و عقیده مخالفی حاضر نیست ، هر قدر هم عاقل و متفکر باشد . فقط کاری که در اینصورت میتواند بکند اینست که افکار مخالف را با تاویل و تعبیر و تقریباتی همراه عقیده و فکر راسخ خود مینماید -

بعد از اینکه فهمیدیم مبادی وفقی در حیات اجتماعی موثر است که از تحت اختیار عقل و تصور خارج شده و جزء ملکات و غرائز طبیعی و مشاعر غیر اختیاری شده باشد علت بطور تبدیل و کندی تطورات مدنیت را خواهیم شناخت . و از همین لحاظ است که آن مبادی و اصولی که اساس يك تمدنی محسوب میشود خیلی معدود است و ناموس تصور و تغییر ، پاهستی و بطور در آن رخنه مینماید . اگر غیر از این بود هیچ تمدنی

دوام نمیکرد

در عین حال تمام مبادی تمدن يك مای بطور تدریج قابل تغییر است والا بیابانی تمدن ملت بهر شکلی که ایجاد شده باشد ابداً بهمان شکل باقی نماند

کاملترین تمدن‌ها تمدنی است که توانسته باشد مبادی خود را در فواصل و بهرهای معینی يك يك تجدید نماید ، یعنی جمود و محفاظه کاری را با تجدید يك میزان و تناسب در مبادی خود ملحوظ دارد . اما مللی که در جمود و تثبیت بمبادی خود مفرط و با هرجدیدی مخالف هستند و مللی که در تجدید مفرط ، یعنی نسبت بهیچ يك از اصول و مبادی خود پایدار و متمسك نیستند ، هر دو ، محکوم بفنا و اضمحلال میباشند

بنابر این ، آنچه در تاریخ اقوام بشری پسندیده و قابل تمجید است ، کثرت مبادی نوظهور نیست بلکه هر قدر این مبادی محدودتر و کهنه‌تر باشد ، تغییرش مشکلتر و آثارش در اجتماع بیشتر است . در حقیقت هر تمدنی مولود مبادی معهوده است که بقا و فناء تمدن مربوط ببقاء و فناء آنهاست

حیات اجتماعی قرون وسطی روی دو اصل بنا دو مبدأ استقراری یافت : دیانت و حکومت اشرافی . فنون و آداب و کلیه

مظاهر حیاتی آن زمان روی این دواصل ثابت برقرار شد . دوزخ
و ناسانس این دواصل را تکان داد و از آن تشاریخ ارزوی
تجدید عصر روم و یونان در دماغها پرتو افکند ، فلسفه
و فنون و آداب و ادبیات روی به تغییر نهاد . رفته رفته
اصول سابقه سست و تعقل جانشین تفاید و مقولات جای خود
را بحقایق عقلیه داد و بطور کلی تمدن در حال تطور افتاده
و يك سیر جدیدی اتخاذ نمود . امروز ، کویا مبادی دینی
قرون وسطی نفوذ و استیلاء خود را بر عقول مردم بکلی از دست
داده و لذا تقریباً تمام نظامات و وضعیاتی که بر روی مبادی
منزوره تاسیس یافته بود امروز یا منحل و یا باضمحل
تهدید میشود

برای بیان کردن کیفیت تولد يك فكر و استقرار آن
و بعد انزال و فناء آن ، باید شواهد زیادی بیاوریم و اگر
میتوانستیم داخل جزئیات شویم بمان میگردیم که هر يك از
عناصر تمدن ، مانند فلسفه ، دین ، فنون ، اخلاق و غیره
مربوط بمبادی معدوده است که نامو آنها خیلی بطائی و کنداست
علوم هم از این قاعده مستثنا نیست : مثلاً علم طبیعی امروزه
برهه بداهه عدم انهدام قوه ، امتوار امدت و علم طب بر اهل

کوچکترین مخلوق ، مستقر است

با وجود آنکه علوم مزبوره مطمح افکار مزوره و محل بحث عقول سامیه است و تصدیق مبادی آنها ابداً مربوط بهرام و جهال نیست ، مع ذلك و قتیکه بتاریخ استقرار مبادی علوم مزبوره مراجعه میکنیم می بینیم هر يك از آنها با خون جگر و بایك تدرج بطائی السیری در عقول مستقر شده است ، با آنکه هر چیزی در عصر حاضر سرعت پیش میرود و باوجود اینکه اغراض و اهواء در مباحثات علیه منظور نمیشود ، مع ذلك استقرار يك مبدأ علمی تقریباً بیست و پنج سال وقت لازم دارد : د دوره دمویه ، یکی از واضح ترین مبادی علمی است ، مع ذلك پس از طی يك همچه مدتی که پراز مشاجرات بود مستقر و جزء مسائل مسلمه شد

کلبه مبادی ، فرق نمیکند فلسفی یا علمی یا ادبی یا دینی ، در کیفیت تکوین و ظهور و بعد از آن استقرار مانند یکدیگرند : اول يك عده ای آنها قبول میکنند پس از آن بواسطه پذیرفتن اشخاصیکه ، یا بواسطه بلندی مقام یا قوت ایمان و عقیده ، صاحب نفوذ هستند دثره آن وصمت پیدا میکنند و رفتار آنها بیش از تبلیغات در جامعه موثر است ، زیرا جماعات همیشه از راه چشم بهتر پیروی میکنند تا از راه گوش

ولذا سرمشق عملی در آنها بیشتر موثر است تا بیانات منطقی و قنیه که مبلغین اولی توانستند اطرافیان خود را متقاعد کنند ، بالطبع يك دسته مبلغین دیگری ایجاد نموده اند . آنوقت مبدأ جدید مطرح بحث و معارضه واقع میشود . زیرا بدیهی است که مبدأ جدید باید يك سلسله مطالبی که قبلاً همه آنها ثابت و راسخ و جزء مسلمات بوده است معارضه میکنند - در این وقت معارضه شدت یافته و عیجان و عصیت مبلغین جدید شدید تر میشود ، برای اینکه به افوق و برتری خود مطمئن تر میشوند و عزم آنها در تأیید مبدأ تازه قوی میگردد . اما نه برای اینکه این مبدأ جدید حق است زیرا غالباً نمیدانند تا چه اندازه حق با آنهاست ، بلکه فقط برای اینکه آنها این مبدأ را پسندیده و انتخاب کرده و بنشر آن قیام نموده اند . در این صورت است که کشمکش شدید میشود ، یعنی طرفداران آنها ، با همه معایب و نواقص ، قبول و مخالفین ، با همه محاسن و مزایا ، رد میکنند . نفی و اثبات در جریان است ولی بدون برهان زیرا رد و قبول يك مبدأ جدیدی در اغلب طبایع مبتنی بر احساسات است و کمتر مطیع ادله و براهین میشود . در اثباتیکه آتش جدال بر افروخته تر میشود مبدأ جدید سیر تکاملی خود را ادامه داده و جوانان بواسطه حس استقلال

و نفرت از کهنه آنها قبول میکنند . باین ترتیب مبدأ مزبور نشو و نها یافته و بزودی از طرفدار و حامی بی نیاز میشود ، یعنی بخودی خود و بواسطه سرایت مرض تقلید ، در جامعه تعمیم پیدا میکند

همینکه مبدأ جدید بدرجه تعمیم و انتشار رسید موفقیت تام است ، زیرا بزودی قبول میشود و باعناق عقول و ادراکات فرومیرود و يك زاویه مخصوصی برای آن در دماغها تهیه و مثل سایر ملکات راسخه جزء موروثات میشود و در پناه این جایگاه منبع قرنها از تعرض مصون خواهد ماند

مبادی تمدنها بر دو قسمت اند : يك قسمت آن بهائیات عالیله ملت اختصاص دارد ، مثل مبادی فاسفه یا قانون . قسمت دیگر تا ناریك نوب و پست ترین طبقات جامعه نفوذ می نماید . مثل مبادی دینی و مخصوصا سیاسی . اما وقتیکه طبقات نازله رسید حقیقت اولیه آن بکلی تغییر یافته و در زیر پرده های کرناکونی پوشیده میشود . مع ذلک همینکه طبقات نازله يك مبدائی سرایت کرد ، در نفوس ساده آنها متمکن شده و تاثیر آن در عقول محدود و غیر قال بحث و تنقیب آنها ، شدید می شود

در این وقت که عقیده مانند يك سیلاب مقاومت ناپذیری

از روی جماعات عبور کرده و آنها را بایجاد حوادث عظیمی
سوق میدهد ، صدها هزار نفوس بشری را می بینید که خود را
فدای عقیده مینمایند و غالباً مبدأ تغییرات مهم تاریخی میشود

بازیگر این صحنه های شکست انگیز خوانین ، فلاسفه و
ادبا و ارباب فنون نیستند . بدست آنها ، لواء دیانت که بر
معموره کتی بر چم حکمرانی میزند ، افراشته نشده و آنها
موسس ممالك عظیمه و موجد انقلابانی که دنیا را بکلی تغییر
داده است نمیباشند ، بلکه بدست جماعات معتقد انجام گرفته است .
واقعات برجسته تاریخی در تحت اراده قاهر و عقاید مالبخوابانی
جماعات جاهل ولی مومن صورت گرفته است که در راه پیشرفت
معتقدات خود ، از هیچ گونه فداکاری مضایقه نمیگردند

عقیده و تمکن مبادی دینی در نفوس جماعت بود که
يك مشت بادیه گردان صحاری سوزان عربستان را وارث
سلطنت روم و ایران نمود و بزرگترین دولت های دنیا را
ایجاد کرد که قلمرو آن از حدود اسپانی تا واسطه آسیا امتداد
داشت . نیروی عقیده و تعصب بود که قشون کتوانسیون در
مقابل تمام اروپا مقاومت نموده و مقاصد انقلاب را علی کرد

عقیده يك نیروی حیرت انگیزی دارد که جز عقیده چیزی

نمی‌تواند آرا مغلوب نماید : فیروزی همیشه عمنان عقیده است ،
اگر قوای مادی مخالف در تحت تأثیر عقیده و ایمان نباشد .
ولی اگر دو قوه مخالف ، هر دو در تحت تأثیر عقیده واقع
شده باشند ، نزاع و کشمکش يك قیافه خونینی اتخاذ کرده و
مظفریت موکول به عوامل ثانوی ، مانند قوه اخلاق و حسن انتظام
و کامل بودن تجهیزات میشود .

اگر فتوحات اولیه عرب را در تحت مطالعه در آوریم (و
فتوحات اولیه غالباً دشوارتر و بعیدالغالب تر است) می بینیم
در مقابل آنها مللی موجود بودند که از حیث دیسیدین نظامی
و لوازم جنگی بالانر بودند ولی قوی اخلاق و حالت روحیه
آنها دستخوش ضعف و سستی بود . اول بسوربا هجوم آوردند ،
قشونی که میبایستی از آنها جلوگیری کند عبارت بودند از
سربازان اجیر که به هیچوجه حس فداکاری اعصاب آنها را
تکان نمیداد و هیچگونه محرکی آنها را به مجاهدت و بذل کوشش
تحریک نمیکرد . ایمان و قوت عقیده اعراب ، قوه نفراتی آنها
را ده برابر میکرد و لذا در متفرق کردن قشون خصم که
بعینک و جدال علاقه نداشتند چندان زحمت نکشیدند . در تحت
يك همچو سائق توانائی بود که يك مشت یونانی که آمدن و
و وطن خود را دوست میداشتند ، توانستند لشکریا عظمت گزرمس

را از هم منلاشی کنند . اگر اعراب ، چند قرن قبل با روم را در میاویختند ، البته نتیجه برعکس و ملت غالب روم بود نه هرب اگر قوه عقیده دو قشون متساوی باشد فتح نصیب آن دسته ایست که نظام او بهتر باشد . بهمین دلیل قشون کنوانسیون بر قشون وانده غایب کرد .

ظفر و فیروزی همیشه با ایمان و عقیده توأم است ، عقیده سیاسی و دینی تفاوت ندارد و اگر یک روزی سوسیالیزم بر اروپا مسلطی شد ، نه برای اینستکه مرام آنها از لکه های خطا و غلط عاری است ، بلکه برای اینستکه غیر از آنها صاحب عقیده و ایمانی وجود ندارد و آنهاست که زمام مال در دست آنها است ، بدرجه فائق ایمان شده اند که در خصوص حیانت خود از سبلاط مژده حشینی که آنها را احاطه کرده اند نیز عقیده ندارند .

و قذیبه میادی انوار تکوین و ظهور و معارضه و جدل را طی کرد و حالت استقرار و ثبوت بخود گرفت ، جزء معتقدات ثابته و اصول مسلمه و احساسات مشترکه ملی میشود . تمام ادوار عظمی که در تاریخ ملل دیده میشود ، مانند زمان اگرست و لوی چهاردهم ، دوره هائی است که بهیاری و اصول مشترکه ملی از حالت تکوین بحالت استقرار رسیده است

همینکه مبادی باین حالت رسیدند ، آثار آنها در عناصر تمدن ظاهر میشود ولی بشرط اینکه جزو غرائز و روح ملت شده باشد . بدو از مدارك عالیّه تراش کرده ، سپس طبقه متأخر فرود میاید ، تا رفته رفته ، در تمام جامعه تعلیم یافته و مقبولیت عامه پیدا میکند . آنوقت يك كلمه مختصر میتواند كاشف از حقیقت و مفسر مبادی مزبوره باشد و همان كلمه های مختصر اشكال مختلفه و جذابی در تخیله جماعات ایجاد میکند مثل بهشت و جهنم در قرون وسطی . همین دو كلمه قدرت حیرت انگیزی در نفوس ساده آن عصر داشت و مبدأ آثار فوق العاده بشمار میرفت - كلمه سوسیالیزم هم امروز در تخیله كارگر تأثیرات عجیبی دارد كه بر حسب جمعیت های مختلفه تأثیرات آن مختلف میشود .

كلمه د سوسیالیزم ، در تخیله فرانسوی بهشت عدل را مجسم میکند كه همه مردم در پرتو مساوات مطلق مساواتند . در ادراكات كارگر آلمانی يك دكائی است كه مستخدمین حكومت خوك و میب زمینی و آب جو باها میدهند . بدیهی است ، نه آنكه گوشت خوك را در خواب می بیند و نه آنكه تساوی مطلقه را ، هیچكدام بمقنوم و مقنوم علیه قضیه فكر نكده اند . زیرا یکی از لوازم تمكین مبادی در اعتقادات جماعات

اینستکه بطور مطاق و خالی از دلیل و منطق در اذهان جایگیر شده و هیچگونه اعتراضی را بخود نپذیرد .

بعد از استقرار دیگر هیچ لیل آنرا متزلزل نمیکند ، فقط مانند مبادی سابقه باید مرور قرون آنرا کهنه و پوسیده نماید و تغییر و تبدیل در آن رخنه کند و قبل از آنکه بمیرد نامدتها ، مثل سایر موهومات دیگر ، مورد احترام و پرستش مردم خواهد بود . زیرا مبادی قدیمه ، هر چند هم کهنه و مندرس شده و تغییر یافته و اثرات خود را فاقد شده باشد ، باز بر نفوس جامعه فرمانروائی میکند .

دوام عقاید کهنه و مبادی مندرسه ، که احیاناً بدرجه عبادت در نفوس ملل محترم است ، باین طور صورت پذیر میشود . بقدر یک دقیقه تاب انتقاد ندارد ولی کمتر کسی است که جسارت کند در موضوع مبانی مسلمة اجتماعی انتقاد کند و فکر خود را به بحث و تنقید مقرون سازد ، همچنانیکه کمتر فکری تاب مقاومت بحث و استدلال اولیه را دارد

بہتر اینستکه انسان در صدد انتقاد آراء و فکر عمومی برآید و خوشبختانه اینگونه اشخاص خیلی کمیابند زیرا قوه انتقاد یکی از قوای راقبه انسان و در جامعه خیلی کم است ، بر خلاف قوه تقلید . لذا می بینیم ، همینکه یک مبدئی از راه

تقلید مردم رسید ، آنرا با همه معایب و اواقعی که دارد
 میپذیراند . به همین جهت توده و عامه ملت همیشه يك حد وسط رجعت
 جامعه در تصورات و ادراکات خود دارند و بیکدیگر شبیهند .

هر شخصی که بفنون و آداب و فلسفه يك ماتی نگاه کند ،
 اگر چه پس از قرنها باشد ، میتواند محیط عقلی آنها را تشریح
 و زمان زندگانی آنها را بداند . علت این تشابه تامه اینست
 که بواسطه اثر ، تربیت ، محیط و سرایت ، عقاید و ادراکات
 سابقین به لاحقین منتقل میشده بازماندگان کلاً نسخه ثانوی
 گذشتهگان خود نیستند ولی در طرز ادراک مثل یکدیگر و از این
 رو نتایج آن نیز مشابه یکدیگر میشود

ما باید از این قوانین مسرور باشیم زیرا روح هر ماتی از
 يك دسته از تقالید ، احساسات ، معتقدات ، مبادی و کیفیت
 تصورات تکوین میشود . بدیهی است قوه و بقاء هر ملتی
 متوقف بر قوت و بقاء همان تقالید و احساسات و ادراکات
 است و هر وقت از میان رفت هویت ملت از میان رفته است

غالباً سلاطین آسیا را باستبداد و خودسری موصوف نموده
 بیکریند غیر از امیال شخصی مطیع هیچ مبدائی نیستند . مع ذلک
 مشتملات نفسی آنها در يك دائره ای محصور است که نمیتوانند
 از آن تجاوز کنند . آن قوه ای که امیال نفسی آنها را محدود

محصور کرده است ، عبارت است از عقاید و عادات دینی که بنیان آن در ار، پا متزلزل شد و در شرق - منات خود را از دست نداده است و لذا هیچ پادشاه مستبدی نمیتواند از حدود آن تجاوز کند زیرا قدرت و عظمت آن بیش از اقتدار او می باشد

بشر متمدن امروز ، پر محنت ترین ادوار تاریخی را طی می کند زیرا هنوز دوره معارضه و مجادله خاتمه نیافته و مبادی اجتماعی جدیده - منقر نشده ، در صورتیکه مبادی قدیمه که مصدر مدنیت کنونی بود از اعتبار افتاده است

افسانه نویسان بما می گویند یونانی ها آزاد بودند ، در صورتیکه آنها بنده عقاید و عادات خود بودند . هر یونانی در يك دائره ای از عقاید محصور بود که آنها را تقدیس می کرد و بخاطر کسی خطور نمی کرد که نظامات و شئون اجتماعی ملت خود را در تحت انتقاد در آورد . محیط یونان نه آزادی دینی ، نه آزادی شخصی و نه هیچگونه حریقی را نمی شناخت : قوانین آن هیچ یونانی حق نمیداد که از جریان اجتماعی دور و یابینکه در اعیاد و رسوم مذهبی شرکت ننماید . آزادی آن عصور اولیه عبارت بود از خضوع و اطاعت مطلق افراد در مقابل مبادی و اصول حیات اجتماعی شهر خود .

اطاعت کمال ، برای اینکه مبادی در آن زمان جزو فطریات و احساسات سوق الطبیعه شده بود . اگر ساکنین يك شهر در افکار خود آزاد بودند ، هرگز آن شهر نمیتوانست زندگانی و مافات خود را در میان شهرهای پرتان که در جلك دائمی بودند ادامه دهد . آن روزی که بحث و مطالعه در موضوع خدایان جائز شد ، خدایان و تمام نظامات اجتماعی و قوانین مذهبی از جامعه محو (و بالنتیجه قوت اجتماعی ملت که منوط بمتعقدات آنها بود محو) شد

در تمدن امروزه ، تمام مبادی سابقه که شالوده کلیه عادات و آداب و فنون بشمار میرفت ، از بین رفته و رفته رفته بمرحله ای قدم گذاشته که تمام مبادی قدیمه در آن مرحله جزء اوهام محسوب میشوند و تا وقتی که مبادی جدیده جانشین آن نشود هرچ و مرج فکری بر جامعه مسئولی است .

این گونه دوره ها (دوره های تحول و انتقال) دارای يك مرتبه است . این دوره ها در حیات اجتماعی ملل يك دوره ایست که قابلیت جدل و معارضه را داراست . لذا نویسندگان و فلاسفه باید فرصت را غنیمت شمرده به نشر افکار خود مبادرت کنند . چه ، اگر این دوره منقضی شد باین زودیهما تجدید نمیشود . این ادوار را میتوان ادوار تفهیر و انحطاط نامید ولی عقل و فکر از هرگونه قیدی آزاد است و همین دلیل میگوئیم

چاندان دوا می نخواهد کرد .

اوضاع اروپا مشعر است که ملل اروپ بیک دوره جدیدی سوق داده میشوند که در آن دوره معارضه و جدل را ندارد ، آردای فکر نیست ، رای اینکه وقتی مبادی جدید در افکار رایج و حزم معتقدات گردید ، مثل مبادی دینی هر مخالفتی را مضمحل میکند و ابدآ جامعه حاضر نمیشود که مبادی مزبوره را در تحت بحث و مطالعه در آورد .

هنوز بشر مبادی و اصولی را جستجو میکند که آنرا ثانویه تشکیلات اجتماعی خود قرار دهد . بزرگترین موثر در حیات اجتماعی بشر تغییر مبادی آنها است ، نه ظهور جنگها و انقلابات . زیرا مقاصد مترتبه بر جنگ قابل اصلاح است ولی تغییر مبادی سیر اجتماع و تمدن را تغییر داده و اثر آن در جمیع عناصر مدنیت ظاهر میشود . تنها انقلابی که قابل توجه و ملاحظه و منشاء اثر است در حیات ملل ، انقلابی است که در افکار روی دهد .

خطر در این نیست که ملت مبادی جدیدی ای اتخاذ کند ولی خطر در این است که برای تجدید تشکیلات اجتماعی خود دائماً به تغییر و تبدیل مبادی مجبور باشد و حالت استقراری

بخود نگردد . همچنین اهمیتی ندارد که مبادی جدیدی بر از خطا و غلط باشد ، برای اینکه تمام مبادی دینی‌ای که از چند قرن باینطرف اساس تمدن و اجتماع اود خطا بود . بلکه اهمیت در تجربه های متولی يك جامعه است در تعیین خط مشی اجتماعی خود ؛ زیرا مؤسسات اجتماعات بشری جز با تجربه و امتحان نمیتواند منافع و مضار مندرجه در يك مبدئی را تشخیص بدهد . مثلاً برای فهمیدن مفاسد يك در اصول سوسیالیزم موجود است ، لازم نیست شخص اکونومی یا پسیکولوژی بداند ولی مع ذاك با هیچ وسیله ای نمیتوانیم مفاسد مزبور را به جمعیت هایی که شیفته این عقیده شده اند حالی کنیم (۱)

تاریخ بهانشان داده است که چه عواقب وخیمی مترتب میشود بر افکاریکه قبل از مهیا اودن افکار مردم آنهصر در جامعه بشری نشر داده میشود ولی جامعه از تاریخ عبرت نمیگیرد . شارلمان میخواست روم را ، با آن دوره مجد و عظمت زنده کند ، ولی آن مبدأ وحدتی که عظمت روم را ایجاد کرده

(۱) بدیهی است افکار سوسیالیزم بکلی مابین مبادی قدیمه است و قطعاً تمدن بشر را تغییر میدهد ولی آنکسایککه این فکر را می‌پسندند از نظامات حاضره استشمام رایجه سعادت نسکرده آند و کویا دکتر کوستاولوبسون هم بواسطه روح مبادی تمدن حاضره در افکارشان با این درجه مخالف سوسیالیزم هستند .

بود، دیگر موجود نبود لذا تمام مساعی او باو زیر خاک رفت. همین طور مساعی ناپلئون عظیم و بلا نتیجه ماند. فلیپ تمام عظمت و اقتدارات خود را صرف خفه کردن فریاد اصلاحی که با اسم پروتستان در اروپا بلند شده بود، نمود ولی اثر نگرفت، جز اینکه اسپانی دچار انحطاطی شد که دیگر نتوانست بلند شود. در عصر حاضر یکی از تاجداران مالبخوابانی يك مبدأ موهومی را با اسم اتحاد نژاد نشر داده و بالتبجه وحدت آلمان و وحدت ایتالی از آن ناشی شده و دوایات از دست مابهمون رفت. مردم مفتون يك مرام فاسدی شده و تصور کردند قوت اشگر بکثرت عدد است، بالتبجه نظام اجباری و صلح مسلح بر اروپا مستولی گردید و عاقبت وخیم آن جز اخفلال اقتصادی چیزی نبود و اگر اندکی مال و اقتدار باقی مانده باشد مبلاب سوسیالیزم با کار و سرمایه آنرا از میان برده و بجای ملکیت خصوصی مالکیت عمومی نمیدین خواهد کرد.

یکی از مبادی که رول مهمی را در اجتماع بازی کرد، مبدأ نژادی است. سیاستمداران گذشته خیلی به آن اهمیت داده و محور سیاست آنها بود و مبدأ کشمکشهای خونین و بالاخره موجب صلح مسلح گردید و عاقبت به وسایل اندکای بی نهایت منجر خواهد شد.

چیزیکه این مبدأ را قویاً نشر داد ، این خیال بود که قوی ترین و محفوظ ترین ملل از مخاطره ، ملتی است که اراضی آن وسیع تر و جمعیتش زیادتر باشد ، در صورتیکه اینگونه ملل به غلویت نزدیک ترند . ملل کوچک مانند پرتگال ، سوئیس ، بلژیک ، سوئد و امارتهای بالکان از خطر دور ترند . اتحاد ایتالی مصدر خرابی و تباهی او شد . قبل از اتحاد ، تمدن او با رونق تر و با تجمل تر بود و اینک دچار افلاس و اختلال مالی شده زیرا بودجه او دو میلیارد است در صورتیکه قبل از اتحاد از ۵۵۰ میلیون تجاوز نمیکرد .

وقتیکه فکر و عقیده‌ای در نفوس راسخ شد ، کسی نمیتواند مجرای این سیل مهیب را تغییر دهد و حتماً باید سیر خود را با آنها رساند و طرفداران هر مبدأ جدید و فکر تازه‌ای همان کسانی هستند که تقدیر آنها را برای قربانی در پیشگاه این فکر مهیا کرده است . پس باید گردن اطاعت در مقابل يك مبدأئی که دوره تکوین خود را گذرانیده و کالاً در نفوس مستقر شده است خم نمود و هیچگونه برهانی در مقابل آن مفید نیست و هیچ ملتی نمیتواند گردن خود را از سلاسل مستقره نجات بدهد ، مگر برور زمان یا نیروی انقلاب و احیاناً هر دو لازم است .

فصل دوم

تأثیر عقاید دینی در تطوّر مدنیّت

تأثیر معتقدات دینی بیشتر است همیشه رکن اعظم حیات ملل بوده است . اغلب حوادث تاریخی و نظامات سیاسی از مبادی دینی تراوش کرده . با هر مبدأ دینی جدیدی يك تمدن جدیدی ظاهر میشود . قوه خیل دینی اثر آن در اخلاق تمام ملل را متوجه يك نقطه میکند . تاریخ سیاسی و فنی و ادبی ملل مآل عقاید آنهاست . کوچکترین تغییری در عقاید دینی موجب تبدلات عظیم میشود در حیات ملل . شواهد جدیدی

مهمترین مبادی اجتماعیه كه بیش از سایر مبادی زمینه تمدن و تاریخ بشریت محسوب میشود مبادی دینی است كه ما يك فصل جداگانه بدان اختصاص دادیم .

مبادی دینی مهمترین عنصر حیات ملل است ، از اینرو مهمترین سطور تاریخ آنها نیز محسوب میشود . بزرگترین حوادث تاریخی كه مهمترین آثار بر آن مترتب است سقوط یا پیدایش يك دیانت است . دیانت در ازمنه گذشته و حاضره پیشرو تمام مسائل اساسی است . اگر بشریت بمرکز خدایان خود راضی می شد ،

بررگترین حوادث سطح کیتی ، از بدو ظهور تمدن تا کنون ،
بشار میرفت .

باید فراموش نکنیم که تمام نظامات سیاسی و تدابیر
اجتماعی ، از بدو تاریخ تا امروز ، بر روی عقاید دینی تأسیس
یافته . خدایان بزرگترین دولت‌ها را در حیات بشری باری
کردند و هیچ چیزی مانند دیانت در اخلاق نوع انسان نافذ
و فرمانفرما نبوده . فقط عشق ، آنهم میتران گفت يك نوع
دیانتی است ، چینی دیانت شخصی .

اگر بخواهی بدانی حال ملتی را که مبادی دینی او را
به هیجان آورده است ، چگونه بوده است بفروحات عرب ،
جنگ‌های صلیب ، تاریخ ایام تفتیش عقاید دینیه در اسپانی .
کشتار سنت بارنلی فرانسه ، اوضاع اسکاتلند در زمانه پورتنی ،
ها و جنگ‌های دوره انقلاب فرانسه امان نظر کن

اما اوهم ، تأثیرات احرا در طبایع بشری دارد و بزودی
میتواند مراجع عقلی آنها را تغییر دهد . بشر خدایان را خلق
کرد ، ولی بزودی مخلوقات اوهم خود را ستایش نمود
برخلاف (لوکریس) که آنها را مولود ترس میداند ، زائیده
شده امید و آرزو هستند و لذا تأثیراتش در نفوس بشری

لا یزال و ابدی است . امتیازی که عقاید دینی بر سایر عوامل اجتماعی دارد ، اینست که فکر بشر را از امید سعادت سیراب می نماید و فلسفه تاکنون نتوانسته است این نتیجه را بدست آورد .

نتیجه هر تمدن و هر فلسفه و هر دیانتی تکوین حالت عقلانی مخصوصی است برای بشر ، این حالت عقلی گاهی مستلزم سعادت هست گاه نیست . سعادت هر فردی در روحيات خود او کامن و بفطریات و اخلاق او متکی است ، نه باوضاع خارجی . چه قدر از شهدا و قربانیها که بر روی آتش سوزان سعادت مند تر از آنهائی بودند که آنها را بطرف قربان گاه و آتش میکشاندند ، چه قدر رعایا و فلاحین که نان خشک خود را با زانو میشکندند . خوشبخت ترند از آن کسانی که کبسه های طلا برای آنها جز کرفزاری و پریشانی نتیجه ی ندارد !

مقاصفانه تمدن کنونی حوائج زیاده ای برای بشر تهیه نموده که وسایل رفع آنها را بهمه افراد نداده است . لذا حس عدم رضایت روز بروز شدیدتر میشود . میگویند تمدن دختر ترقی است ، آری دختر ترقی است اما ما درسوسالیزم و انارشیزم — همان دو نعره وهی که بواسطه فقدان ایمان و مسئولی شدن یأس بر جمعیه های بشری در اجتماع ظنین انداخته

است - بشمار میرود . مابین اروپائی که اعصابش از فشار بدبختی به هیجان آمده و فریاد شکایتش هیئت اجتماعی را مضطرب ساخته است و اهالی شرق که باحالت سکون و آرامی از مقدرات خود راضی و شاکرند چه تفاوتی موجود است ؟

.. تفاوت آنها فقط در حالت روحیه و خودآنهاست . اگر کسی میخواهد ملتی را تغییر دهد ، باید فقط ادراکات و طرز تصورات او را تغییر دهد .

هر هیئت اجتماعی که میخواهد سعادتمند و زنده بسازد باید يك حالت عقلیه ای برای خود ایجاد کند که افراد با وجود اینحال عقلیه خوش و سعادتمند باشند . فقط يك چیز حیات جاوه و سعادت افراد آنها میتواند تأمین کند : وجود يك مالیخولیای جذاب مشترك که تمامی افراد مجذوب آن شوند ، یعنی وجود يك سودا یا يك ایده آل محبوبی که افراد سرگرم آن باشند . هر ملتی که این نفوذ و قدرت از او سلب شد ، به پرتگاه سقوط و انقراض خواهد افتاد .

یکی از غلطی های بزرگ عصر حاضر اینست که مردم تصور میکنند باید سعادت خود را در محیط خارج از حدود شخصیت خود جستجو کنند ، در صورتیکه سعادت یا شقاوت در منطقه

وجودی هر فردی محصور است و بس . ما تمام آن تخیلات و افکار عصر ماضی که زمینه امید و سعادت ما بود منهدم نمودیم و اینک بدون تخیلات و معتقدات و افکار زندگانی را ناگوار و تحمل ناپذیر مشاهده میکنیم .

بزرگترین خدنگ‌گذاران عالم بشریت - همان اشخاصی که ملل دنیا باید مجسمه آنها را از طلا بریزند - کسانی بودند که توانستند بشر را امیدوار نگه دارند و برای آنها خیالاتی خلق کردند که بتواند امال آنها را از تصادم بصره‌های یأس و نا کای صبات کند . این اشخاص گاهگاهی در جامعه بشری ظاهر میشوند ولی خیلی کم و نادر .

حقایق این دنیای آشفته و عبوس همه سرد و خشک و جز یأس و آمال فانیه چیزی نیست . این دواهی عالم وجود پرده‌های ضخیمی از اوهام مابین عقول بشر و این حقایق عبوس یأس انگیز کشیده و بشریت را به نیروی احلام به بهشت سعادت و آسایش وارد ساخته و از تحمل مصاعب و هموم عالم محفوظ داشتند .

از نقطه نظر سیاسی ، دیانت دارای شدیدترین تسائیراتی است در حیات اجتماعی ملل ، زیرا دیانت يك نقطه ایست كه

فکار و احساسات ملتی در آن نقطه متمرکز شده و موقتاً جانشین تمام عناصری میشود که بتدریج و بر حسب ناموس وراثت روح ملت را تشکیل کرده اند . صحیح است ساختمان فکری و مزاج عقلی ملت یک مرتبه و بطور ناگهانی تغییر نمیکنند ولی تمام افکار و مشاعر و معتقدات ملت موقتاً متوجه یک چیز میشود : تأیید و تقویت عقیده جدید . سر قدرت و عظمت جمعیتهای در اینگونه مواقع همین یک نکته است . ملل دنیا در آندهای همین نظور آتی و تغییرات موفقیت آواسته اند مصداق اعمال عظیمه واقع شوند . اتحاد بعضی از قبایل عرب در زمان محمد (ص) در تحت تأثیر همین معتقدات بود که به تشکیل بزرگترین دولتهای دنیا موفق شد و رسوخ عقاید دینی در نفوس آن عده قلیل ، آنها را به جهنم بمالکی که فقط اسم آنها را شنیده بودند دعوت نمود و بالتبعه موفق شدند .

عقیده فی حد ذاته منشأ اثر نیست ، آنچه منشأ اثر و دارای اهمیت است ، درجه رسوخ و تمکن معتقدات است در نفوس بشر . تفاوتی نمیکند ، موضوع دعوت د مریوخ ، باشد یا خدائی . حشیره بلکه احیاناً معبود هر قدر ظالم تر و مستبد تر باشد پرستندگان او بیشترند . خدایانی که نسبت به بندگان خود خیل مسایم و رؤف باشند ، نمیتوانند عزم پرستندگان خود را تقویت نمایند .

بهین دلیل اتباع حضرت محمد بر دنیا سلطنت کردند و هنوز هم
سیطره و نفوذ او بر دنیا مستولی است و اتباع بودای آرام و ملایم
منشأ هیچ کاری نشده و تقریباً تاریخ هم آنها را فراموش کرد (*)

(*) گویا مقصود مؤلف از خدا و معبود که در اینجا نام میدهد فاسدین
دینی ملل است ، نه حضرت صانع ، در هر صورت عقاید فوق چندان بصحیح
مقرون بنظر نمی آید و حتی مللین مادی مندرجه در همین کتاب است ، نظائر از
تاریخی ملل مربوط به دیانت آنها نیست ، بلکه مربوط روحیات و مزاج عقاید
همان ملل است ، یعنی همان دیانت و تعالیم اسلامی اگر مثال هند القا میشود
آن نتیجه ای که در ملت عرب داد ، مناجی پوشید ، زیرا ساختمان روحی ملت هند غیر
از همان تظاهراتی که در تاریخ از او ظاهر شده است مولودی ندارد ، همین
اسلام با همین تعالیم بهینوسان رفت ولی منشأ ازنی که در جزیره العرب شد است
پس تاریخ ملل مولود دیانت آنها نیست بلکه مولود روحیات و ساختمان فکری
آنهاست و حتی این خصایص و مزایای روحی ملل است که معبودها و دیانتهای
ملل را این اندازه از یکدیگر متمایز ساخته ، زیرا هر ملتی مضامین مزاج عقلی خود
برای خدای خود اوصاف و خصایصی ایجاد میکند ، گویا نیز نود باوهمکم فهو
مخلوق متفکر ، و از همین لحاظ است که این عقیده مصنف که میگوید ، خدایانی
که نسبت به بندگانشان خود را ، الخ ، چندان صحیح بنظر نمیاید ؛ بلکه صحیح
این عقیده این است که هر ملت بی عزم و اراده ای ، اوصاف رأفت و عطوفت
را در خدا بیشتر از سایر اوصاف می بیند و برعکس ملل ، خشن و صعب العراس ،
اوصاف خشونت و استبداد برای معبود خود قائل میشوند ، و از همین نقطه نظر
است که ما بکسی رد نمیکشیم این قسمت از اظهارات ایشان را که تصور کرده اند
تعالیم اسلامی خداوند را باوصاف خشن و استبداد موصوف کرده است ، خیر
خدائی که تعالیم اسلامی به بشر معرفی میکنند ، صفات عدل و رأفت و فہاریت را بطور
نسبوی دارا است ؛ حال اگر بعضی از ملل اسلامی بر حسب مزاج عقلی خود خدا
را صور دیگر تصور کرده اند ؛ بعضی از اقوام اسلامی صفات جبروت و فہاریت و
عضی دیگر صفات رأفت و عطوفت در ذات او تصویر کرده اند ، مربوط به تعالیم
سلامیه نیست بلکه از نتایج ساختمان روحی خود آنها است .

پس معلوم شد دیانت در سیاست بشر شئون بزرگی دارد زیرا موثرترین عوامل اجتماعی بشر است . صحیح است خدایان دائمی نیستند و دستخوش تغییر هستند ولی مبادی دینی و اساس عقاید دینی ابدی و همیشگی است . گاهی این مبادی دینی در زیر پرده های خورل بخواب میروند ولی همبکه يك خدای جدیدی پیدا شد دوباره بیدار شده و متوجه میگردند - به نیروی همین گونه عقاید دینی بود که فرانسه صد سال قبل برابر تمام اروپا ایستاد و دنیا برای يك مرتبه دیگر تأثیر عقاید دینی را تماشا کرد . عقایدی که در زمان انقلاب بر نفوس مسألی شده بود ، يك دیانت جدی محسوب میشد که جامعه را تکان داده بود ، ولی خدایانی که از میان معتقدات زمان انقلاب ظاهر شده و نمو کرده بودند ، خیلی لطیف بودند ، لذا بزودی نابود شدند ولی تا وقتی که بودند ، اقتدار آنها بزرگ و نامحدود بود .

با وجود همه اینها باید این نکته را تذکر بدیم که قدرت دیانت در تغییر روحیات مدلل خیلی محدود و زائل شدنی است . کمتر اتفاق میافتد که تأثیر عقاید دینی در تطور روحی مدلل دوام داشته باشد و پس از چندی از شدت و قوت اولیه آن کاسته نشود زیرا شدت و قوت تأثیر عقاید دینی در بدو امر باحلام و یا مستی بیشتر شبیه است و نیروی احلام بزودی

محو شده و مستی مبدل به هوشیاری میشود و مزاج عقلی ملت که موقتاً در تحت تأثیر دیانت میرود، با همان خصایص و مزایای اوایه خود ظاهر میشود .

روحیات و اخلاق اصلی ملل همیشه از ماوراء صیغه های دینی ظاهر میشود ، حتی در آن زمانیکه دیانت کاملاً بر نفوس و عقول مردم استیلا یافته و تصور میرود که اخلاق آنها را تغییر داده است ، باز ملل تابع مزاج عقلی خود میباشند : يك عقیده واحد در انگلستان و اسپانی چقدر تابین پیدا میکنند که انسان تصور میکند پروتستان محال است در اسپانی رواج یابد ، همچنانیکه ممکن نیست محکمه تفنیش (انگیز بسبون) در خاک انگلیس تأسیس یابد . بلکه وقتی ملل پرتستانی مذهب نیز که مراجعه میکنند ، با همه وحدت دین و مذهب و اطاعت از يك صانع معتقدات ، باز اختلاف اخلاق و مشرب و تابین ذوق و سایر ممیزات عقلی آنها سر جای خود باقی است .

تاریخ سیاسی و فنی و ادبی يك ملتی از عقاید آنها تولید میشود همچنانیکه عقاید در اخلاق تأثیر میکنند ، از اخلاق نیز متأثر میشود . کلید زندگانی بشر اخلاق و دیانت آنها است ولی اخلاق دائمی و کمتر دستخوش تغییر و زوال است و به همین دلیل است که تاریخ يك نواخت و جریان اساسی آن چندان

دستخوش تغییر و تبدیل نیست و عقاید قابل تغییر است و انقلاباتی که در حیات يك ملتی مشاهده میکنید عبارت است از تغییر همان عقاید .

کمترین تغییراتی که در عقاید ملتی روی میدهد ، تغییرات متعدده دیگری را در پی خود میکشد . در فصل سابق گفتیم که فرانسه های قرن ۱۸ غیر از فرانسه های قرن هفدهم بودند برای اینکه معتقدات و طرز تعللات و ادراکات آنها تفاوت کرده بود : از علوم دینی به علوم طبیعی ، از تقلید به بحث و تفکر ، از تقلیدات مقلدات منتقل شده بودند . همین تغییر ادراکات کافی بود که مظاهر حیاتی دو قرن را نسبت به یکدیگر مختلف جلوه دهد . اگر همراه این عقیده بالا رویم می بینیم که انقلاب فرانسه و حوادثی که از آن زمان تا کنون روی داده است نتیجه حتمی تغییر همان عقاید اولیه است .

و هنر و موسیقی ، امروز بر تمام ملل قدیمه روی آورده ، نظام آنها در شرف انحلال و بسوی سقوط میروند ، زیرا هر روزه یکی از آن عقایدیکه تاکنون قدر مشترک و جهت جامعه آنها محسوب میشد از بین می رود . وقتی که تمام آن عقاید از بین رفت حتماً تمدن جدیدی بر روی عقاید جدیدی تأسیس خواهد شد . تاریخ بهما نشان داده است که ملل دنیا

بعد از مرگ معبودات خود چندان دوا می نخواهند کرد و هر
گونه تمدنی که با آن عقاید و معبودات روی کار آمده
است از بین می رود . حقیقتاً هیچ چیز مثل مرك يك دیانت و
با يك معبود ، در خراب کردن اساس يك مدنی موثر نیست .



فصل سوم

بزرگان و تاریخ بشر

از تعلق ملل مربوط به نسل انسانی از مملکت و عجم آنها است .
 شأن این دسته در جهان است . آنها همیشه تمام مساعی و زحمات ملت
 خود هستند . شرف و خوارگی از انانیت عظیمه بزرگان و سیاست
 مملکتها و اخلاقی هستند که بر نفوس ملت مسوولی است . قلمرها
 سوداگرها ، محققین بزرگ ، کاتبان راغب میدهند . معصیان و اشخاص
 سوداگر و مالیخولیایی موجد تاریخ هستند .

و قلمکه اختلاف اقوام بشر را ذکر میکردیم ، گفتیم تفاوت ملل
 راقیه از ملل منقطه فقط بواسطه یکدسته کوچک مردمان بزرگی
 است که در رأس جمعیت و توده واقع شده و چنانچه آندسته
 را از جامعه بردارند اروپا و شرق از یکدیگر امتیاز نخواهند
 داشت .

عظمت و قدرت هر ملتی را جمیع باین عده محدود است و
 اگر آنها را از میان آن ملت بردارند ، محیط عقلانی آن
 جامعه بدرجات بسیار پستی سقوط خواهد کرد . اینها مبدأ
 ترقی علوم و فنون و صنایع و تمام اجزاء تمدن بشمار میروند و
 بشهادت تاریخ ما مدیون این قسمت از افراد بشر میشویم .

با اینکه همیشه جامعه از آنها استفاده کرده و در پرتو ترقی آنها درجات تکامل و بزرگواری را سیر نموده ، مردم ابتدا حاضر نیستند آنها را برتر از خود مشاهده کنند . جقدر مختربین و صاحبان فکر بلند در پیشگاه غضب و جهالت ملت خود محروم شدند ؛ و جامعه نتوانست بفهمد که این عتول و ارواحی که امروز در زیر سر پنجه جهالت خاموش میشود ، خلاصه و نتیجه زحمات چندین قرن تاریخ در آنها جمع شده است .

اینها مایه فخر و ابهت ملت خود هستند و هر کدام از آنها ، هر چه کوچک و حقیر هم بوده باشند ، شایسته احترام و تعظیم اند . رای اینکه بر حسب اتفاق و تصادف ظهور نموده ، بلکه ادوار گذشته و طولانی يك ملت آنها را بجامعه تقدیم کرده است . عظمت يك عصر و زمان و وزن يك جامعه را اینها نمایش میدهند . هرچیزیکه آنها را پرورش دهد ب تکامل بشریت خدمت نموده است و اگر فریفته آرزوی مساوات بشویم با آخرین درجه انحطاط مقوط خواهیم کرد . زیرا مساوات فقط در ملل منحلّه موجود است و یکی از آمال ملل است که راه ترقی را بسته پیموده اند . ملل راقیه نمیتوانند به مساوات نائل شوند مگر بعد از اینکه تمام موجبات تکامل خود را از

دست داده و فضائل قرفی خود را از صفحه تاریخ محو نمایند
 مع ذاك عظمت و شأن رجال بزرگ هر قدر هم بتكامل يك جامعه
 خدمت کرده باشد خیل كنراز درجه ایست كه مردم تصور کرده اند
 زیرا كارهای آنها نتیجه فكر و مساعی شخصی نیست ، بلكه فكر
 و مجاهدات يك ملت در آنها حلول نموده . اكتشافات مكتشفین
 ثمره و نتیجه اكتشافات زیادی است كه قبل از آنها در جامعه
 بوده و در حقیقت بنائى را بانجام میرسانند كه دیگران طرح و
 شالوده آنرا ریخته اند ، ولی مورخین طبعاً هر چیز را شرح و
 بسط میدهند ، برای هر اختراع و اكتشاف بزرگى يك قسمت
 تاریخ را اختصاص میدهند ، در صورتیکه هیچك از اكتشافات
 بزرگى كه نقشه دنیا را تغییر داده است مانند مطبعه ، باروت
 بخار ، الكتریسته ، تلهگراف و نظائر آنها نتیجه مساعی يك نفر
 نبوده و نمیتوان آنرا بیک نفر اختصاص داد . هر يك از این
 اكتشافات نتیجه زحمات و كوششهای سابقین است كه بدست
 يك نفر انجام گرفته است .

(گایله) اول كسى بود كه تساوى رفت و آمد يك
 قندیل را در هوا از حیث زمان ملاحظه كرد . ساعتهاى (كرونومتر)
 بعدها از روی همین مقیاس اختراع شد و از روی همین مبدأ ملاحظه
 آنى كه آنها را در دریا هدایت نماید ایجاد كردند .

باروت همان (آتش یونانی) است که با تغییرات خیلی بطائی و تدریجی باین درجه رسیده . ماشین بخار نتیجه اکتشافات زیادی است که مساعی نامحدودی برای آن اکتشافات صرف شده است . اگر یک نفر یونانی هوش و ذکاوتش چندین مرتبه بیش از (ارشمیدس) بود ، نمی توانست با اختراع لکوموتیف موفق شود و اگر هم می توانست نمی توانست آنرا در معرض استفاده در آورد ، برای اینکه اجراء آن منوط بعلم میکائیک بوده باید پس از دوهزار سال دیگر تکمیل شود .

مردم تصور میکنند سیاستون بزرگ شاید از این قاعده مستثنی باشند و بسواقی ملت خود مربوط نمی باشند . اینطور نیست . ارتباط آنها بسواقی کمتر از ارتباط مخترعین نیست . یکسره از نویسندگان مثل (هیکل) ، (کوزان) و (کارلایل) در این مرحله راه اغراق پیهموده و رجال بزرگ سیاست که زمام دنیا را بدست گرفته و مجرای تاریخ بشریت را خواسته اند تغییر بدهند ، در صف خدایان در آورده و آنها را تالی قضا و قدر معرفی نموده اند . این رجال بزرگ شکی نیست که میتوانند در اطوار حیاتی ملت خود دستی در آورند ولی بهیچ وجه نمیتوانستند مجرای حیات ملت را تغییر دهند . هیچ شخصی که عقل و کمالات او مثل کرومویل و ناپلئون هم باشد نمیتواند

چنین کار را بهمه گیرد ،

بسیاری از فاتحین بزرگ با قوه آتش و آهن شهرها را ویران و مردم را بذاك هلاك افکنده اند ، مثل طفل كه بك موزه پر از نفائس را آتش بزند ولی این کار نباید دیده بصیرت ما را کور نمود و در تعیین شئون آنها باغراق منشبث شریم . برای اینکه قیمت این منخ اشخاص ، مثل (سزار) و (ریشلیو) ، اینست كه قوه و قدرت خود را با احتیاجات زمان و محیط خود تطبیق نموده و بمصرف رسانند . در این صورت علت موفقیت آنها قبل از ظهور آنها وجود داشته ، یعنی احتیاجات عصر وجود آنها را ایجاد نموده است . اگر (ژول سزار) و (ریشلیو) دو یاسه قرن قبل بدنیا می آمدند ، نه آن یکی می توانست ملت روم را مطیع دیكتاتوری خود کند و نه این یکی می توانست اتحاد فرانسه را عملی نماید . پس سیاستور حقیقی و بزرگ آنهائی هستند كه احتیاجات و مقتضیات عصر در وجود آنها مجسم شده و رورگار مقدمات حوادثی را كه بدست آنها باید اجرا شود تهیه نموده و از این لحاظ است كه آنها میتوانند خط سیر جامعه را طرح کنند . بسا میشود كه این خط سیر نا معلوم بوده باشد ولی مقدرات یعنی مقتضیات ، همیشه ملل را بهمان راهی كه میباید برود بدست

این سیاستمدان سوق خواهد داد . بنابراین سیاستمدان بزرگ هم مانند مخترعین در حقیقت ثمرهٔ مجاهدات طولانی ساق میباشند در مقابله میان دو طبقه رجال بزرگ قدری دور تر رویم ارباب اختراع و اکتشاف و ارباب سیاست چه سنخ اثراتی در حیات اجتماعی ملل دارند ؟

در تاریخ سیاسی اقوام بشر از مخترعین اسمی برده نشده زیرا تأثیرات این طبقه در تمدن بشر غیرمستقیم و غنی و بکاز عوامل تبدلانی محسوب میشوند که در تمدن آینده ملت روی میدهد ارباب اختراع ، از مخترع خیش گرفته تا مخترع تلگراف آن درجه قوت اخلاقی و حالات روحیه ای که برای ایجاد يك دیانت ، یا تسخیر يك مملکت لازم است ، ندارند یعنی مواهب طبیعی آنها برای تغییر مجرای تاریخ که بطور آشکار بعمل آید کافی نیست ، برای اینکه مخترعین اهل فکر و تدبیر هستند . فکر و تدبیر همیشه ایجاد مشکلات مینماید و منتهی بستی غم و همت میشود . مطامع این طبقه هم غالباً محدود است .

خلاصه - مکتشفین تمدن را بمرور زمان تغییر میدهند ولی آن منعصب هائی که با محدودیت فکر و ضعف ادراک بقوه

اخلاق و شدت مطامع امتیاز دارند ، میتوانند يك دیانت را تأسیس کنند ، یا يك دولت بزرگ را ایجاد نمایند و نظام هیئت جامعه را تغییر دهند . بطر کشیش با صدای خود هزاران افراد بشر را تحریک نموده و بطرف شرق حرکت داد . دعوت محمد (ص) ارکان دنیا را متزلزل نمود و يك قسمت مهم دنیا را متبلایا پیدا کرد . یك نفر کشیش بی نام و نشان مانند (لوتر) اروپا را بدریای آتش پرتاب کرد . امامیّت جامعه صدی (گابله) و (نبوتن) را نمی شنوند . بلی مکتشفین بزرگ میر آمدن و سریع میکنند ولی سیاستپون بزرگ تاریخ را خلق مینمایند . در حقیقت تاریخ ذکر حوادثی است که بشر آنرا متحمل شده ، نقطه برای اینکه خیالی بری خود ایجاد نموده و آن را پرمتش کند و سپس از صفحه گیتی آنرا محو و نماید . این خیالات و معبودات بشری در نظر علم حکم سرابی دارد که در صحاری سوزان میدرخشد .

آب زنی ها و سودائی هائی که این سرب ها را خلق کرده و به بشر نشان دادند ، همان اشخاصی هستند که دنیا را واژگون نمودند و هنوز هم که در زیر توده های خاک هستند بر ملل دنیا و اخلاق ملل دنیا حکومت میکنند و مقدرات آنها را تعیین مینمایند . پس ما نباید از تأثیرات آنها غفلت نموده

و فراموش کنیم که آنها غیر از مجسمه افکار و ابد آهای
عصر خود و ملت خود بوده اند. هیچ کسی نمیتواند زمام يك
ملت را بکف گرفته و بطرفی بکشانند، مگر اینکه مثل موسی
حقیقت آمال و مظهر افکار ملت خود باشد. بدبختی های عصر
بودا و عیسی حس شفقت و نرحم را در قلب آیند و نفر ایجاد
کرد و این حس بشکل دیانت بمردمان آن عصر که محتاج
رأفت و عطوفت بودند ظاهر گردید. محمد دیانت توحید را
بر ملتی نازل نمود که اختلاف و نفاق آنها را از بکدیگر دور
ساخته بود.

بکمبر نظامی بنام ناپلئون ظهور کرد و لوی فکر و
آرزوی ملتی که بافتخارات جنگ متماثل بود بدست گرفت و
بافزوده سال آنها را در اروپا جولان داد.

زمانمداران بشر آنهائی هستند که آمال ملت آنها در
وجودشان مجسم شده و سعی میکنند که این آمال را برای
بشر عمل نمایند. وقتی فیروزی آمال مسلم گردیده است که
این داهیها از آنها حمایت کنند، خواه آن آمال و
آن مبادی حق و خواه باطل بوده باشد، بلکه تاریخ بمانشان
میدهد که مبادی باطل بیشتر در نفوس موثر بوده است.

طنبان هیچ انقلاب بزرگ ، سقوط هیچ تمدن بزرگ و تشکیل هیچ تمدن بزرگ واقعی بنییم ، مگر اینکه دوی بادی و زمینه‌هایی که در نظر عقل خجالت آور میباشد ، استوار گردیده است . این ملکوت آسمانها نیست که انجیل برای عقول ضعیفه تهیه کرده ، بلکه مقصود همین ملکوت زمین است ولی بشرط اینکه شخص صاحب عقیده بوده باشد . فلاسفه که میخواهند در يك روز هر چه مومنین درست کرده اند خرد نمایند ، اشتباه میکنند و باید در مقابل این مومنین زانو بزمین زنند و آنها را ستایش کنند ، زیرا آنها یکی از حاکمات سلسله‌ی هستند که دنیا را بهم مربوط میکنند . آنها هستند که بزرگ‌ترین حوادث تاریخی را ایجاد کرده اند .

الی ، اینها برای مردم موهومات آوردند ولی مردم همین موهومات مهیب و جذاب (امید آور و بیم انگیز) قرون طولانی زندگی نموده ، در آتیه هم منشأ حیات آنها خواهد بود . می‌گیرند : این خواب خارج از حقیقت است . آری ، ولی باید این خواب را تقدیس کرد . زیرا بواسطه این خواب بود که پدران ما شیرینی آرزو و امید را چشیده و دیوانه‌وار بدنبال او هام خویش به‌رسو دویدند ، تا از توحش اولیه ما را نجات داده و بمرحله کفونی رسانیدند . او هام یکی از عوامل

موثره تمدن است . اهرام مصر و کلیسا های بزرگ اروپا را در قرون وسطی اوهم-ام بنا نمود . اوهم بود که برای تصوف يك مقبره ، غرب را بطرف مشرق سوق داد (*) اوهم بود که دیانتهای با عظمت را تأسیس نمود و باز اوهم بود که بزرگترین دولتها را تشکیل و بزرگترین دولتها را منقرض ساخت .

تمام مساعی بشریت همبطور دنبال خیالات رفته است ، نه دنبال حقائق . این مساعی و مجاهدات اگر چه بمقاصد موهوم خود نائل نشدند ولی در نتیجه همین تکاوی پیهوده ، سیر تمدن و تکامل بسر منزل کنونی رسید .

(*) مقصود جنگ صلیب و گرفتن بیت المقدس است .



قسمت پنجم

انحلال اخلاق و سقوط ملک



فصل اول

چگونه تمدن ضعیف شده و میمرد

مطالشی شدن السواع (سپکولوژی) - موارث اخلاقی چگونه در اندک زمانی معدوم میشود در صورتیکه تکوین آن محتاج قرون عده بود - برای سیر تکاملی مثل طول زمان لازم است در صورتیکه در سیر قهقرایی ، زمان طولانی لازم نیست - مهم ترین عوامل انحطاط مثل انحطاط اخلاقی آنها است - گفت مریک تنها همه در یک نهج است - علائم انحطاطی که در بعضی از ملل لائسی مشاهده میشود - نحو حب ذات - ضعف همت و اراده - انحطاط اخلاق و آداب - حیوان حاضر - نقایص مجامع سوسیالیزم - خطر و قوت آن - تمدنی را که میخواهد ایجاد کند بطرف توحش میبرد - تمام ملل پیش از سوسیالیزم کمک خواهند کرد .

در حیوان شناسی قاعده تخلف ناپذیری موجود است . هر يك از اعضاء بدن حیوان موافق احتیاجات ، ماشین و مقتضیات طبیعی و اقلیمی که آن حیوان با آن مقتضیات باید زندگانی کند نمو مینماید . اگر آن احتیاج رفع شد با آن عضو مورد استعمال واقع نگردد ، خاصیت فیزیولوژی خود را از دست میدهد و از کار میافتد و رفته رفته معدوم میشود . مثلاً چشم ماهیانی که در شکاف سنگهای دریا زندگانی میکنند بواسطه عدم احتیاج و عدم استعمال ضعیف شده و این ضعف بتوارث شدت

یافته، بطوریکه امروز بکلی از دیدن محروم هستند . برای
تکوین يك عضو قرون متدایه لازم است ، در صورتیکه معدوم
شدن آن بزمان طولانی احتیاج ندارد .

این قانون طبیعی عالم مادیات کاملاً در مسائل اجتماعی
صادق و منطبق است . اخلاق و صفاتی که مزاج عقلی يك ملت
را تشکیل میدهد اگر مورد استعمال نداشته باشد ، یعنی اوضاع
طبیعی و اجتماعی محتاج استعمال و پرورش آنها نباشد ، بزودی
ضعیف و نابود میشود .

هر قدر زمان تکوین و ایجاد آنها طولانی بوده باشد ،
زمان ضعف و از کار افتادن آنها خیلی کوتاه است . زیرا
مراکز دماغی که مهد پرورش قوای عقلی محسوب میشود ، و تنبیه
استعمال نگردد ، وظیفه خود را زود فراوانش میکنند . شجاعت
اقدام ، قوه استنباط ، قوه عزم و سایر عناصر عقلی ، همه
آنها بطول زمان تکوین و مراکز آنها در دماغ نمو بنماید
ولی همینکه زمان مختصری استعمال نشد و محال احتیاج واقع
نگردید ، بکلی از کار افتاده و معدوم میشوند . همین جهت
است که يك ملت ، باسیر تدریجی و بطئی چند قرن ، میتواند
باوج تکامل و تعالی برسد ولی احیاناً در مدت اندکی بمغاک
انحطاط و تاخر سرنگون میشود .

اگر علل انحطاط و سقوط تمام ملل دنیا را در تحت مطالعه و استقصاء در آوریم يك چیز بیشتر نمی بینیم : تغییر مزاج عقلی ملت و عبارتۀ آخری سستی و ضعف اخلاقی . تا بحال شنیده نشده است که يك ملت بواسطه فقدان هوش و ذکاوت محکوم بتأخر و انحطاط شده باشد . تمام مدنیت های دنیا را همین يك چیز ساقط نموده است . پس تاریخ بشر که مجلدات ضخیمی را اشغال نموده بیش از يك صفحه مکرری نیست .

همینکه ملت با رج تمدن و اقتدار رسید و از دشمنان خود ایمن و مطمئن گردید و صلح و آرامش بر مملکت مستولی شد ، حس عیاشی و هوسرانی ، یعنی استفاده از آسایش و راحت در آنها تولید میگردد . فضائل جنگجویی و سلحشوری او فانی شده ، احتیاجاتش بقدریکه درجات مدنیتش بالا رود فزونی میگیرد ، خود پرستی ، حق آمتع از لذت و موجبات رفاهیت و ترقی بر نفوس مسئولی شده ، مصالح و منافع اجتماعی و عمری کم قیمت و بی خریدار میشود ، یعنی تمام آن فضائل و صفات ممتازی که سابقاً موجب عظمت و بزرگی او بود ضعیف و بالاخره نابود میگردد . در این موقع است که همسایه وحشی یا نیم وحشی بر او هجوم و حمله نموده بنیان مدنیت و ترقی او را ویران و بر انقاض آن تمدن جدیدی طرح مینماید .

اینطور بود عاقبت روم و ایران که با همه ترقی و استحکام و داشتن قوانین و نظامات عالیّه ، اقوام وحشی ژرمن اولی را منقرض نمود و دومی در مقابل سیلاب هجوم عرب مقاومت ننموده و از پای در افتاد . آن چیز را که این ملت بزرگ (روم) در مقابل اقوام وحشی فاقد بود و بدین واسطه مغلوب شد ، هوش و عقل نبود . درجه هوش و عقل ملت غالب و ملت مغلوب بهیچ وجه طرف مقایسه نمی بود ، اما همانوقتیکه روم بمنتها درجه تکامل عقلی رسید ، یعنی در زمان امپراطورهای سلسله اول که عصر ظهور نوابغ و دانشمندان بزرگ روم بشمار میرود ، موجبات سقوط در آغوش او پرورش می یافت . روم باوج تکامل و اغناء عقلی و فنی رسید ولی يك چیز و فقط يك چیز را فاقد بود . همان چیز را فاقد بود که عظمت او را بر پا کرد . یعنی در آن تاریخ ، روم فقط ملکات اخلاقی و فضایل اجتماعی را فاقد شد و بقرع مذات و بدبختی سرانگون گردید .

آنوقتیکه روم تاریخ خود را شروع کرد ملت فقیری بود و تنفّات زندگانی نداشت ، تنها يك ایده آل بر تمام عقول و نفوس حکومت میکرد : عظمت روم . برای این خیال مقدس بود که از هیچگونه فداکاری دریغ نمی کردند و بعد از

آنیکه این سر زمین ، قلب دایره مدنیت و مرکز تجمل دنیا شد ، اجانب از هر سو باز متوجه شدند . بالاخره عنوان و لقب وطنی را نیز بانها بخشیدند ، در صورتیکه عظمت و بزرگی روم برای آن ایگانگان اهمیتی نداشت . آنها فقط از لذت و نعمت مملکت بهرمند میشدند و در محنت و مصائب روم شریک نبودند . روم پس از چند قرن جمع تمام قبائل و طوائف روی زمین شد و باوج رفعت و عزت نائل گردید و آثار حیات و زندگانی در ناصیه ش درخشیدن گرفت ، در صورتیکه مدنها و روح خود را از دست داده بود .

نظیر همین علل ، تمدن ما را تهدید میکنند . علاوه علل و موجبات دیگری نیز وجود دارد که اکتشافات علمی آنها را ایجاد کرده اند . علوم و اکتشافات عصر حاضر بکلی افکار را تغییر داده و تمام مبادی و اصول دینی و اجتماعی سابق را از میان برده است . بشریت پرتگاه مهیبی را که تا کنون نمیدید ، اینک در زیر پای خود مشاهده میکنند . حالا دیگر فهمیده است که طبیعت شعور ندارد و آن آزادیرا که جستجو میکرد ، فقط يك مفهوم و همی و خیالی است و همیشه مقهور سرپیخته تقدیر است . فهمید آن چیزی که عادتاً آنرا رحم و شفقت مینامند در طبیعت وجود ندارد . فهمید این تکامل و ترقی

بقیمت گزافی برای او تمام شده و طبیعت بوسیلله يك قانون
 ظالمانه ای که عبارت است از اینکه ضعیف را پایمال قوی سازد
 این تکامل و ترقی را باو داده است . اینها يك دسته افکار
 هرلندکی است که خونرا در بدن جامد میسازد و بکلی مخالف
 عقاید بدران ماست که بـایک قلب آسوده و روح خالی از
 تشویش زندگانی را استقبال میکردند . دنیا در پرتو این افکار
 است که قیافه عبوسی بخود گرفته و باعث آزارشی فکری عقول
 كوچك گردیده است . در جوانمائی که مشغول تحصیل ادبیات
 و فنون هستند ، يك جمود مخلوط بحزن و اندوهی پیدا شده
 که باطبیعه اراده و پشت کار را از آنها سلب نموده و اجازه
 نمی دهد جز منافع شخصی چیز دیگری در نظر آنها جلوه گر شود
 قوه اجتماعی ملل متوقف بر عقیده است — عقیده بمبادی
 دینی باوطني از بدو تشکیلات اجتماعی هیچ تمدنی یافت نمی
 شود که بمبادی انسی و محسنات نسبی قانس یافته باشد . هر وقت
 که شك و تردید بعقاید و مبادی يك جامعه رخنه پیدا کرد مرك
 و فضای آن جامعه حتمی خواهد بود .

سیاستمداران این دوره برژیم و قوانین اجتماعی پیشتر
 معتقدند تا بمبادی و اصولی که زمینه تشکیلات اجتماعی محسوب
 میشود . رژیم و قوانین هیئت جامعه از مبادی و اصول کلیه

تولید گردیده است . همینکه مبادی يك ملت از میان رفت بطور حتم تشکیلات اجتماعی آن جامعه از یدخ و بن متزلزل میشود ، پرزحمت ترین ادوار حیاتی يك ملت وقتی است که عفتایک و مبادی خود را از دست میدهد .

وقتیکه به نتیجه این مقدمات مراجعه کنیم ، می بینیم علل انحطاط در تمام ملل لائینی ظاهر است . هرروز قوه استنباط ، قوه اراده و همت و قوه کار و کوشش از آنها کم میشود و تقریباً باحتیاجات مادی خود قانع اند ، احتیاجات مادی هم که روز بروز افزون میگردد . رشته خانوادگی تقریباً دارد از هم پاشیده میشود و در تمام طبقات آثار خشم و آشفتنکی فکر توسعه پیدا میکند .

بشریت در این حالی که ملل لائینی هستند مانند کشتی بی ناخدائی است که دستخوش اطبات طوفان شده و بهر سو ، بدون مقصد حرکت میکنند . انسانیت در این حالت بوادیهای خشك و سختی میرسد که سابقاً سراسر این وادیها را خدایان منزل گرفته بودند و اینك علم آنها را پایمال و معدوم ساخته و آن بوستانی که عقیده ایجاد کرده بود ، يك ریگزار خشك و سوزانی تبدیل یافته است ، زیرا جمعیت به متها درجه سریع التاثر گردیده و فقد ثبات و خرن سردی شده و پیوسته از

میان جنون آنا رشیسم و زنجیر استبداد راه می پیداید . هر روز صبح در مقابل يك معبود جدیدی زانو بزمین زده و شب نسبت باو کفران مینماید . تصور میکند آزادی را میطلبد در صورتی که از آزادی دور میشود و با اصرار ، از دولت درخواست می کند که سلسله های زنجیرش را محکم تر سازد . انسانیت در ملل لاین مطیع اراده هرمنند کوه نظری گردیده است .

این اشخاصی که تصور میکنند زمام جمعیت را در کف دارند و در حقیقت زمام اراده آنها در دست جمعیت است ، نمی توانند فرق بگذارند میان کسی که از بدبختی هر روز يك خدای تازه ای میگیرد و کسی که دارای روح استقلالی شده و هیچ اربابی برای خود قبول نمیکند . حکومت با اختلاف مصدق ، معبود حقیقی احزاب است که هر روز يك قید جدیدی از او تقاضا مینمایند . میخواهند حکومت در تمام جزئیات و کلیات حیات ملت مداخله کرده و قوانینی سخت تر از قوانین روم شرقی برای آنها وضع نماید .

جوانان روز بروز از کارهایی که مستلزم فکر و استنباط و عزم و اراده است بی میل تر شده و خود را در زاویه خول و غیر مستلزم همت دوائر دولتی انداخته ، وار کوچکنترین مسئولیتی بر خود میارزند .
تجار ما از اصول استعمار و استقلال سرمایه بکلی بی خبر

و مستخدم راتیان ما عبارتند از مستخدمین دولتی .

رجال سیاست ما بجای کار و همت ، سرگرم مذاکشات شخصی هستند که انسان از پیمرده گی آن مذاکشات حیرت میکند . جمعی نیز بجای همت و کار دارای هیجان و غضبهای آنی و موقتی شده اند . در محصلین نیز بجای این دو صفت ضعف و عجز و روح یاس و انزجار از حیات جای گیر شده است (۱)

بهر طرف (در حال لائینی) روی آورید حب ذات و خود خواهی را در منتهی درجه نمودی باید . در اینگونه ملل ، افراد غیر از شخص خرد چیز دیگری را نمیخواهند و صدای وجدان ضعیف و اخلاق عمومی روی با انحطاط گذاشته ، تا يك

(۱) در اینجا از جریده (سبیل) يك قسمت از نطق مستو اینست که قبل وزارت مستعمرات که در تاریخ ۷ نوامبر سال ۱۸۹۰ در مجلس شورای تود ایراد میکنیم :

« عدم اهالی کوشش به ۱۸۰۰۰۰۰ نفر میرسد که ۱۶۰۰ نفر آنها فرانسوی و از این عدم ۱۲۰۰۰ نفر از مستخدمین دولت هستند و حکومت آنجا بدست مجلسی است که آنها انتخاب میکنند و يك وکیل هم در مجلس دارند . در این صورت آیا متوقع نیستند انارشی در آنجا تعمیم یابد و سوء نتیجه این وضعیت اینست که ب آنکه بودجه آنجا به ۲۲ میلیون فرانک تنزل کرده ۹ میلیون آن صرف دوائر دولتی میشود . در سال ۱۸۷۷ در صدد تقلیل عدم مستخدمین برآمده و مقدار ۳۵۰۰۰۰ فرانک از بودجه کسر کردم ؛ اینکار را در ماه اکتبر کردم و در دسامبر کابینه ای که من در آن بودم ساقط شد و در ماه مارس تمام آنها را که از خدمت بیرون کرده بودم بر جای خود برگرداندم . »

مراتبه فضائل بکلی محو شود و شخص ، قدرت حکومت بر خود را فاقد می شود و نمیتواند از هوا و هوس خود جلوگیری کند و کسیکه نتواند بر خود حکومت کند دیگری بر سر او مسلط خواهد شد (۱)

(۱) خطرات انحطاط اخلاق در ضربه قضاوت و نوترها که سابقا بغت و تقوی ممتاز بودند ، همچنانکه سرباز بشجاعت امتیاز داشت ، بشر است ؛ خصوصا اخلاق نوترها در این دوره بدترجه خیلی پستی رسیده و احصائیه رسمی مشعر است که از هر ۱۰۰,۰۰۰ نفر ۲۳ نفر منهم هستند ، در صورتنه عدد متهمین میان مدت از يك نفر نسبت به ۱۰۰,۰۰۰ نفر تجاوز نمیکند . در روزنامه رسمی مورخه ۳۱ ژوئیه ۱۸۹۰ این قسمت را در ضمن راپرتی که وزیر عدلیه بمقام ریاست جمهور تقدیم مینماید خواندیم

مصیبت فزونی گرفته و اضطراب عمومی را از سنه ۱۸۴۰ زیاد کرده بعدیکه یکی از سابقین من در ۱۸۷۶ مجلس را متوجه نوترها نموده زیرا فسادى که بانها سرایت کرده بود يك قافه مهیبه بخود گرفته ، عدد این وفایق محزون در سال ۱۸۸۲ ۳۱ درصد بوده ، سال ۱۸۸۳ به ۴۱ ، سال ۱۸۸۴ به ۵۴ و سال ۱۸۸۶ به ۷۱ در صد بالغ گردیده و مبلغی را که نوترها اختلاس کرده اند در اثناء سال ۱۸۸۰ - ۸۶ به شصت ملون بالغ میشود در ۱۸۸۹ صد و سی نفر آنها را یا بعزل یا اجبار باستعفاء از جای خود تصدات دادیم « اگر اضافه کنیم باین حوادث ، ورشکستگی مؤسسات بزرگ مالیه مانند ، بانک « کستوار دیسکونت » و شرکت باناما و غیر ذلك باید اقوار کنیم که سوسایلیستها تا يك درجه حق دارند نسبت بطبقه ای که زمانه امور در دست آنهاست بدین باشند . بدیختانه این انحطاط اخلاقی در جمیع ملل لائینی ظاهر شده است ورشکستگی و افقراض بانگهای رسمی ایتالیا که معلوم شد بزرگترین رجال سیاست بدون حساب از آنجا دزدی میکرده اند ، افلاس پرتگال ، اوضاع بد مالیه اسپانی و ایتالی ، سقوط دهشتناک جمهوریت های لائینی امریکای جنوبی — همه آنها ثابت میکند که اخلاق ملل مهربور دچار وهنی شده است که آنها را به مرگ و فنا تهدید میکند (مصنف)

تغییر این حالت مشکل است زیرا قبل از همه چیز باید اصول تربیت لائینی خود را ، که مستلزم نمو قوه عزم و همت و استنباط و استقلال فکری نیست ، تغییر دهیم . با این ترتیب جوانهای ما غیر از موفق شدن در امتحان ، هیچ ایده آل و منظوری ندارند و برای موفق شدن در امتحان هم ، غیر از هکار انداختن قوه حافظه ، هیچ وسیله ای نیست . نتیجه این میشود که زمام امور اجتماع بدست اشخاصی میافتد که بزرگترین مزایای روحی و عقلی آنها تقلید و فقدان استقلال فکر و اراده و همت است . (گیزو) رفته بود بعضی از مدارس انگلیس را گردش کند ، یکی از معلمین بزرگش باو گفته بود : من بخواهم قدری آهن در روح شاگردان بریزم ، کجا ملل لائینی اصول تعلیم و معلمینی دارد که این قبیل خیالات از آنها ظاهر شود ؟ شاید اصول خدمات نظامی بتواند از عهده تلافی این ضعف و سستی بر آید و غیر از اینهم چاره ای نیست . بهترین وسیله ای برای نکان دادن ملتی که مشرف بسقوط است تعلیم نظام اجباری ، بادبسیلین سخت و ظالم و اینکه ملت پیوسته آماده جنگ های مهم باشد .

ملل لائینی نمیتوانند در زیر سایه نظامات آزادی ، که از آنارشیزم و استبداد بطور متساوی دور باشد ، زندگانی

کنند . برای اینکه اخلاق آنها روی با انحطاط گذاشته و خود پرستی جانشین منافع و مصالح عمومی گردیده است . آنها يك امپریالیسمی که با فتوحات خود مساوات را بانها بدهد ترجیح میدهند بر حکومتی که آزادی را بانها ببخشد . حتی طبقات مفلوک الفکر و منفکر هم در تحت تأثیر عوامل وراثت با این عقیده شریکند ، در صورتیکه هیچ محبطی مانند محبط هائی که ، بجای مساوات ، آزادی بر آن حکومت میکند ، برای پرورش قوای دماغی و نمو مدارك افراد مهیا و آماده نیست . شاید طرفداران مساوات از همین نقطه نظر مخالف با روشهای آزادی پرور هستند .

بدترین حکومتها ، برای نمو مكارم و مدارك افراد و مناسب ترین حکومتها برای تعمیم انحطاط و پستی در نفوس افراد حکومت امپریالیسمی است که شایسته ملل است که مشرف به قوت هستند . تاریخ نشان داده است که این گونه حکومتها در اوائل نهضت و یا در حین سقوط ملل ظاهر میشوند و امروز همان طرز حکومت با اسم سوسیالیزم در میان ملل لاتینی ظاهر میشود . سوسیالیزم یعنی مستهلك شدن فرد در دوات و به عقیده ما حکومت سوسیالیزمی بدتر از حکومت امپریالیسمی است ، برای اینکه بزرگترین مستبدین و ظلمه دنیا از مسئولیت و بازخواست

ملت يدمناك است ، در صورتیكه جمعیت این مسئولیت را ندارد
و در استبداد مطلق العنان تر است .

سوسیالیزم بزرگترین خطری است كه ملل اروپا را تهدید
میکند و یکی از عوامل سقوط آن محسوب خواهد شد .

برای اینکه درجه مخاطره آنرا بدانیم به تأثیرات شدید
آن بر نفوس نگاه کن ، نه بر محتویات تعالیم آن . فشار اقتصادی
آمدن کمونی ، سوسیالیزم را بمنزله يك دیانت جدیدی بر نفوس
مسئولی ساخته است و نفوسیکه از تحمل زندگانی عاجز و بیرون
منظره بهشت كه از در و پنجره كلاسیها دیده بودند ،
نمیتوانند زندگانی كنند ، بنوعالیم سوسیالیزم روی میاورند .
شبته گان آن روز بروز زیاده تر میشوند و نزدی شهدای راه
آن نیز معرفی خواهند شد . در اینوقت است كه بشکل معقولات
دینی درآمده و ملل دنیا را تكان خواهد داد .

اینكه گفتیم سوسیالیزم مردم را به پست ترین درجات
بندگی میکشاند و هرگونه استقلال و همی را در آنها میکشد ،
يك امر مسلمی است كه غیر از علماء علم الروح كه بر احوال
زندگانی اطلاع کافی دارند ، كسی آنرا نمیداند ولی ادله آنها از
حاصله فهم و ادراك جماعات دور است و دلایل كه میتواند
جماعات را متقاعد كند چندان مربوط به عقل و منطق نیست

و اینکه گفتم هرکسی ذوق سلیم و عقل خالی از آلابش
 عادت دارد اذعان بتعالیم آن نمیکند ، نیز مسلم است ولی مردم
 قرنهای تابع دیانتهائی بودند که هر ذوق سلیم و ادراک صحیحی
 آنها را قبول نمیکرد ، مع ذلک بر بزرگترین عقول و وسیعترین
 مدارک سیادت میکرد زیرا انسان در معتقدات خود تابع خرافات
 و احساسات سوق الطبیعه و غیر ارادی خود میشود و در
 دائره احساسات غیر ارادی عقل و منطق نفوذی ندارد .

بنا بر این و نظر بمزاج عقلی ملل اروپا سوسیالیزم با همه
 خطراتی که دربر دارد بر آنها حکم فرما میشود و آخرین
 ادوار انحطاط اروپا را نمایش خواهد داد .

غیر از ملت روسیه که از نقطه نظر حالات روحیه بمثل
 آسیانی بیشتر شبیه است هیچ ملتی در اروپا نیست که بتواند
 به نیروی عتاید ثابت و عزم و اراده و اخلاق مایل به
 استقلال در برابر این سیلاب مقاومت کند مگر انگلیس .
 آلمان با همه ظواهر ترقی اولین طعمه و قربانی این دیانت جدید
 خواهد شد بدلیل انتشار عقاید مزوره در سرزمین آلمان و
 يك لباس از علم چنانکه شایسته يك ملت خیل باقی است ، بر آن
 خواهد پوشانید و آلمان از حیث فقدان قوه استنباط و استقلال

بیش از تمام ملل مستعد قبول این مرام است (*)

اما روسیه - نا چندی قبل با اصول م-م-یر ، یعنی اصول سوسیالیزم ملل ساده و بدوی ، زندگی میکرد و نا هنوز هم از آن طرز زندگانی بیرون نیامده است و ممکن هم نیست با اصول منطبق زمان سابق برگردد ولی در پیشانی روسیه يك آینده دیگری نوشته شده است و بدون شبهه ج-م-عات وحشیه را روسیه برای خراب کردن تمدن اروپا سوق خواهد داد ، بعد از اینکه جنگهای اقتصادی و سوسیالیزم زمینه تهاجم آنها را فراهم کرده باشد .

چیزی که هست مابین ما و این پرزگاہ فواصل موجود است

(*) بزرگترین نویسندگان آلمان با این مطلب موافق است . در کتاب مسبو (زیگلر) که از معنین دار الفنون است بطور ذیل خواننده میشود : اگر در انگلستان افکار عمومی بر این است که ملت خودش بر خود حکومت کند ، افکار ، اعتماد بر حکومت یکی از خصائص ملت آلمان است . ما متنی هستیم که ملت در تحت قیمومت در آمده ایم و دست توانای بیسمارک در مدت بیست سال گذشته قوه استتباط و احساس به مسئولیت را از ما سلب کرده است . اگر چه ما را يك مأمی رسانید که دیگر ترسی نداریم و در هر حادثه بزرگ یا کوچکی به حکومت پناهنده می شویم .

گویا مؤلف احساسات ملت خود را بمنزله حقیقت و واقع فرض کرده و مثل اینکه میخواهد ملت خود را تشجیع کرده و آنها را بیشتر برای ترقی آماده کنند زیرا بحسب ظاهر ملت آلمان يك ملت پر از همت و استتباط و مجاهدت و ترقی دائم است (مصنف)

علاوه بر اینکه شدت اجحافی که در سوسیالیزم خوابیده است
 آنرا قابل دوام و تحمل قرار نمیدهد و مردم چراغ بدست
 به جستجوی تبه و کالیگولا خواهند پرداخت . ما تعجب میکنیم
 که رومنها بطور زیر بار مظالم این دو جار سفک رفتند ولی
 وقتی به دوره پر از شتامت جنگهای داخلی و اجتماعی متوجه
 شویم از سقوط اخلاق ملت مزبور و تسلیم شدن آنها باسارت
 چندان تعجب نخواهیم کرد ، زیرا در سایه این دو خونخوار نسبتاً
 آسوده بودند و حقیقتاً بعد از اینکه آنها از بین رفتند رومنها به
 پیدا کردن حکومتی بهتر از آنها موفق نشدند ، بلکه سبیل
 اقوام متوحشه از روی تمدن آنها در گذشت - این اود
 عاقبت روم و دوره تاریخی غم از این سرافشاری برای مال
 ثبت نکرده است .



فصل دوم

خلاصه کتاب

در دیباچه گفتیم که این کتاب خلاصه و زبده تسلیفات سابقه ماست در موضوع مدنیت های دنیا . در حقیقت هر يك از فصول این کتاب خلاصه يك كتابی است که سابقاً نوشته ایم . بنا براین اگر بخواهیم يك خلاصه از این خلاصه استخراج کنیم خیلی مشکل خواهد بود ، مع ذلک برای استفاده بعضی از خوانندگان که کمتر وقت دارند ، مبادی اولیه ای که فصول و بیانات مندرجه در این کتاب شامل آنهاست در ضمن جله های مختصری بیان کنیم : —

هر مدتی يك دسته خصائص عقل و روحی دارد كه تقریباً مانند خصائص بدنی کمتر دستخوش تغییر میشود و ممیزات روحی مانند ممیزات مادی با مرور قرن ها قابل تغییر است . غیر از این خصائص و مزایای ثابت وراثتی که ساختمان فکری و مزاج عتی مل را مشخص میکنند ، صفات ثانوی نیز در ملل موجود است که در تحت تاثیر محیط و مقتضیات اجتماعی قابل بدل و تعدد است و از همین لحاظ است که از سیر در تاریخ ملل

انسان تصور میکند جامعه دائما در حال تحول و انتقال است .

مزاج عقلی (ساختمان فکری) هر ملتی عصاره و نتیجه افراد زنده و اجداد در گذشته آنهاست . در حیات اجتماعی ملل تأثیر اموات بیشتر و بیشتر است . زیرا آنها موجود آداب و عادات و مبدأ اخلاق و فطریات ثابته ملت خود هستند .

همچنانیکه خانواده های حیوانی بوسیله خصایص و مزایای معینه ای از یکدیگر مجزا و ممتاز میشوند ، ملل را نیز یکدسته از خصائص عقلی و روحی از یکدیگر ممتاز مینماید .

تفاوت ملل از یکدیگر در طبقات نازله و سواد اعظم آنها نیست ، زیرا ادراکات و مشاعر سواد اعظم (طبقات نازله) ملل خیل نزدیک و شبیه یکدیگر است ، امتیاز ملل از یکدیگر مربوط بروحیات و ادراکات طبقه عالیه آنها است . فرق میان يك ملت وحشی و يك ملت متمدن این است که در این یکی افراد متفکر و صاحب عقول عالیه وجود دارد و در آن دیگری نیست و لا سواد اعظم آنها مثل همدیگر هستند .

در میان افراد ملل منحنه تساوی کامل بسا نهایت وضوح دیده میشود و هرکمی در درجات تکامل بردارند تفاوت عقلی

میان آنها زیاد میگردد ، پس سیر تکاملی بشر را بطرف مساوات نمیرسد بلکه میان عقول آنها تفاوت ایجاد میکند .

زندگانی ملت و مظاهر مدنیت او آئینه روح او است که حاکی از وجود يك چیز دیگری است که در کون آنها مخفی است و حوادث خارجیہ آثار و ظواهر آن روح مخفی فعال است .

موثر و مدیر حیات ملل حوادث و وقایع خارجی یا قوانین و نظامات سیاسی نیست ، بلکه حالات روحیه و مزاج عقل آنها شئون زندگانی آنها را اداره میکند .

چون عناصر تمدن هر ملتی مولود قریحه و فطرت آن ملت ، یعنی تراوش ساختمان فکری آنها است ، ملت دیگری که در ادراکات و مشاعر با آن ملت متفاوت است نمیتواند عناصر مدنیت آنها را به جامعه خود انتقال دهد و اگر انتقال داد ، ظواهر آنها که از لحاظ علم و فن بی قیمت است تقلید کرده است .

اختلاف ساختمان فکری است که هر يك از ملل طوردیگر دنیا را نظر میکنند و حقایق آنها را طوردیگر ادراک مینمایند . یعنی در طرز ادراک و احساس و عمل متباین میشوند . و بالعقبه تصادف آنها با یکدیگر در میان زندگانی مولد مشاجره و نزاع است . این تباین ذوق و مشرب و تباین مزاج عقل

ملل است که مسبب جنگهای تاریخی دنیا شده . جنگهای که
باسم دیانت ، باسم فامیلهای سلطنتی ، باسم فتح و شهوت
ریاست در نوار بیخ ذکر شده است ، در حقیقت جنگهای نژادی است
که اختلاف روحیات و مدارك ملل آنها را ایجاب نموده است .

از افراد نژادهای مختلفه ممکن نیست يك ملت مستقل
تشکیل شود زیرا همه جامعه و قدر مشترك مابین آنها موجود
نیست ، مگر بکثرت تولد و تناسل و اینکه مدتها با یکدیگر
در زیر يك آسمان و در آغوش يك محیط و يك سنخ عوامل
اجتماعی زندگانی کنند ، تا رفته رفته وحدت مشاعر و ادراك پیدا
کرده و در سایه اشتراك منافع و عقیده ، ملت واحده بشمار
آیند .

در میان اقوام منمدنه دنیا امروز دیگر يك ملت خالص و
بدون اختلاط باقی نمانده است ، همه آنها را حوادث و اختلاط
با سایر ملل ایجاد کرده است .

محیط بیشتر در ملل جدید ، یعنی ملی که بواسطه امتزاج
با سایر عناصر ، اخلاق راسخه و مورد وثقه آنها ضعیف شده
باشد موثر است . اگر تناسل نتوانسته باشد اخلاق آنها را متزائل
نماید تمیز محیط غیر از خراب کاری اثری ندارد ، احوانا يك

ملت کهنه و پیر میبرد قبل از اینکه بتواند تغییراتی را که محیط جدید الزام میکند قبول نماید .

ملت وقتی بزرگ و با عظمت میشود که يك روح مشترك عمومی افراد آنرا بیکدیگر مربوط نموده باشد . هر وقت این روح ضعیف و یا از بین رفت ، رشته جامعه و قومیت گسیخته میشود و هویت آن ملت از صفحه گیتی محو میگردد . مهمترین عوامل اضعاف روح ملی اختلاط با اجانب است .

نوعهای روحی مانند انواع مادی با ضرورت زمان متاثر میشوند : هر دو پیر میشوند و میمیرند . هر دو آنها در پیدایش خود محتاج طول زمان هستند ولی اجاباً در طی يك مدت کوتاهی معدوم میشوند زیرا موجود همیشه بطرف جلو حرکت ، ناچار عقب افتاده است ، برای اینکه کائنات بطرف تکامل میروند . يك ملت ، در طی چند قرن دارای يك مزاج عقلی و با يك روح مشترك ملی میشود ولی این روح بزودی از بین میرود و به پرتگاه زوال میافتد .

بعد از اخلاق و روحیات ، مبادی مهم تربیع عوامل تمدن بشمار میرود ولی مبادی وقتی مؤثر است که با مرور زمان جزء غرائز و مشاعر شود ، یعنی در صف اخلاق و مملکت ملی درآید

و از دثره بحث و انتقاد خارج گردد . مبادی بعد از قرن‌ها ممکن است محو و معدوم شود . هر تمدنی بر روی چند مبدأ اساسی بنا شده است که از طرف تمام افراد جامعه مسلم و غیر قابل افکار مییاشد .

مهمترین مبادی موثره در جامعه بشری مبادی دینی است و اختلاف دیانات مهمترین علل و بزرگترین حوادث دنیا محسوب میشود . همیشه تاریخ بشریت با تاریخ خدایان آنها مخلوط است . با وجود اینکه خدایان مولود خیالات و اوهام خود است مع ذلك نفوذ و اقتدار آنها در جامعه بشری بعدی است که فقط تغییر اسم آنها برای زیر و زبر کردن دنیا کافی است . همیشه ظهور دیانت و خدایان جدیدی ، دیباچه ظهور يك مدنیت تازه ای و محو شدن يك دیانت ، دلیل بر محو شدن يك تمدن مخصوصی است .

انجام

تهران - باغ سردار اعتماد ۳ رمضان ۱۳۳۹

ع . دشتی

فهرست کتاب

صفحه

این کتاب (مقدمه مترجم)

دینا چه کتاب مساوات در عصر حاضر و

حقیقت تاریخ

قسمت اول

صفات روحیه نژادها

۱۱	روح ملل	فصل اول
۲۴	حدود تغییر اخلاق ملل	« دوم
۳۲	طبقات بشر از نقطه نظر پسیکولوژی	« سوم
۴۵	درجه فرق و تفاوت در افراد و ملل	« چهارم
۵۷	پیدایش ملل تاریخی	« پنجم

قسمت دوم

(اخلاق و حالات ملل از عناصر مدنیت آنها پیداست)

فصل اول عناصر تمدن هر ملتی یکی از مظاهر

۶۸

خارجی روح اوست

فصل دوم	نظامات دیانات و السنه چگونه	صفحه
	تغییر میکند	۸۷
سوم	فنون چگونه تغییر میکند	۱۰۸

قسمت سوم

❖- مصدر تاریخ ملل اخلاق آنهاست ❖-

فصل اول	نظامات هرملتی مواد روح آنگنان است	۱۳۵
دوم	تطبیق آراء سابقه بر آنازونی و جمهوریت‌های	
	آمریکای جنوبی	۱۴۵
سوم	فقط تطورات زندگانی ممکن است	
	روح ملت را تغییر دهد	۱۶۰

قسمت چهارم

❖- حالت روحیه ملل چگونه تغییر و ❖-

❖ تبدیل پیدا میکند ❖

صفحه

۱۷۳

تأثیر مبادی در حیات ملل

فصل اول

۱۹۳

تأثیر عقاید دینی در تطور مدنیت

« دوم

۲۰۴

بزرگان و تاریخ بشر

« سوم

قسمت پنجم

❖ ۵۰ ❖ انحلال اخلاق و سقوط ملل ❖

۲۱۵

چگونه تمدن ضعیف شده و میمیرد

نصل اول

۲۳۱

خلاصه کتاب

دوم



